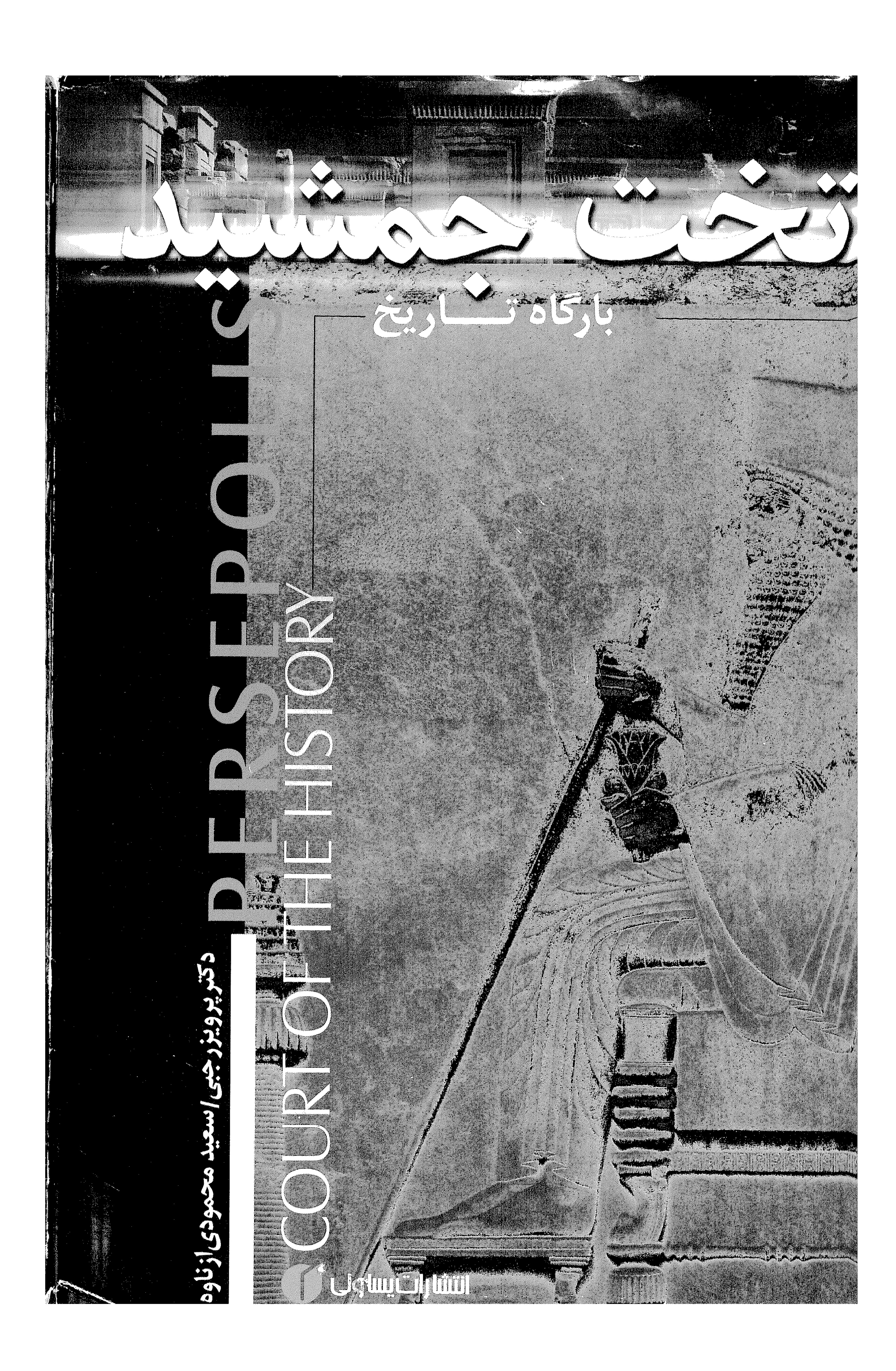
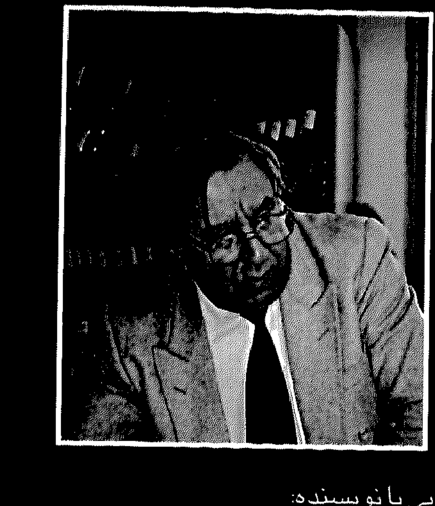

تخت جمشید
بارگاه تاریخ
PERSEPOLIS
COURT OF THE HISTORY
دکتر پرویز رجبی/سعید محمودی ازناوه
انتشارات یساولی



آشنایی با نویسنده:

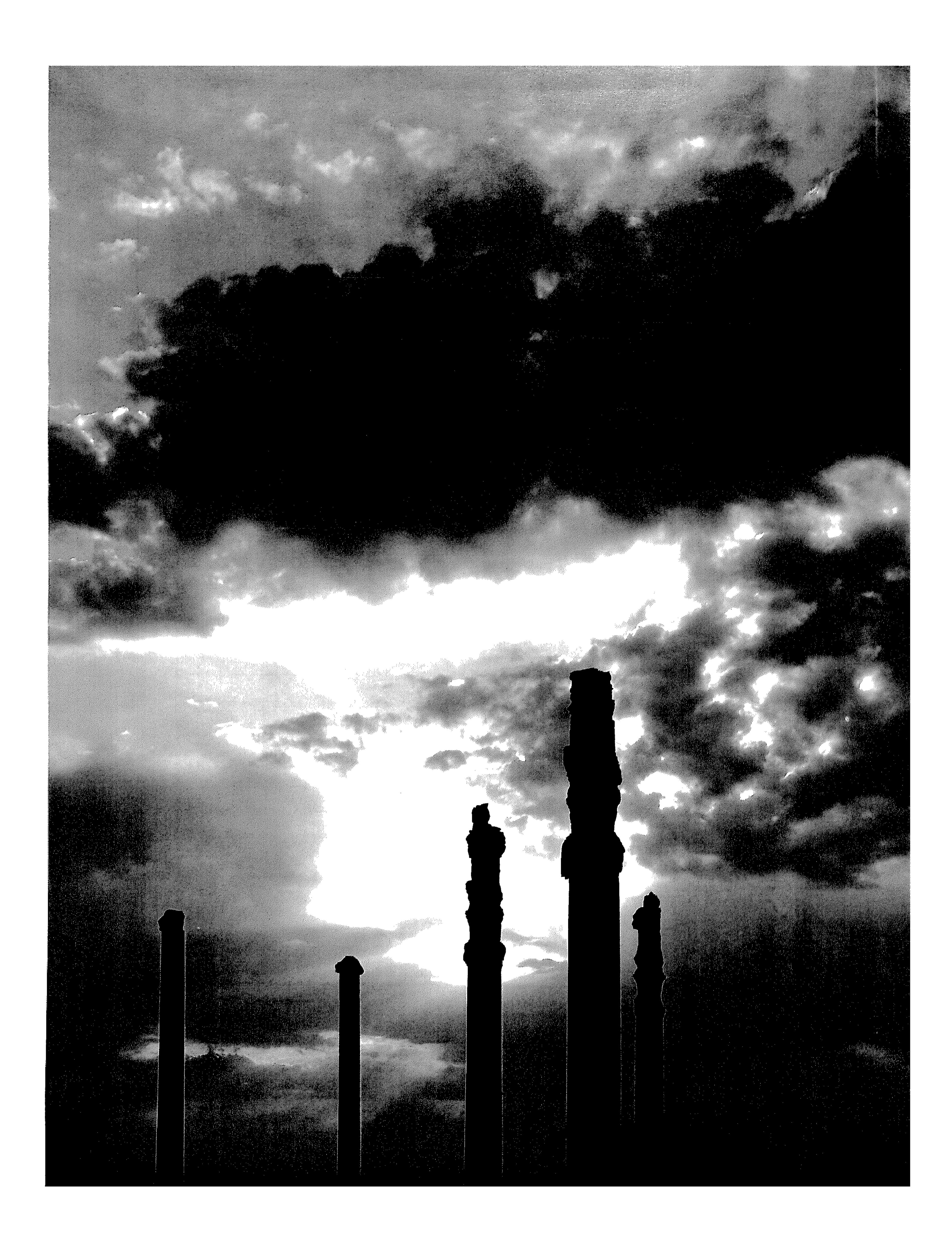
دکتر پرویز رجبی در سال ۱۳۱۸ در روستای امامقلی قوچان به دنیا آمد و درسال ۱۳۵۰ موفق به دریافت درجه دکترا در رشته های ایران شناسی، اسلام شناسی و ترک شناسی از دانشگاه کوتینکن آلمان شد. او پیش از انقلاب اسلامی استاد دانشگاه اصفهان، ملی (شهید بهشتی) و ورزش بوده و از سال ۱۳۵۲ به ریاست مرکز تحقیقات ایران شناسی دانشگاه ملی برگزیده شد. بعد از انقلاب به مدت شش سال به تدریس در دانشگاههای کوتینکن و ماربورک آلمان پرداخت و پس از آن به عضویت دائمی هیأت علمی دائره المعارف بزرک اسلامی درتهران درآمد.

دکتررجبی در کنار تحقیقات پرشمار علمی در زمینه ایرانشناسی، بعنوان نویسنده و مترجمی فعال نیز شناخته شده می باشد. از عمده آثار تألیف شده وی عبارتند از: **کرتیر وسنک نبشتهٔ او در کعبهٔ زرتشت، کریم خان زند و زمان او؛ صورت مسئله ورود واژه های بیکانه به زبان فارسی؛ معماری ایران در زمان پهلوی؛ جندق و ترود دو بندر فراموش شدهٔ نمک؛ تاریخ خط میخی فارسی باستان؛ جشنهای ایرانی؛ جشن نامه پرویز شهریاری و ارائه بیش از دویست مقاله ایرانشناسی.**

همچنین ترجمهٔ **سفرنامه نیبور؛ کویرهای ایران، ماه عسل ایرانی؛ مارکوپولو درایران؛ از زبان داریوش؛ حضور آریاییان در خاور میانه؛ داریوش و ایرانیان** و ترجمه بیش از ۲۰ داستان آلمانی.

وی علاوه براین آثار و نیز تألیف چند داستان و رمان، سردبیری و انتشار دو دوره **ماهنامهٔ فردای ایران** در سالهای ۵۹ و ۶۰ را بعهده داشته است.

دکتر رجبی هم اکنون علاوه بر همکاری با دائره المعارف اسلامی تألیف و تنظیم کتاب بزرک **تاریخ ایران باستان** را در سه جلد در دست دارد.



تخت جمشید

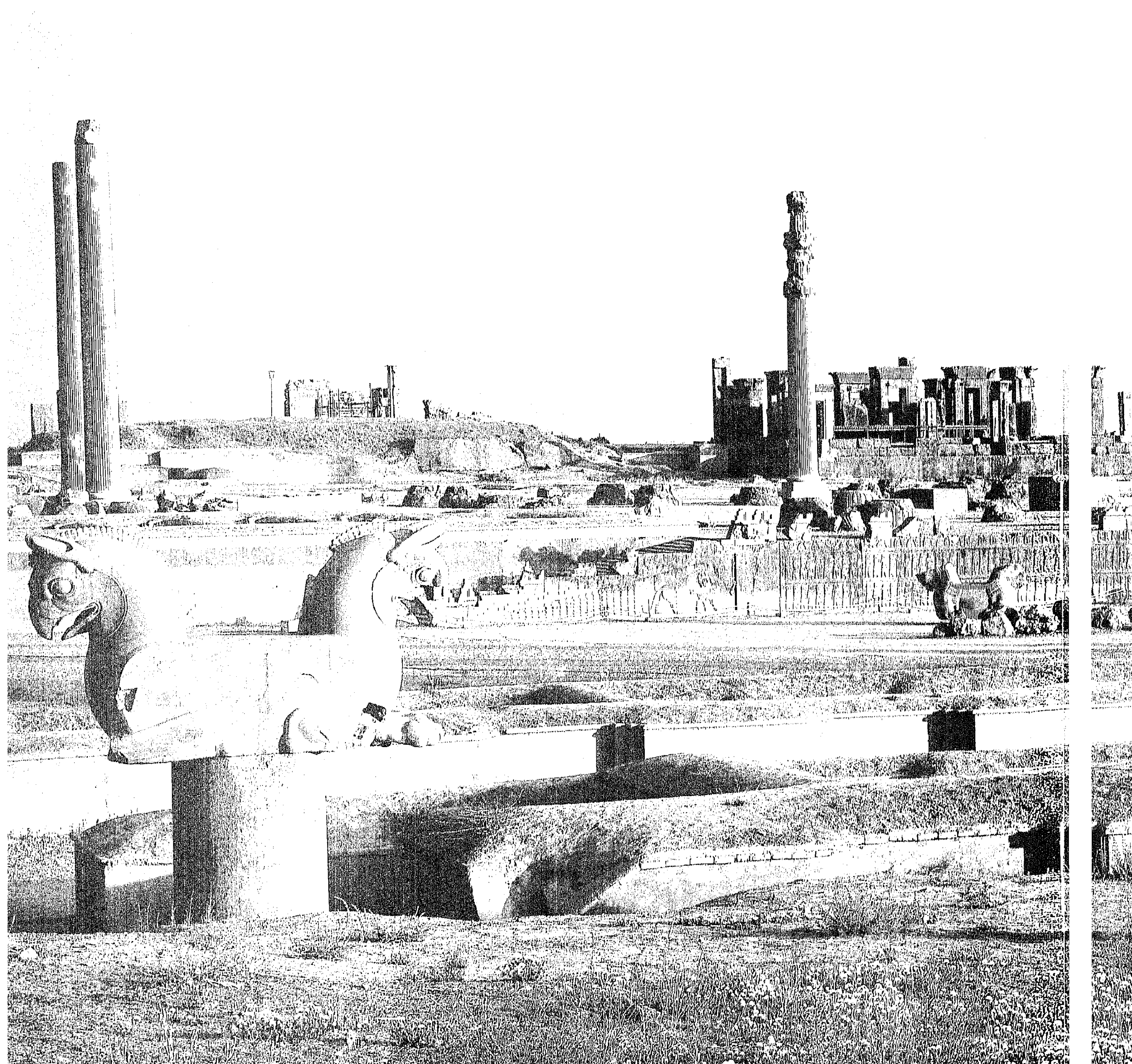
بارگاه تاریخ

دکتر پرویز رجبی

عکس

سعید محمودی ازناوه






رجبی ، پروین، ۱۳۱۸ -
تخت جمشید بارگاه تاریخ / پرویز رجبی، عکس سعید محمودی ازناوه ؛ زیر
نویس عکس ها گلنار زارع. ــــ تهران : یساولی ، ۱۳۷۸.
۱۷٦ ص. : مصور.
ISBN 964-306-202-3
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱.تخت جمشید -- حفاریها (باستان شناسی) . ۲. تخت جمشید -- عکسها.
۳. شیراز -- آثار تاریخی -- عکسها . ٤. ایران -- تاریخ -- هخامنشیان، ۵۵۸-
۳۳۰ ق.م. الف . محمودی ازناوه ، سعید ، عکاس . ب . زارع ، گلنار . ج . عنوان.
DSR ۵۵/۲ر۳ت ۹۵۵/۰۰٤۳
کتابخانه ملی ایران ۷۸-۱۷۷۳٤م



تخت جمشید بارگاه تاریخ

مؤلف : دکتر پرویز رجبی
عکس : سعید محمودی ازناوه
صفحه آرایی: جواد پویان
طرح جلد: مهران مظفری
زیرنویس عکس: گلنار زارع
تفکیک رنگ: فرایند گویا
لیتوگرافی : نقش آفرین
چاپ : چاپخانه شادرنگ
تیراژ : ٤۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ: اول / زمستان ۷۸
صحافی : معین
شابک: ۹٦٤-۳۰٦-۲۰۲-۳
تهران: میدان انقلاب، بازارچه کتاب، تلفن: ٦٤٦۱۰۰۳ - ٦٤۱۱۹۱۳
تهران: خیابان کریم خان، نبش خردمند، پلاک ۸۰ ، تلفن: ۸۳۰٤۱۵ نمابر: ۸۸۲۲۰۳۸
آدرس اینترنت: www.yassavoliran.com

به خانم هایده ماری کخ،

به خاطر تکیه‌ای که در تألیف این کتاب، بر "از زبان داریوش" او داشته‌ام.

Für Prof. Dr. Heidemarie Koch,

deren Arbeit Grundlage dieses Buches ist

فهرست عناوین

پیشگفتار:

ور همی دیو بینم از تو رواست
که گذرگاه تخت جمشیدی
مسعود سعد سلمان

جایی که تخت و مسند جم می‌رود به باد
گر غم خوریم خوش نبود به که می‌خوریم
حافظ

□ وقتی که در وسط صفهٔ تخت جمشید می‌ایستی، به رغم وجود آشکار رد پای اسکندر و سپاهیانش و به رغم رد پای گذر ۲۳۰۰ سال تاریخ و توفان، خود را در میان حصاری از خطوط سنگی عمودی و افقی می‌یابی که آکنده از شکوه و عظمت است. می‌پنداری قامت ستون‌های سنگی رعنا و باشکوه را هرگز هوای از پای فتادن نبوده است و هنوز، در مقام پایه‌های هفت آسمان ایران، در حال نگاه داشتن آسمان آبی، زیبا، باشکوه و پر از فرشتهٔ ایران‌اند! و می‌پنداری که در اینجا فخر زیبا و کوبندهٔ ستون‌ها که، از رفیع‌ترین ستون‌های همهٔ سرزمین‌های جهان باستانند، با فرسایش، قهری تاریخی دارند. و در اینجا زبان بریدهٔ هیچ قطعه سنگی الکن نیست! دلت می‌خواهد که لمحه‌ای با تاریخ تنها باشی، اما تاریخ تنهایت نمی گذارد! اگر دل بسپاری صدای اسبان پارسی و مقدونیایی را می‌شنوی و بعد صدای چکاچکی را که بیداد می‌کند. و بعد، اگر توانایی دامن از دست دادن داشته باشی، فکر می‌کنی به سر گذشت این سرزمین و به انسان ایرانی، این رطب غلتیده در خاک! می‌نشینی روی قطعه سنگی آفتاب خورده، رعد شنیده، باران دیده و صبور! فکر می‌کنی به فرهنگ، به دین، به هنر و حضور پر جنب و جوشی که در هیچ جای دنیا سراغش را نداری، می‌خواهی بدانی که کیستی و از کدام قبیله‌ای، اما در جایی از فکرت، فکر کردن را رها می‌کنی و پناه می‌بری به شعر و بعد در می‌یابی که چرا بیشتر از همهٔ مردم دنیا شعر گفته‌ای. بی درنگ می‌خواهی تا می در ساغر اندازی، که تشنه ای! عطشت فرو نشاندنی نیست. به ابن بلخی پناه می‌بری، تا دست کم ۸۰۰ سال به تخت تاریخت نزدیک‌تر شوی:

□ «اصطخر در ایام ملوک فرس دارالملک ایشان بودست، به آغاز کیومرث چیزی بنا کرده بود و هر پادشاه که (اینجا و در جاهای دیگر در متن: کی) می‌نشست بر آن زیادتی می‌کرد و طهمورث برخصوص بسیار عمارت آن کرد. و چون پادشاهی جهان به جمشید رسید، آن را به شهری عظیم کرد. چنانک بلوک آن از حد خفرک تا آخر را مجرد بود، مسافت چهار فرسنگ در عرض ده فرسنگ در طول، و سه قلعه. یکی قلعهٔ اصطخر دوم، قلعهٔ شکسته، سوم قلعهٔ شکنوان در میان شهر نهاده بود و آن را سه گنبدان گفتندی. و سرایی کرد آنجا در پایان کوهی که در همهٔ جهان مانند آن نبودست. و صفهٔ این سرای آنست که در پایان کوه دکه ساخته است. از سنگ خارا، سیاه رنگ. و این دکه چهار سو است، یک جانب در کوه پیوسته است و سه جانب در صحراست. و ارتفاع این دکه مقدار سی گز همانا باشد. و از پیش روی دو نردبان بر آن ساختست که سواران آسان بر آن روند. و بر سر آن دکه ستون‌ها از سنگ خارا سپید، به خرط کرده چنانک از چوب مانند آن به کنده گری و نقاشی نتوان کرد. و سخت بلند است آن ستون‌ها، ستونی به شکل دیگر و نقش دیگر، و از جمله آن دو ستون که در پیش درگاه بودست، مربع است و از سنگی سپید کردست، مانند رخام، و در همهٔ پارس از آن سنگ هیچ جای نیست. وکس نداند که از کجا آورده‌اند. و جراحت را نیک باشد چنانک پاره‌های آن بر می‌دارند و چون کسی را زخمی آید، آن را به سوهان بزنند و بر جراحت کنند، در حال بندد. و عجب در آنست تا آن سنگ را چگونه از جای توان آورد، که هر ستون را فزون از سی گز گرد بر گرد است. در طول چهل گز زیادت. چنانک از دو پاره یا سه پاره سنگ درهم ساخته و پس به صورت براق برآورده، صورت براق چنین کردست که رویش به روی آدمیان ماند. با ریش و جعد و تاج بر سر نهاده. و اندام چهار دست و پای او همچنان گاو و دنبال او همچون دنب گاو. و پس بر سر این همه ستون‌ها بنا کرده بودست. و اثر این بناها نماندست، اما گودهای گل بر جای است و مردم روند و آن گل کنند و شویند و در میان آن توتیای هندی یابند، که داروی چشم را شاید، و کس نداند که آن چگونه در میان گل آمیخته شدست. و هر کجا صورت جمشید به کنده گری کرده‌اند. مردی بودست قوی، کشیده ریش و نیکو روی و جعد موی. و در بعضی جای‌ها صورت او کردست و چنانست که روی در آفتاب دارد و به یک دست عصایی گرفتست و به یک دست مجمره دارد و بخور می‌سوزد و آفتاب را می‌پرستد. و در بعضی جای‌ها صورت او کرده است که به دست چپ گردن شیری یا سر گوری و یا سرون کرگدنی به دست گرفتست و به دست راست خنجری کشیده و در اشکم آن شیر یا کرگدن زده، و در آن کوه گرماوه کندست در سنگ خارا، با حوض‌ها و پیوسته گرم باشد و آبی گرم از دیوار و سقف آن می‌زاید. و این دلیل است که چشمه گاه گوگرد بودست. و بر سر کوه دخمه‌های عظیم کردست. و عوام آن را زندان باد می‌خوانند ... و این اصطخر به ابتدای اسلام چون بگشادند یک دو بار غدر کردند و پس قتل عظیم رفت ... و خراب شد» (ابن بلخی، ۱۳۵-۱۳۷).

□ سخن ابن بلخی به درازا کشید، اما دلچسب بود، مخصوصاً آنجا که خاک سنگ تخت جمشید داروی درد چشم بود ...

□ شگفت اینکه مردم زمانهٔ ابن بلخی جمشید پیشدادی را به یاد می‌آورند و از هخامنشیان تاریخی چیزی نمی دانند. آیا جمشید پیوندی با پیکر هخامنشیان دارد؟ چرا ابن بلخی اشاره‌ای به کوه رحمت ندارد؟ آیا ابن بلخی نامی «تخت جمشید» را به نام می‌شناخته است؟ ثعالبی مرغنی در تاریخ غررالسیر (ص ۴۴-۴۵) نویسد:

«نام این پادشاه جمشید است که به گونهٔ فشرده جم نیز گویند. برخی چنین پندارند که جمشید، همان

سلیمان داوود است ولی ناشدنی و نادرست است زیرا میان آن دو بیش از هزار سال فاصله است ... [جمشید] سپس با دیوان نافرمان نبرد کرد و آن‌ها را برانداخت و بسیاری از ایشان را بکشت، چندان که بر آن‌ها چیره گردید و آنان را به بند کشید و گوشمالی داد و آن‌ها را به کار کندن و بریدن سنگ‌ها بر گماشت و به ساختن ساختمان‌های بلند و کاخ‌های برافراشته و گرمابه‌ها و چرخ‌های آبکشی و آسیاب‌ها ... بهره گرفت». حمدالله مستوفی نیز در تاریخ گزیده (ص ۸۱) عمارت اصطخر را از جمشید می‌داند، و اصطخری (ص ۱۳۱) که در سال ۳۴۶ هجری در گذشته، می‌آورد که: «به ناحیت اصطخر بناهای عظیم هست. از سنگ صورت‌ها کرده و بر آن نبشته و نگاشته، گویند مسجد سلیمان علیه السلام بودست و دیوان ساخته‌اند، و مانند آن در شام و بعلبک و مصر هست. ابوالفداء (ص ۳۷۷) نیز در ۷۲۱ هجری، ظاهراً با تکیه بر اصطخری، گزارشی مشابه دارد. و حدود ۷۳۴ هجری زرکوب شیرازی (ص ۱۷) در اشارهٔ به ساخت تخت جمشید و ساخت آن به وسیلهٔ جمشید می‌نویسد: «مثل آن در هیچ ملکی هیچ پادشاهی نساخته و اکنون آثاری که از آن مانده آن را چله مناره می‌خوانند ... و بعضی گویند تختگاه حضرت سلیمان است».

□ بضاعت اندک، یافتن نخستین متنی را که در آن مجتمع ساختمانی دامن کوه رحمت با نام تخت جمشید آمده باشد دشوار کرد. گمان می‌رود که در دورهٔ اسلامی، مانند نام مذهبی بسیاری دیگر از آثار باستانی، نام سلیمان نقش تعیین کننده‌ای در بقای بقایای تخت جمشید داشته است. همین طور است آرامگاه کورش در پاسارگاد که آرامگاه مادر سلیمان یا مشهد ام النبی نامیده شده است. از سوی دیگر چنین نبوده است که سازندگان افسانه‌های مذهبی به کلی افسانه‌های اساطیری ایران را از نظر دور داشته باشند. مثلاً در دورهٔ اسلامی اغلب نام جمشید مترادف با نام سلیمان آمده است و گاهی فارس ملک سلیمان نیز انگاشته شده است. ابن بلخی ساخت قلعهٔ استخر را، لابد که با تکیه بر باورهای مردم و شاید هم منابعی که ما را به آن دسترسی نیست، از کارهای جمشید می‌داند. حافظ نیز چند بار به مسند، تخت و اورنگ جم اشاره کرده است، مثلاً: «ز تخت جم سخنی مانده است و افسرکی». مسعود سعد سلمان (درگذشت ۵۱۵ هجری) نیز چند بار به تخت جمشید اشاره کرده است. ظاهراً از اواخر حکومت قاجارها، که پای مورخان به ایران باز شد و پارسه و پاسارگاد بر سر زبان‌ها افتاد و برخی از نویسندگان ایرانی، مانند فرصت الدولهٔ شیرازی، محمد حسن خان اعتماد السلطنه و میرزا حسن حسینی فسایی، با دیدن بعضی از نوشته‌های آنان به فکر پرداختن به گذشتهٔ ایران افتادند، اصطلاح تخت جمشید، البته با تکیه بر نوشته‌های خودمان، بیش از پیش باب شده است.

□ □ □

□ همیشه فکر می‌کردم که دیگر پرداختن به تخت جمشید برای ایرانیان خیلی دیر شده است. ما، در این بیش از نیم قرنی که از بازیافت تخت جمشید سپری شده است، روی پدرانمان را که ۲۳۰۰ سال تخت جمشید را به خاک فراموشی سپردند سفید کردیم. در زمان اشکانیان و ساسانیان گرایش عام به روایت‌های شفاهی، ناگزیر از تخت جمشید تختگاهی اساطیری ساخت و پس از سقوط ساسانیان، در

طول این همه قرن تنها یک بار خاقانی، پس از گذشت ۱۵۰۰ سال از ویرانی تخت جمشید، با دیدار از مداین، همزاد سیاسی - عاطفی تخت جمشید، آب دیده بر آستین مالید. همین و بس، و در سده‌ای که در آن هستیم، مورخان و باستان شناسان غربی چنان تاخت و تازی به راه انداختند که برای قافلهٔ خودمان میدانی باقی نماند.

□ به هنگام ترجمهٔ کتاب «از زبان داریوش...» خانم کخ احساس کردم به هر حال باید که مطالب مربوط به تخت جمشید را در یک جا گرد آورد، تا ایرانیان به هنگام بازدید از پایتخت ایران و جهان باستان تکیه گاهی داشته باشند. با این همه، با همهٔ عمیق بودن این احساس همواره برای شروع به کار مردد بودم، تا این که آقای یساولی، مدیر کوشای انتشارات یساولی، که آکنده از عشق به برگ برگ تاریخ ایران و همچنین چشم اندازهای طبیعی و تاریخی ایران است، پیشنهاد تألیف چنین کتابی را کرد. بی‌درنگ پذیرفتم و لابد که اگر موفق نشوم این جسارت را هرگز به خود نخواهم بخشید.

طبیعی است که در این کتاب، ادعای هیچگونه کشف و شهودی را ندارم و نمی توانم هم که داشته باشم. جان سخن از آن کسانی است که سال‌ها از عمر خویش را صرف حفاری و کاوش و بررسی در تخت جمشید کرده‌اند. نقش من فقط انتقال یکجای بیشتر نوشته‌های تواناترین این دانشمندان است. کتاب تخت جمشید اریش اشمیت و کتاب از زبان داریوش خانم کخ تکیه گاه اصلی‌ام بوده‌اند و کوشیده‌ام جا به جا از نوشته‌ها و اشاره‌های دیگر دانشمندان نیز بهره بگیرم. البته تا جایی که توان داشته‌ام سعی کرده‌ام تا حضور ایرانی خودم را از یاد نبرم! می‌دانم که گهگاه دامن از دست داده‌ام و باید که خودم را برای شنیدن و خواندن نقد و گلهٔ اندیشمندان آماده کنم!

دربارهٔ ارجاعات چندین بار نظرم را تغییر دادم. گاه تصمیم گرفتم که هیچ مقوله‌ای را بدون ارجاع نگذارم و زمانی برای پریشان نکردن طیف بزرگی از مخاطبین بر آن شدم از دادن ارجاع صرف نظر کنم و فقط به ذکر منابع اصلی در پایان کتاب قناعت کنم و سرانجام بهتر دیدم گاهی رعایت حال مخاطبین حرفه‌ای را نیز بکنم و بر آن شدم تنها هر جا که اشاره نکردن به منبع به نفس تحقیق لطمه می‌زند ارجاع لازم را بیاورم. برای نمونه آنجا که مثلاً صحبت از طول و عرض بنایی می‌شود، که کار هر کس دقیقی می‌تواند باشد، منبع را حذف کرده‌ام و هر جا که دربارهٔ مقوله‌ای نظری شخصی داده شده است و این نظر می‌تواند مخالفی نیز داشته باشد به منبع آن نظر ارجاع داده‌ام. در هر حال خواننده‌ام به مرور در خواهد یافت که منظور از تألیف این اثر، شناساندن تخت جمشید است و بس. در این اثر همواره نیازمند یاری‌ها و تشویق‌های دوستان دانشمندم، مانند آقای فرامرز حاج منوچهری، بوده‌ام که سپاسگزاری می‌کنم.

□ □ □

نگاهی به تاریخ:

□ بر خلاف این برداشت عام که حرکت تاریخ را بسیار پر هیاهو می‌داند، صدای پای تاریخ بسیار آرام است. گاه حتی، جز معدودی، کسی صدای گام‌های تاریخ را نمی‌شنود! گمان نمی‌رود که جهان بی رسانهٔ باستان نیز از این قاعده مستثنی بوده باشد. درست از همین روی است که آگاهی ما از حضور بشر به اندازهٔ عمر او نیست. و درست به سبب همین گام‌های آرام تاریخ است که بیشترین آشنایی ما با تاریخ‌سازان، با همهٔ شوقی که داریم، اغلب پس از ظهور و حضور آنها به وجود آمده است. تمایل غریبی دارم که بگویم شاید که ما داریوش را بیشتر می‌شناسیم تا مردم زمان اورا. و چقدر آشنایی ما با داریوش، با توجه به عظمت او، ناچیز است. داریوش هم با گام‌های آرام تاریخ از جایی از تاریخ عبور کرده است. چنین است که آشنایی ما با تاریخ‌سازان بسیار اندک و غیر قابل اعتماد است و دست باستان کاوان و باستان نگاران بیش از انتظارِ مردم عامی خالی است.

□ نتیجه اینکه پرداختن به تاریخ بسیار دشوار است. در جهانی که برداشتی درست از رویدادی حتی معاصر، که گاهی خود شاهد هزار چشم و هزار گوش آن بوده‌ایم، اغلب و همواره این همه دشوار است، چه کسی می‌خواهد ادعا کند که با نقش شاخِ شکستهٔ بزی بر سفالی لب پریده و منقرض می‌تواند پرده از اسرارِ فرهنگی منهدم و سرکوب شدهٔ زیر آوار خاک برگیرد؟ فراموش نکنیم که هنوز هیچ باستان پردازی به یقین نمی‌داند که بردیا آیا به راستی دروغین بود یا نه!

□ با این همه خصلت آدمی این است و باید هم این باشد که از رسیدن به حقیقت مأیوس نشود. هرکدام، از ظن خود، هر گامی را که می‌خواهیم، برمی‌داریم، اما باید باور بکنیم که تنها با پایبندی به دقت است که می‌توانیم گام برداشته را به استواری بر زمین نهیم. باید باور بکنیم که اگر با دقت به حقیقت نرسیم، چیزی هم از اعتبار حقیقت نمی‌کاهیم. مغرب زمین با دقت در کار و احترام به دقت بود که به انقلاب علمی و صنعتی دست یافت و سرانجام باید که نقش انکار ناپذیر و تعیین کنندهٔ دقت مغربی برای مشرقی نیز مفهوم پیدا کند.

□ دریغ که هر چه خودشیفتگیِ مغربی اورا به دقت در کار پایبندتر می‌سازد، خود شیفتگی ما مارا بیشتر از پیش از دقت در کار باز می‌دارد. چنین است که ما به «وجب» خود بیشتر اعتماد می‌کنیم تا به متر و اجزای بسیار خرد و دقیق آن. طبیعی است که استفادهٔ از وجب و چشمِ همراه به مرور چنان تنبلمان کرده، که کاربرد آسان «سرطاس» دم دست نیز به آسانی جای ترازوی الکترونیک را گرفته است. و چنین می‌شود که سرانجام، عادت به دقت نکردن و احساس بی‌نیازی از اشارهٔ به سند، سبب شده که اصطلاح «می‌گویند» و یا «به قول معروف» برای هیچ اظهار نظر جسورانه‌ای از زبانمان نیفتد!

□ و چنین شده که پرداختن به تاریخ به نظر برخی چنان آسان آمده که انگاری تاریخ دانشی نیست که باید آن را آموخت. از چند دهه پیش که در سطح جهان نقش تاریخ و پرداختن به آن به صورت یک ضرورت درآمد، مشرقی‌های خودمان بی‌درنگ تجربهٔ طبیب بودن را در مورخ شدن نیز به کار گرفتند!

اینک همهٔ شیفتگان تاریخ خود مورخ شده‌اند و مکتب نرفته مسئله آموز. و چنین شده که امروز بـه تعداد همهٔ شاعران گذشته و حالمان مورخ و اسطوره شناس خوش مشاعر داریم، که برخی شان حتی نقش وجب و سرطاس را نیز کمرنگ می‌کنند. در چنین حالتی طبیعی است که اسطوره شناسی بهترین بخش تاریخ می‌شود. زیرا در اینجاست که به راحتی می‌توان با تکیه بر اوسّنه‌ها و قصه‌های نـه‌نه‌ها و له‌له‌ها و خصلت طبیعی اسطوره‌ها، که با ارقام و اعداد چندان سخت نمی‌گیرند، وارد میدان شد. در اینجاست که به آسانی می‌توان به چهره‌های شاخ‌دار اساطیری شاخ و برگی تازه بخشید و به راحـتی می‌توان در قلمرو خیالی تاریخ به خیال‌پردازی پرداخت. حالا دیگر هیچ کس جلودارت نیست و اگر خودت خسته نشوی، می‌توانی مرد بی‌هماورد اسطوره شناسی شوی و متولی باورهای بی سرپرست مردم! بی‌جهت نیست که از کارِ ابوریحانِ منجم و ریاضی‌دان، تنها آنجا که نیازی به تعقل ندارد و بـه ضرورت در حاشیه آمده است سکه می‌شود و تحلیل بخش‌های علمی کار ابوریحان مـی‌ماند بـرای مغربی.

□ حالا اسطوره شناسی مفت به چنگ آمدهٔ استادانِ اسطوره شناس کم کم شاگردانی هم پیدا کرده است که خود را به حق متولی باورهای مردم و تاریخ این سر زمین می‌شناسند. اسطوره شناسان تازه از راه رسیده فکر می‌کنند که درسشان تمام شده است. متأسفانه مخاطبین هم، از سر تشنگی و شیفتگی، ندانسته طرفدار اینان می‌شوند. طبیعی‌ترین عیب این حالت پایین آمدن سطح پژوهش و میزان انتظار مخاطبین از سخنوران است.

□ آدمی افسرده می‌شود هنگامی که می‌بیند که باستان شناس مغربی در اشاره به طول ستونی در تخت جمشید میلیمتر را از قلم نمی‌اندازد و باستان شناس مشرقی به هنگام اشاره به همین ستون از رقـم «پانزده بیست» متر استفاده می‌کند. در گزارش‌های باستان شناسی ارقامی مانند «سی چهل» متر یا «ده بیست» عدد کم نیستند. در سال ۱۳۵۰ به دنبال گزارش خبرنگاری از سمنان که منارهٔ مسجد سمنان نیز مانند منار جنبان اصفهان می‌جنبد، مأمور حفاظت آثار باستانی، که مأمور تکذیب و یا تایید این گزارش شده بود، به سمنان رفت و پس از بازگشت او در یکی از روزنامه‌های عصر تهران خواندیم کـه مـنار مسجد سمنان که ده دوازده متر ارتفاع دارد می‌جنبد. انتقاد به نگارنده هم وارد است. درست این بود که به کتابخانهٔ ملی می‌رفتم و نام روزنامه و شماره و تاریخ آنرا پیدا می‌کردم. کاشفان بزرگی چون ادیسون، گراهام بل و آلکساندر فلمینگ اگر دقت نمی‌کردند، هرگز جهان امروز با این دگرگونی شگرف و حیرت انگیز رو به رو نمی‌شد. مگر امروز می‌شود جهان بی برق، تلفن و آنتی بیوتیک را به تصور نزدیک کرد؟

□ شاید اگر ما در ایران شناسی استادانی چون ذبیح الله صفا، ابراهیم پورداود، حسن پیرنیا، حسن تقی زاده، علی اکبر دهخدا، محمد معین و عبدالحسین زرین‌کوب را، که هر یک در قلمروی بکر قلم زده‌اند، نمی‌داشتیم، نقد حاضر صورت دیگری می‌یافت و استادان جوان را به شکل دیگری مـخاطب قـرار می‌دادم. بیش از یک قرن پیش محمد حسن خان اعتماد السلطنه و فرصت الدولهٔ شـیرازی، بـه رغـم دست‌های بسیار خالیشان گام‌های استواری برداشتند و شـیوهٔ کـار آنهـا بـا هـمهٔ ضـعفی کـه داشت می‌توانست رشـد معقولی را پشت سر بگذارد، اما متأسفانه بیشتر ایران شناسان و مورخان بـعدی یـا مرعوب و مقهور غربیان و یا مکاشفات بی پایهٔ خود شدند که دیگر نیازی به آموختن ندیدند. ضربه ای که ما از اینان خوردیم از یک سوی به بهای گزاف غارت آثار ملی و تاریخیمان انجامید و از سوی دیگر این باور حقیر را آفرید و پرورد که چون بسیار عقب مانده‌ایم، دیگر از ما کاری ساخته نیست.

☐ اینک که سخن تا اینجا آمده است، باید که به گرفتاری دیگری نیز پرداخت. این گرفتاری ناشی از خصلتی تقریباً شرقی است: تن دادن به خستگی و سر فرود آوردن در برابر خودِ خود و ارتزاق از حیثیت زمان برنایی! دریغ که دوست فقیدم مهرداد بهار از طرح مطالبی در «تخت جمشید: باغی مقدس با درختان سنگی» صرف نظر نکرد و از شیفتگی گام به میدانی نهاد، که برایش امیدی به فرجام نبود. صرف نظر از اینکه تخت جمشید همیشه ویران نبوده است که بتوان آنرا به باغی سنگی مانند کرد منظورم نظرهای غیر قابل دفاع اوست که ما نوروز، مهرگان، سده، ناهید (آناهیتا)، باغ سازی و بالاخره یکتاپرستی و دیوان اداری و کشورداری را از بین‌النهرین و آشور اقتباس کرده‌ایم. در حالی که شباهت نوروز ما با نوروز بین‌النهرین بیشتر از مانندی امری طبیعی با امر طبیعی دیگری نیست. صرف نظر از اینکه عطر نوروز یا بهتر بگویم جشنِ دودمان سراسر فروردین یشت را آکنده است. فروردین یشت یکی از کهن‌ترین سرودهای اوستای متأخر است و در دورترین گوشهٔ شرق خراسان بزرگ سروده شده است. صرف نظر از دیوار حائلی مانند عیلام و فرمانروایی‌های محلی غرب ایران و اورارتو در شمال بین‌النهرین که جلو هر نوع رخنهٔ فرهنگی راگرفته بوده است.

آنجا که هیولاهای عظیم دروازهٔ ملل خشیارشا در تخت جمشید تقلیدی از هنر آشوری پنداشته می‌شود، پای یک عنصر هنری در میان است که بی درنگ می‌توان از آن تقلید کرد، اما چگونه می‌توان تصور کرد که ملتی جوان دست به تأسیس بزرگ‌ترین امپراتوری همهٔ دوران‌ها بزند و در فرصتی بسیار اندک بزرگ‌ترین جشن سالانهٔ خود را از یکی از ملل شکست خورده بگیرد و این جشن بی‌درنگ چنان جا بیفتد و مقبولیت عامه پیدا کند که بزرگ‌ترین و زیباترین و اصلی‌ترین نگاره‌های باشکوه‌ترین بنای شاهی را به خود اختصاص دهد. نوروز هیچ ملتی در دنیا با این سرعت تولد و تکامل نیافته است. جا داشت که دربارهٔ این نظر بهار بیشتر می‌نوشتم، اما دلم بار نداد که نادیده بگیرم گفتهٔ خود او را، که با فروتنی همیشگی خود بر زبان آورده است:

«...اما چرا من با نظریات دیگر دوستداران میهنم که گمان می‌کنند فرهنگ ایران برتر از همهٔ فرهنگ‌ها است، مخالفت می‌کنم؟ نمی‌دانم، شاید بشود آن را لجبازی دانست و ریشه‌هایش را در تربیت خانوادگی جست. من همیشه در برابر تحکم و زورگویی که در خانوادهٔ ما پیوسته حاکم بود، جنگیده‌ام. و در برابر این گونه زورگویی‌ها همیشه ایستاده‌ام... زندگیم را با درافتادن گذرانده‌ام».

و دریغ که برداشت‌ها و برخوردهایی از این دست کم نیستند.

درست برای دوری جستن از لجبازی و به دور بودن از احساسات و خاطرات شخصی است که به بهار پرداخته‌ام. مورخ باید که با همه آشنا و با خود خویشتن بیگانه باشد. هر چه دربارهٔ مقوله‌ای تاریخی، مانند ریشه‌های باورها و افسانه‌های اساطیری، سند و تکیه‌گاه کم‌تر باشد، باید که بار حوصله سنگین‌تر شود.

بهار در پیشگفتار «تخت جمشید: باغی مقدس با درختان سنگی» می‌نویسد:

«متأسفانه ما ایرانیان قرن حاضر بی خبر از چنین گذشته‌ایم و به سبب شیفتگی غلط نسبت به نژاد و فرهنگ هند و اروپایی به فرهنگ و نژاد خویش [؟] مغرورانه و غلط نگریسته و پیوسته به عنوان واحدی بیگانه با پیرامون خویش و یگانه با تمدن غرب نگاه کرده‌ایم [؟]. یکی از علل دیگر این برداشت نپرداختن مناسب ایران شناسان غرب به برداشت‌های عمومی از تاریخ تمدن آسیای غربی است [؟] که بر آن جزء جزء می‌نگرند [؟] و کمتر به صورت کل واحدی بدان توجه می‌کنند و تحقیق کافی دربارهٔ

اساطیر و آیین‌ها در ایران و شناخت عناصر شکل دهندهٔ آن ندارند.
این در حالی است که بین‌النهرین شناسان در آثار خویش پیوسته از وجود ارتباط فرهنگی میان ایران و دست‌کم ایران جنوبی و غربی با بین‌النهرین سخن گفته‌اند [؟]. در این گفتار نگارنده بر آن است که یادی از آن عصر بکند، و به اثری از این فرهنگ عمومی [؟]، به تخت جمشید و برگزاری آیین نوروز در آن بپردازد».

در بخش دیگر همین اثر بهار می‌نویسد:
«اما تخت جمشید پایتخت سیاسی و اداری هم نبود. این کاخ امکانات بنای اداری نداشت [؟]».«آنچه بزرگان را به هنگام رسیدن به پای کاخ خیره می‌کرد، یکی این بود که در برابر خویش باشکوه‌ترین و عظیم‌ترین [؟] بنایی را می‌دیدند که در آن زمان بر روی زمین وجود داشت».

□ حیف از بهار! اگر عظیم‌ترین بنای روی زمین جایی برای امور دیوانی نداشته است، پس مقر امور دیوانی یا اداری در کجا بوده است؟ پس این هزاران هزار لوح دیوانی در خزانهٔ تخت جمشید چه می‌کرده است؟ کاش او اقدامی هم برای اثبات نظریه‌های خود می‌کرد. نام مقالهٔ او نیز درک نکردنی است. تخت جمشید که همیشه ویران نبوده است تا بتوان آنرا به باغی سنگی با درختان مقدس مانند کرد. از تخت جمشید در زمان آبادانی، جز چند ستون از ایوان آپادانا، ستون دیگری پیدا نبوده است. ستون‌های هر کاخ در فضای نیمه تاریک و هزار تو محبوس بود. سراسر نوشتهٔ بهار پر است از نظرهای صرف نظر کردنی. این اشارهٔ مختصر از این روی بود که بهار یکی از بزرگ‌ترین ایران شناسان عصر ما شناخته می‌شود.

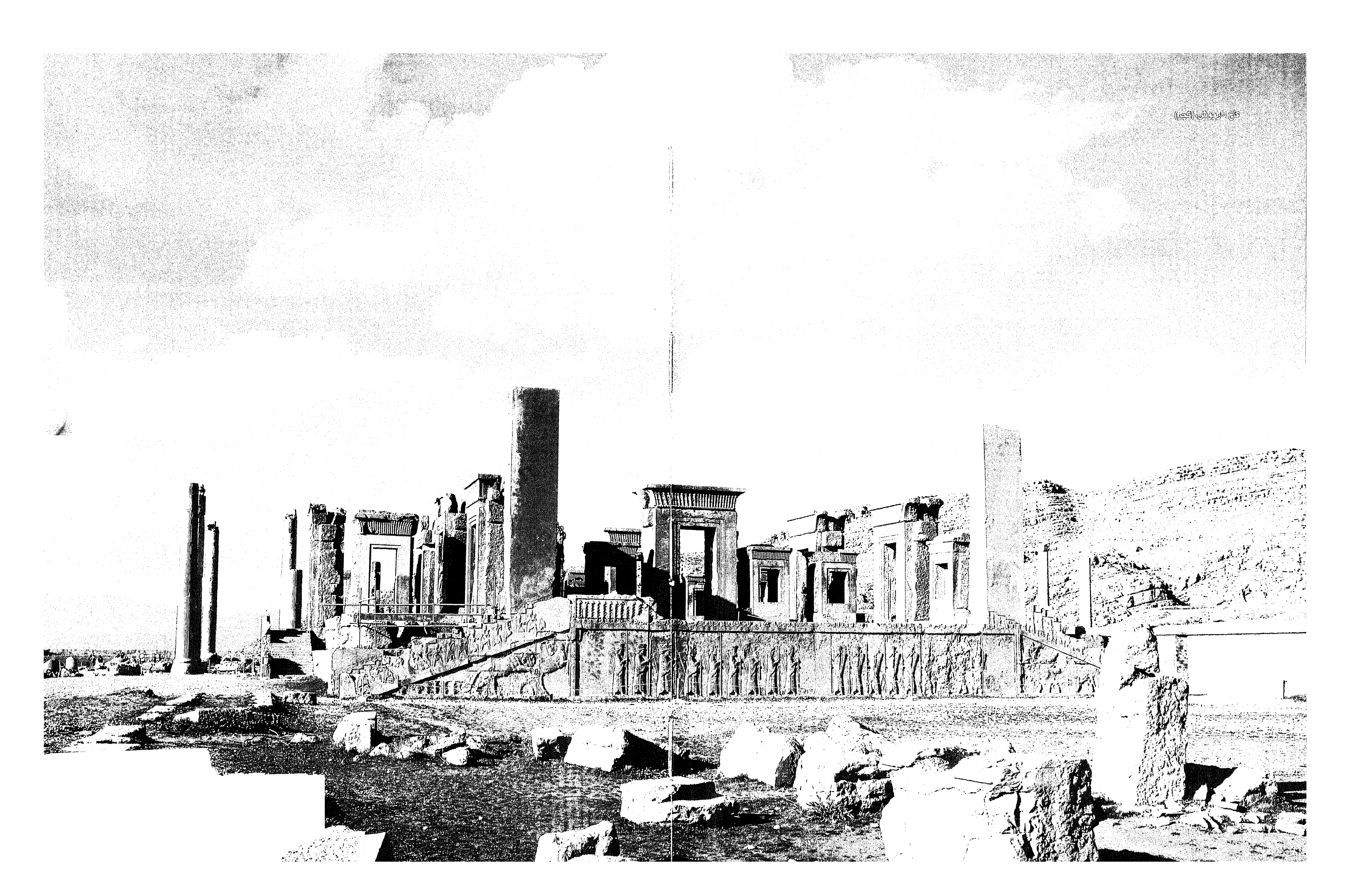
□ با هر دیدی که مایلیم می‌توانیم به دانشمندان مغربی نگاه بکنیم. می‌توانیم آن‌ها را به گناه سیاستمداران غارتگر هم میهنشان تکفیر بکنیم. می‌توانیم از همهٔ دانشمندان مغربی، به گناه چند دانشمند نامسئول، سکه‌های یک پولی رایج بسازیم، اما دست‌کم بکوشیم تا شیوهٔ پژوهش و دقت نظر و حوصلهٔ بسیاری از آن‌ها را سرمشق خود قرار دهیم، تا شاید از این تکفیر شدگان بی نیاز شویم. میل درونیم این است، که برای پرهیز از خودشیفتگی، نخست از ایرانیان گله کنم و سپس به کوشش‌های مغربی‌ها بپردازم، اما فراموش نخواهم کرد که در جای خود به آزمندی و بی‌شرمی برخی از به ظاهر دانشمندان مغربی نیز بپردازم. داستان دیولافوآ را هیچ ایرانی نباید که نداند! و مبادا چنین برداشت شود که به همهٔ آنچه که غربیان کرده‌اند می‌توان به دیدهٔ احترام نگریست. حرمت تنها از آن کسانی است که برای بالا بردن دانش بشری کوشیده‌اند.

□ سیری در تاریخ ایران شناسی به مفهوم کلی ما را به تخت جمشید نزدیک‌تر می‌کند. آن‌ها که از نزدیک با ایران شناسی سر و کار دارند خوب می‌دانند که ایران شناسان مغربی برای بازشناسی نشان‌های خط میخی فارسی باستان و خط آرامی پهلوی و بازخوانی سنگ نبشته‌های فارسی باستان و نبشته‌ها و نوشته‌های پهلوی چه خون دلی خورده‌اند. هزاران مقاله و کتاب نوشته شده است تا تکلیف بسیاری از مسائل دستوری زبان‌های فارسی باستان و پهلوی روشن شود و هزاران مقاله و کتاب تألیف شده است تا زنگار از رخسار پریده و آلوده تاریخ باستان ما زدوده شود. در میان این هزاران کوشندهٔ مغربی کم نیستند که همهٔ عمر پربار خود را وقف زبان و فرهنگ ما کردند. اگر کارهای غول آسای فریدریش اشپیگل، فردیناند یوستی، دارمستتر و کریستیان بارتولومه نبود، بسا که هنوز دفتر خاطرات

فرهنگی ما گشوده نشده بود. تمام متن‌های فارسی باستان و پهلوی ما را دیگران خوانده‌اند و ترجمه کرده‌اند. ما ۲۵۰۰ سال، دم فرو بسته، از کنار بیستون گذشته بودیم و جز صدای تیشهٔ فرهاد هیچ بانگی به گوشمان نخورده بود. از همین روی است که کسی را در جهان یارای برابر با شعرمان نیست. ما ۲۵۰۰ سال از کنار ویرانه‌های چهل منار (تخت جمشید) و از کنار صخرهٔ نقش رستم عبور کرده بودیم و حتی یک بار ندیده بودیم دست داریوش را که از گور بیرون مانده است.

□ فقط سرگذشت آنکتیل دوپرون، که هیچ مرکز فرهنگی ما به نام او نیست، کافی بود که ما را از کرختی بیرون کند. آنکتیل دوپرون اوستا را از انزوای غربت بیرون کشید و با رنج و سرسختی آنرا خواند و در اروپا منتشر کرد و در حقیقت زمینه را برای تولد ایران شناسی مهیا ساخت. در سال ۱۷۷۱ با آنکتیل دوپرون، نخستین مترجم اوستا به فرانسه و معرف اوستا و آیین زرتشت بـه جـهان غـرب، تـحقیقات اوستاشناسی رسماً آغاز شد و تا به امروز ادامه دارد. آنکتیل دوپـرون در سـال ۱۷۵۴ م در کـتابخانهٔ سلطنتی پاریس چند ورق از وندیداد اوستا را، که در سال ۱۷۲۳ از هندوستان برای کتابخانهٔ بادلین در آکسفورد آورده بودند، دید و به آموختن این زبان و خط آن علاقه پیدا کرد. این همان نسخه‌ای بود که در سال ۱۷۲۳ م با زنجیر به دیوار کتابخانه بسته شده بود و در شرحی که در کنار کتاب به دیوار چسبانده شده بود هم نام کتاب و هم نام مصنف آن غلط بود. آنکتیل روز ۱۴ مارس ۱۷۵۹ م تحصیل خود را نزد دستوران پارسی سورت رسماً آغاز کرد. و در هـمان آغـاز کـار در دفـتر یـادداشـتش نـوشت، کـه بـا نسخه‌های خطی نادری که در دنیا بی‌نظیر است، به پاریس باز خواهد گشت و با عرضهٔ اسرار زرتشت، تاریخ جدیدی را برای جهانیان آغاز خواهد کرد و سر انجام روزی نـوشت کـه او زنـد و پـهلوی را از پارسیان آن منطقه بهتر می‌داند. آنکتیل در دو سال ۱۷۵۹ تا ۱۷۶۰ م از ۱۲۰ کتاب، روی هم رفته در ۲۵۰۰ صفحه با دست خود نسخه برداشت. او با تدبیری خطرناک نسخه‌ای از اوستا به دست آورد و برای ترجمهٔ آن دنیا را فراموش کرد. وقتی که گنجینهٔ نسخه‌های خطی آنکـتیل بـه ۱۸۰ جـلد رسـید، آرزوی دیگری جز رسیدن به پاریس و اهدای گنجینهٔ خود به کتابخانهٔ سلطنتی نداشت. اهم کتابهای اهدایی آنکتیل دوپرون به کتابخانهٔ سلطنتی پاریس عبارت است از: وندیداد (نسخهٔ پهلوی و زنـد از روی نسخهٔ دستور جاماسپ)، یسنا به زند و سانسکریت، ویسپرد به زند، یشت‌ها، بخشهایی از خرده اوستا و نوشته‌های گوناگون مزدیسنا، علمای اسلام، فرهنگ جهانگیری، برهان قاطع، فرهنگ سروری، سد در، مینوی خرد، شاهنامه، گرشاسپنامه، برزونامه، فرامرزنامه و جهانگیرنامه و بانوگشسپ نـامه، زرتش نامه، جاماسپ نامه و بهمن نامه. آنکتیل در سـال ۱۷۷۱ تـرجـمه اوسـتا را در ۳ جـلد بـه نـام زند-اوستا منتشر کرد که شاهکار او خوانده می‌شود.

□ توجه به ایران شناسی و شرق شناسی نقش تعیین کننده و دوران سازی در توجه به آثـار بـاستانی مدفون در جای جای کشور باستانی ما را به دنبال داشت. شاید بدون آنکتیل دوپرون باستان شناسی در همین جایگاه امروز خود می‌بود، اما حاصل کار باستان شناسان بدون اوستا شناسی از منزلت دیگری برخوردار می‌شد. بدون حضور اوستا در اروپا و بدون آشنایی ایران شناسان با زبان اوستایی، هـمزاد فارسی باستان، باز خوانی فارسی باستان نیز کندتر و دشوارتر پیش می‌رفت و بدون تردید، با تأخیر در بازخوانی خط میخی فارسی باستان، میان ما و تخت جمشید نیز، کـه آکـنده از نـبشته است، فـاصله می‌افتاد.



کاخ داریوش (تچر)

□ کارستن نیبور، دانشمند ریاضی و مساحی از روستای اترنددرف شمال آلمان، که در سال ۱۷۶۴، در زمان پرآشوب کریم خان زند فقط دو هفته از ایران دیدن کرد، ضمن اقامتی چند روزه در تخت جمشید، پس از ۲۳۰۰ سال سکوت ما ایرانیان را شکست و پرده از اسرار تخت جمشید برکشید. نیبور، که با سفرنامه‌های کِمپِفِر آلمانی و شاردن فرانسوی با تخت جمشید آشنا بود، به وصیت تاریخی خاقانی ویرانهٔ باستانی ما را آیینهٔ عبرت دید و برای نخستین بار با دقت و هوشیاری بی‌نظیری تخت جمشید را مورد بررسی قرار داد و از نگاره‌ها و نبشته‌های زیادی طرح برداشت و نوشت: «دلم می‌خواهد وقتی که در آینده یک اروپایی از تخت جمشید دیدن می‌کند، از سنگ نبشته‌های زیادی که در اینجا وجود دارد، رونبشت تهیه کند و این رونبشت‌ها طوری باشند که آدم بتواند، مانند خود سنگ نبشته‌ها، در رونبشت‌ها هم یک یک حرف‌ها را از همدیگر تشخیص بدهد. نه کمپفر و نه شاردن و نه دوبرین، هیچ کدام در تهیهٔ رونبشت دقت نکرده‌اند و گمان می‌کنم همین بی‌دقتی سبب شده است که کسی تاکنون به خواندن این سنگ نبشته‌ها نپردازد». دوبرین، سیاح هلندی، ماه‌ها کوشید تا بتواند همراه خود تصویر بهتری به اروپا ببرد، اما او هم نتوانست با کار خود نقطهٔ شروعی علمی و دقیق به دست بدهد. استریوز، دیگر سیاح هلندی، با تمام وعده‌هایی که در کتابش دربارهٔ صحت گزارش‌های خود داده بود، کاخ داریوش را در تخت جمشید با گنبد و آرایش‌های اسلامی رسم کرده بود. اما کارستن نیبور ریاضی دان که نجوم و مساحی هم می‌دانست، توانست به تنهایی نخستین گزارش باستان شناسی دقیق و علمی دربارهٔ ایران را، با هوشیاری، به جامعهٔ دانشگاهی اروپا عرضه کند. به خاطر همین دقت و هوشیاری نیبور بود، که در سال ۱۸۰۲، ۳۸ سال پس از دیدار نیبور از تخت جمشید، نشانه‌هایی از خط میخی برای نخستین بار به وسیله گروتفند خوانده شد و راه برای خوانا شدن همهٔ نشانه‌های این خط هموار شد و سپس با خوانا شدن این خط، دیگر خطوط میخی نیز خوانده شدند و به این ترتیب تاریخ پیش از اسلام ایران و غرب آسیا، به مرور و به کمک نوشته‌های یونانی و رومی، از تاریکی‌های تاریخ به روشنایی کشانده شدند. تا پیش از خوانا شدن خط میخی فارسی باستان، جز اخبار نویسندگان یونانی و رومی، تقریباً چیزی از تاریخ پیش از اسلام ایران روشن نبود.

□ همچنین با خوانا شدن خط میخی فارسی باستان و به دنبال آن دیگر خطوط میخی، مانند خط میخی بابلی، آشوری و عیلامی، شکاف‌های موجود در میان بخش‌های گوناگون تاریخ خاور نزدیک هم پر شد. علاوه بر این طرح‌های بسیار جالبی که نیبور از آثار گوناگون تخت جمشید تهیه کرده بود، زمینهٔ کاری شد برای باستان شناسان پس از نیبور.

□ سوداگران و سیاحان و در میانشان سیاست گران، از اواخر سدهٔ دوازدهم میلادی تا اواسط سدهٔ نوزدهم آن قدر به ایران آمدند و رفتند و درباره مسالک و ممالک و شهرها و آبادیهای کوچک و بزرگ و همچنین ویرانه‌های آثار باستانی ایران گزارش کردند، تا سرانجام پای باستان شناسان اروپا را به ایران باز کردند. وقتی که باستان شناسان دست به کار شدند، تقریباً همهٔ آبادی‌های باستانی ایران را از طریق گزارش‌ها و سفرنامه‌ها می‌شناختند. آن‌ها هم از ستون‌های چهل منار تخت جمشید شنیده بودند و هم از مسجد کبود تبریز و هم از رفیع‌ترین ستون معبد کنگاور، که لک لک‌ها بر فرازش لانه کرده‌اند و از شوش و شاپور و بیشاپور و نیشابور.

□ کارستن نیبور نخستین سیاحی بود که سفرنامه‌اش بیشتر به یک گزارش باستان شناسی می‌مانست تا سفرنامه‌ای معمولی. گزارش او راه بررسی‌های باستان شناسی در ایران و تخت جمشید را باز کرد. او دانشمندان باستان شناس و زبان شناس زمان خود و زمان‌های آینده‌اش را متوجه تخت جمشید کرد. در اینجا جا دارد که از دانشمندانی یاد بکنیم که با کوشش‌ها و دقت نظرهای آنان تخت جمشید با همهٔ محتوای فرهنگی خود از زیر آوار باستانی جهل بیرون آمد.

□ وقتی که پیترو دلا واله، سیاح ماجراجوی ایتالیایی، در سال ۱۶۲۱ م از فسا و داراب می‌گذشت چنین می‌انگاشت که داراب ساسانیان همان پاسارگاد هخامنشیان است. با جمس موریه ۱۸۴۹–۱۷۸۰، سیاح و سیاستمدار انگلیسی و نویسندهٔ ماجراهای حاجی بابای اصفهانی در سال ۱۸۲۴، که در سفرهای سیاسی خود به ایران توجه زیادی به آثار باستانی ایران نشان داد، برای نخستین بار نظر باستان شناسان و مورخان به طور جدی متوجه آثار باستانی ایران شد. موریه نخستین اروپایی بود که در سال ۱۸۰۸ از شاپور ساسانیان دیدن کرد و دربارهٔ آثار باستانی این شهر، که تا آن زمان توجه جدی کسی را به خود جلب نکرده بود، گزارش‌های ارزشمندی تهیه کرد. موریه در تخت جمشید، به امید دست یافتن به آثار و اشیاء باستانی، دست به حفاری زد و در مغارهٔ شیخ علی (مغارهٔ حاجی آباد) موفق به یافتن چند سنگ نبشتهٔ پهلوی شد. او همچنین در راه اصفهان، در مشهد مرغاب، با دیدن قبر مادر سلیمان (آرامگاه کورش) به درستی نظر داد که آرامگاه مشهور به قبر مادر سلیمان بایستی آرامگاه کورش باشد. تا این تاریخ هنوز دانشمندان غربی بر این گمان بودند که پاسارگاد را باید در فسا جست و خود ایرانیان هم که اصلاً علاقه‌ای به این امور نداشتند. موریه در همدان نیز به مقر تابستانی هخامنشیان دست یافت.

□ در سال ۱۸۱۱ ویلیام اوزلی، برادر سر گور اوزلی، سرپرست دسیسه‌های استعماری انگلیسی‌ها در ایران، که خود خاورشناس بود، همراه موریه از ویرانه‌های شاپور و تخت جمشید و فسا و داراب دیدن کرد. ویلیام اوزلی به سبب اطلاعات گسترده‌ای که دربارهٔ تاریخ و همچنین آثار باستانی ایران داشت، بیشتر از همهٔ اسلاف خود تحقیق کرد و با اینکه با اثری ۳ جلدی کمک شایان توجهی به جهان نو ایران شناسی کرد، با فروتنی نتیجه کار گروتِفِند را، که نخستین خواننده چند واژهٔ فارسی باستان در سال ۱۸۰۲ بود، برتر از آنِ خود خواند. اثر ۳ جلدی این ایران شناس کمی پس از نوشته‌های موریه و چند سالی پیش از کتاب‌های فریزر به چاپ رسید. بدون تردید آثار این مرد سخت کوش، که مدت‌ها مرجع دانشمندان ایران شناس بود نیز در گشودن راه پر ابهام مورخان و باستان شناسان نقش بسیار ارزنده‌ای داشت.

□ کِر پورتِر، که پیش از انتشار جلد دوم کتاب موریه در ایران به سیاحت و پژوهش پرداخته بود، آثار اوزلی و موریه را تصحیح و تکمیل کرد. کرپورتر از گنج‌نامهٔ همدان سنگ نبشته‌های داریوش و خشیارشا، که قبلاً به وسیلهٔ اوزلی، سرهنگ استوارت و ویدال رونویسی شده بود، اطلاعات جالب توجهی با خود به اروپا برد. در این میان، همان گونه که اشاره شد، نخستین نشانه‌های خط میخی فارسی باستان، بر اساس رونبشت‌هایی که کارستن نیبور در تخت جمشید تهیه کرده بود، در اروپا شناخته شده بودند و دانشمندان مورخ و باستان شناس که در پی پایتخت هخامنشیان بودند و نگاهشان بر پیرامون چهل منار و دشت مرغاب دوخته مانده بود، می‌توانستند از آثار سیاحان کنجکاوی مانند کرپورتر

استفاده‌های زیادی ببرند. کرپورتر ۲۰۰ صفحه از کتاب خود را، همراه ۴۵ تصویر نسبتاً بزرگ، به شرح آثار باستانی تخت جمشید و پاسارگاد تخصیص داده بود. این دانشمند با اینکه پیش از او موریه از قبر مادر سلیمان دیدن کرده و حدس زده بود که این بنا می‌تواند آرامگاه کورش باشد، با قاطعیت آن را آرامگاه کورش معرفی کرد. و چنین شد که محل واقعی پاسارگاد، پایتخت کورش، کشف شد.

□ شارل تِکسیه (۱۸۷۱-۱۸۰۲)، معمار، باستان شناس و زمین شناس فرانسوی، که در سال ۱۸۳۸ به ایران آمد، همان اندازه که به آثار باستانی ایران توجه داشت متوجه معماری اسلامی ایران نیز بود. تکسیه در مدت اقامت خود در ایران کوشید تقریباً از همهٔ آثار باستانیِ تا آن زمان شناختهٔ ایران دیدن کند. این دانشمند شیفته وقتی که با اثری هنری رو به رو می‌شد همهٔ ریزه‌کاری‌های آن را با موشکافی بررسی می‌کرد و سپس به تهیهٔ طرح و نقشه می‌پرداخت و همهٔ آنچه که به کمک قلم حساس و موشکاف او بر صفحهٔ کاغذ نشسته است بدون تردید عناصری هستند که تا زمان او کسی، جز کارستن نیبور، دست به تهیهٔ آن نزده بود. از این روی دستاوردهای تکسیه برای ایران شناسان بسیار پربار و سودمند بودند. تکسیه در تخت جمشید از جزء جزء دیده‌های خود اندازه گرفت و با رعایت قواعد و قوانین باستان شناسیِ جدید آن‌ها را روی کاغذ آورد. این دانشمند پس از فراغت از کار تخت جمشید همهٔ سنگ نگاره‌های نقش رستم را به دقت مورد مطالعه قرار داد و از آن‌ها طرح تهیه کرد. تکسیه نخستین کسی بود که با دستیابی به آثار نقاشی به وجود و استفاده از این هنر در آثار باستانی اشاره کرد. او همچنین در نودان شاپور طرح زیبایی از مجسمهٔ ۸ متری شاپور تهیه کرد. پیش از او، در سال ۱۸۱۷، جانسون، که از راه هند به انگلستان باز می‌گشت، همراه تصویری از مجسمهٔ شاپور، اطلاعاتی در بارهٔ محل داده بود. تکسیه می‌خواست در خوزستان به بررسی‌های باستان شناسی خود ادامه دهد، اما به سبب اوضاع آشفتهٔ منطقه نه تنها قادر به رفتن به خوزستان نشد، بلکه در بهبهان با همراهان خود دستگیر شد و پس از مدتی کوشش از راه بندر دیلم، در حالی که یادداشت‌ها و طرح‌های پر ارزشی به همراه داشت، ایران را ترک گفت. نتیجهٔ این سفر پر مخاطره میان سال‌های ۱۸۳۹ و ۱۸۵۲ در ۲ جلد در پاریس منتشر شد.

□ دو سال پس از تکسیه، در سال ۱۸۳۹، فلاندن و کوست از سوی آکادمی نوشته‌ها و ادبیات هنری فرانسه رسماً برای تهیهٔ رونبشتی از بیستون و تهیهٔ گزارش کافی دربارهٔ این اثر ممتاز باستانی به ایران آمدند. فلاندن و کوست به سبب ارتفاع زیاد صخرهٔ دیوار مانند بیستون قادر به بالا رفتن از آن نشدند و در ماه ژوئن ۱۸۴۰، بی آنکه رونبشتی تهیه کرده باشند و بی آنکه دانسته باشند که ۵ سال پیش از آنان راولینسون به میل و ارادهٔ شخصی از صخرهٔ صعب العبور بالا رفته و از نزدیک ۲۰۰ سطر از سنگ نبشته را رونویسی کرده است، به کرمانشاه بازگشتند و در گزارش خود نوشتند «آنچه از دستشان برمی‌آمد کرده‌اند». تصویرهایی که فلاندن و کوست از آثار باستانی فیروزآباد، سروستان، قلعهٔ ضحاک در فسا و داراب تهیه کردند، اگر هم تازگی نداشتند، بسیار کامل بودند و به دانشمندان در رسیدن به نتایج علمی بهتر فرصت بیشتری دادند. دقت عمل فلاندن و کوست در تخت جمشید ارجمندتر از همهٔ کارهای آن‌ها است. آن‌ها در اینجا، پس از کنار زدن قسمتی از آوار، موفق به تهیهٔ دقیق‌ترین طرح‌ها از سنگ نبشته‌ها و سنگ نگاره‌ها شدند و به این ترتیب دست زبان شناسان بیشتر از هر زمان دیگری در بازخوانی سنگ نبشته‌های فارسی باستان، بر اساس ذخیرهٔ مکتوب تخت جمشید، باز شد. فلاندن

علاوه بر کتاب یاد شده، در سال ۱۸۵۱ حاصل کارهایش را در ۲ جلد در پاریس منتشر کرد. طرح‌هایی که فلاندن و کوست در تخت جمشید تهیه کرده‌اند آن قدر دقیق بودند، که بعدها هنر عکاسی نیز نتوانست از ارزش آن‌ها بکاهد.

□ خوشبختانه شکست فلاندن و کوست را سر هنری راولینسون، پیش از آن جبران کرده بود. اگر به نتیجهٔ دستاوردهای راولینسون بیندیشیم، به آسانی می‌توانیم در ارتباط با تاریخ ایران، به او لقب پدر دوم تاریخ را بدهیم. مردی که با بازنبشتن و بازخواندن سنگ نبشتهٔ بیستون، تکلیف بسیاری از نوشته‌های پدر اول تاریخ را و به این ترتیب تکلیف تاریخ غرب آسیا را روشن کرد. حالا گزارش داریوش از سبب روی کار آمدن و شرح مفصل او از نخستین سال فرمانروایی، به تخت جمشید شکوه و معنایی تازه می‌بخشید. تا کار پیروزمندانه و پر ثمر راولینسون هیچ یک از سیاحان و باستان شناسان، به کمک چنگ و دندان، از سینهٔ سنگین کوه بغستان بالا نرفته و با استقبال از خطر مرگ از ۱۰۰۰ سطر نبشتهٔ داریوش رونبشت تهیه نکرده بود. راستی را که پس از حجاران داریوش، در طول ۲۵۰۰ سال، در کنار یکی از بزرگ‌ترین راه‌های کاروانرو جهان، راولینسون نخستین کسی است که انگشت بر رد انگشتان تاریخ مالیده است. حتماً بدون سنگ نبشتهٔ بیستون داریوش تخت جمشید از هویت دیگری برخوردار می‌شد. ما خود که از صدای تیشهٔ فرهادگوش و پا فراتر ننهاده بودیم. این همان پای فشاری و علاقه و دقتی است که بالاتر و به ضرورت حرفش را به میان کشیدیم.

□ حتماً و لابد که این همه کم اعتنایی و سکوت دلیلی تاریخی دارد! شگفت انگیز است که ایرانیان شیفتهٔ معماری حتی دربارهٔ بناهای مذهبی خود گزارشی به یادگار نگذاشته‌اند. چگونه می‌توان شاهد بنای یکی از زیباترین میدان‌های جهان در «نصف جهان» بود و هر روز صدها کارگر، معمار، مهندس، خشت زن، کاشیکار، نقاش، نجار و گچکار را به چشم دید و دم فرو بست؟ آیا بینندهٔ رهگذر بنای مسجد شاه اصفهان، این آبی‌ترین بنای تاریخ جهان، به کار بزرگ و شگفت انگیز همعصران خود به اندازهٔ خط لب یار شاعر زمان خود ارج نمی‌نهاده است، تا از سر ذوق قلم به دست گیرد؟ چه شد که ما به وصلت بیستون و تخت جمشید با دامادان غریب تن دادیم و خود فقط به شاهد و تماشاچی بودن بسنده کردیم؟ چرا برای آشنایی با آثار نیاکانمان از موزه‌های مغرب زمین بی‌نیاز نیستیم؟

□ در سال ۱۸۴۷ با انتشار دستاورد دوران ساز راولینسون در جلد دهم مجلهٔ انجمن آسیایی، چشم مورخان به سوی ایران دوخته شد و دست‌اندرکاران تاریخ جهان به شوق دریافتن حقیقت افسانه‌های جهان باستان، تمدن ایران باستان و بین‌النهرین افتادند. گویی قهرمانان تاریخ و افسانه‌های گیل گَمِش‌ها هزاران سال، مدفون در زیر خاک، در انتظار فرزندان تاریخ بودند، تا مگر یک بار دیگر بر سر زبان‌ها بیفتند.

□ بارون دو بود، سر هنری لایارد، به قول آلفونس گابریل بزرگ‌ترین باستان شناس همهٔ اعصار، کنت لوفتوس و خانم و آقای دیولافوآ، دو باستان شناس کوشا، ولی پر آز و بی‌شرم فرانسوی سارق ۳۸۷ صندوق از اشیاء ملی ایران، که فکر می‌کردند: «زنبورهای عسل برای خودشان کار نمی‌کنند»، هر یک به سهم خود گامی تازه برداشتند. دمورگان کار اینان را دنبال کرد و پس از او ویلیام جکسن، استاد زبانهای هند و اروپایی دانشگاه کلمبیا، با سفری که در سال ۱۹۰۳ به ایران کرد، توانست با نوشتن حاصل سفرهایش به ایران به نام «ایران، گذشته و حال» مطالب دست اولی دربارهٔ آثار باستانی، به ویژه آثار باستانی غرب ایران، عرضه کند. جکسن در نخستین سفر خود به ایران توانست در پیرامون دریاچهٔ

اورمیه، تخت سلیمان، همدان، بیستون، طاق بستان، معبد آناهیتای کنگاور، خرابه‌های آتشکدهٔ نزدیک اصفهان، پاسارگاد، آرامگاه کورش و تخت جمشید و ری باستان گزارش‌های نسبتاً خوبی تهیه کند. تا سرانجام با هرتسفلد، باستان شناس و ایران شناس دوران ساز آلمانی، فصل تازه‌ای در باستان شناسی ایران آغاز شد. هرتسفلد با کارهای منظم، مداوم و طولانی خود به نتایج بزرگی دست یافت. این دانشمند سخت کوش و توانا پیش از جنگ جهانی اول ۵ بار به ایران سفر کرد. عکس‌هایی که او از سنگ نگاره‌های هخامنشی و ساسانی تهیه کرد، همهٔ کارهای اسلافش را تکمیل کرد.

□ از خانم دیولافوآ، باستان شناس فرانسوی نام بردم. نخست بنا داشتم که به دو صفت پر آز و بی شرم قناعت کنم، اما دلم بار نداد که او را بیشتر از این نشناسیم. خواه خواننده‌ای اینجا را برای آشنایی بیشتر با این باستان شناس جایی مناسب بداند، خواه نه، برای من همیشه، هر جا که سخن از میراث ملی می‌رود، همانجا بهترین فضای مناسب است برای پرداختن به خانم دیولافوآ:

مارسل دیولافوآ و همسرش ژان سرپرست نخستین هیئت باستان شناسی بودند که با عقد قرارداد با دربار ایران در تپه‌های باستانی ایران دست به حفاری علمی و دقیق زدند. مادام دیولافوآ قدم به قدم کار هیئت حفاری را گزارش کرده است و ما از طریق گزارش‌های این زن فرانسوی، ضمن آشنایی با چگونگی نخستین حفاری علمی در ایران، با تاریخ نخستین غارت بی شرمانهٔ آثار باستانی ایران نیز رویارو می‌شویم. هیئت دیولافوآ با دو فصل حفاری و با به روشنایی کشانیدن آپادانای کاخ‌های زمستانی هخامنشیان، به نتایج بسیار خوبی رسید، ولی متأسفانه این هیئت، به طوری که از یادداشت‌های خانم دیولافوآ بر می‌آید و اشیای باستانی موجود در موزهٔ لوور (محل نگهداری قانونی اشیای مسروقه) گواهی می‌دهند، هیچ اندیشه‌ای جز غارت و چپاول آثار باستانی ایران نداشت. «دیولافوآ»ها هر وقت که کشف تازه‌ای می‌کردند، اگر امکان حمل یافتهٔ خود به لوور پاریس را نمی‌دیدند، اندوهگین می‌شدند: «کشف این مجسمهٔ گاو (منظور سر ستون‌های کاخ آپادانای شوش است) باعث خوشحالی شوهرم می‌شود، ولی در عین حال او را اندوهگین می‌کند. چون هر یک متر مکعب مرمر تقریباً سه تن وزن دارد و شترهای بومی بیش از ۲۰۰ کیلو بار نمی‌توانند حمل کنند» (خاطرات، ۱۵۳). این باستان شناسان ذوق زده و پر آز، آنچنان تصمیم به غارت حتی آخرین قطعات باستانی شوش گرفته بودند، که وقتی که روز ۲۶ ماه مه ۱۸۸۵ ایران را از طریق بصره، با ۵۵ صندوق اثر باستانی ترک می‌کردند، در این اندیشه بودند که به زودی به ایران باز خواهند گشت و آنچه را که در زیر خاک پنهان کرده‌اند با خود خواهند برد: «روز دوازدهم ماه مه ۱۸۸۵ من و شوهرم از تپه‌ها خداحافظی خواهیم کرد. جرات نمی‌کنیم حمل بسته‌های قیمتی‌مان را، که باید به موزهٔ لوور برسند، به کس دیگری واگذار بکنیم (همانجا، ۱۵۹).» «۱۳مه، دیروز هنگام غروب آفتاب ۵۵ صندوق تپه‌های باستانی را ترک گفتند. نقش دیواری شیرها و جانپناه پلکان در این صندوق‌ها بسته‌بندی شده‌اند. اشیایی که به سبب نبودن وسیلهٔ حمل و یا نداشتن اجازه، حمل نشده در یک ترانشه دفن و نقشهٔ آن‌ها کشیده شده است (همانجا، ۱۶۰)».

جالب توجه است که وقتی «دیولافوآ»ها احساس می‌کردند که یکی از اشیای کوچک گم شده است، کارگران ایرانی را به نام «دزد اشیای باستانی» زندانی می‌کردند و از پرداخت حقوق آنان سرباز می‌زدند (همانجا، ۲۴۵-۲۴۹) و در عوض خود از هیچ نوع دروغگویی و کلاهبرداری روی گردان نبودند:

« ... سه لنگه بار که به عنوان لوازم شخصی اظهار شده از زیر دست کج گمرکچی‌ها سالم به در رفته

است. یکی از آنها محتوی آجرهای سرشیر است، که من با یک نوع احساس قلبی بسته‌بندی کرده بودم. و در بستهٔ دیگر مجسمه‌های گل پخته یا برنز، شیشه‌ها و مهرهای استوانه‌ای و اشیای کوچک دیگری که در مدت اقامت در شوش کشف کرده‌ایم قرار دارند (همانجا، ۱۶۸-۱۶۹)». «دیولافوآ»ها در ماه دسامبر ۱۸۸۵ دوباره، اما مجهزتر و پرآزتر از پیش، به ایران بازگشتند و حفاری در تپه‌های شوش را از سر گرفتند:

«فکر این که انبارهای شاه از گنجینه‌های منحصر به فرد باستان شناسی دنیا انباشته شود انسان را ناامید می‌سازد (همانجا، ۲۸۳)». آنها در این سفر توانستند با به کار گرفتن کارگران بیشتری با این اعتقاد که زنبورهای عسل برای خودشان کار نمی‌کنند» (همانجا، ۲۷۶)، لنگرگاه بوشهر را، در حالی که ۳۲۷ صندوق به وزن تقریباً ۵۰۰ تن در انبار «ناوسانه» (همانجا، ۳۰۸) جای داده بودند، ایران را ترک کنند. «دیولافوآ»ها در آخرین سفر خود نه تنها «توانستند نصف گنجی را که ارزش آن غیر قابل تخمین است و بنا به فرمان سهم ایران بود از چنگ ایرانی‌ها خارج کنند» (همانجا،۲۹۴)، بلکه از خرید اشیای قیمتی مردم به بهای ناعادلانه نیز خودداری نکردند:

«من، بدون در نظر گرفتن خاصیت جادویی، جواهر را به دست آوردم. می‌ترسیدم، اگر صاحبش از ارزش آن آگاه شود، از فروش آن خودداری کند. چادرنشین‌ها به این کار عادت دارند و کمال اطمینان را دارند که فرنگی‌ها ارزیاب‌های دقیقی هستند و می‌توانند قیمت صحیح هر چیز را تعیین کنند» (همانجا، ۲۴۸).

«دیولافوآ»ها حتی خودخواهی را به جایی رسانیدند که از نابود ساختن اثری گران بها، اما سنگین وزن و غیرقابل حمل، خودداری نکنند:

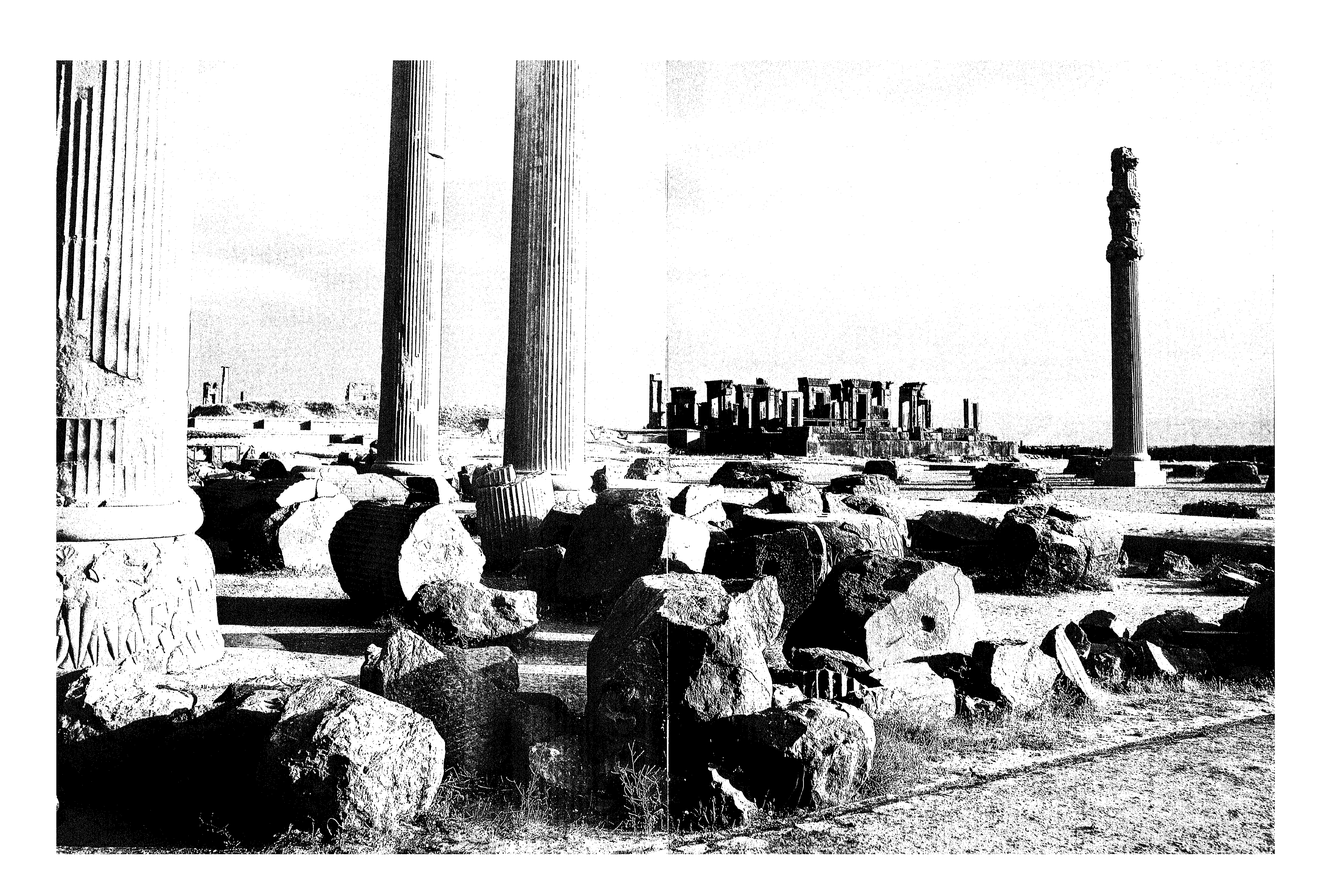
« ... این کشف بسیار جالب در عین حال موجب نگرانی و تأسف است. زیرا بدن گاو که از یک قطعه سنگ مرمر تراشیده شده است، وزنی بیش از ۱۲ هزار کیلو دارد. ما هنوز وزن ساقهٔ ستون آن را تخمین نزده‌ایم و نمی‌دانیم که چگونه موفق خواهیم شد این قطعات سنگین را با وسایل ناچیز حمل و نقل که در اختیار داریم تا ساحل دریا برسانیم (همانجا، ۲۷۰)».

متأسفانه خانم دیولافوآ قادر به کشیدن لجام گسیختهٔ آز و خودخواهی خود نمی‌شود و سرانجام روز هفتم فوریهٔ ۱۸۸۵ یکی از زیباترین آثار هنری ایران و جهان را درهم می‌شکند:

«دیروز گاو سنگی بزرگی را که در روزهای اخیر پیدا شده است با تأسف تماشا کردم. در حدود ۱۲ هزار کیلو وزن دارد. تکان دادن چنین تودهٔ عظیمی غیر ممکن است. بالاخره نتوانستم به خشم خود مسلط شوم. پتکی به دست گرفتم و به جان حیوان سنگی افتادم. ضرباتی وحشیانه به او زدم. سرستون در نتیجهٔ ضربات مثل میوهٔ رسیده از هم شکافت ... به این ترتیب بدون آنکه انتظار داشته باشیم، ۱۲ هزار کیلو به بارهای ما اضافه شد ... (همانجا، ۲۸۰-۲۸۱)».

□ امروز بر حقوق‌دانان ایران است که با اعترافات صریح سارق راهی برای بازگرداندن اشیای مسروقه بیابند. حتی اگر جواب این باشد که ماجرا مشمول مرور زمان شده است، طرح مسئله مفید است!

□ تحقیقات باستان شناسی هرتسفلد در ایران آنچنان گسترده و همه جانبه است که پرداختن حتی به خلاصه‌ای از آن در این مختصر غیر ممکن است. هرتسفلد در سال ۱۹۲۳ مجدداً برای اقامتی طولانی به ایران آمد و در تخت جمشید و ناحیهٔ ممسنی به کاوش پرداخت. فعالیت‌های این دانشمند در زمینهٔ



باستان شناسی محدود به دوره و عصر خاصی از تاریخ ایران نبود. او در هر جا که درنگ و کاوش را ضروری تشخیص می‌داد عنان می‌کشید و درنگ و کاوشی درخور می‌کرد. مهم‌ترین کار هرتسفلد در تخت جمشید بود. او در سال‌های ۱۹۳۴-۱۹۳۱ با حفاری و کاوش در تخت جمشید و بیرون آوردن سنگ نبشته‌های میخی متعدد از زیر خاک، بزرگ‌ترین مجموعهٔ سنگی مکتوب تاریخ ایران و تاریخ بشری را به روشنایی تاریخ کشاند و خلق آثار گوناگون بیشترین کمک را به ایران شناسان زمان خود کرد.

□ در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۴ به تقاضای انستیتوی خاور شناسی دانشگاه شیکاگو إریش اشمیت (شمیت) کارهای باستان شناسی هرتسفلد را با دامنه‌ای گسترده‌تر در تخت جمشید دنبال کرد. اشمیت در تخت جمشید آثار کاخ‌های دیگری از داریوش و جانشینانش را از زیر خاک بیرون آورد و به سنگ نبشته‌های میخی جدیدی از خشیارشا، که دارای اهمیت زیادی بودند، دست یافت.

□ با بیرون آمدن ویرانه‌های تخت جمشید از زیر آوار عصر تازه‌ای در تاریخ باستان شناسی ایران به وجود آمد. دستیابی به این عصر نو بدون کوشش‌های پیشگامانی که به خلاصه‌ای از کارهای علمی آن‌ها اشاره کردیم غیر ممکن بود. حاصل کار بی‌مانند اشمیت ۳ جلد کتاب گران بها دربارهٔ تخت جمشید است. کتاب اول دربارهٔ نتایج کاوش‌ها در صفهٔ تخت جمشید و بقایای تخت جمشید است. در کتاب دوم به شرح اشیایی که از خزانهٔ تخت جمشید و گورستان مجاور به دست آمده پرداخته شده است و در کتاب سوم نتایج آزمایش‌های هیئت اشمیت در نقش رستم و استخر، همراه نمودارهایی از پیکر کنده‌های هخامنشیان و ساسانیان در نقش رستم و نقش رجب آمده است.

□ یکی از دستاوردهای بزرگ حفاری‌های گروه اشمیت در تخت جمشید چندین هزار لوح گلی به خط عیلامی است که تاریخشان مربوط است به سال‌های سیزدهم تا بیست و هشتم فرمانروایی داریوش (۴۸۶-۵۲۲ پ م.) یعنی سال‌های ۵۰۹ تا ۴۹۴ پ م. است. این لوح‌ها، که به لوح‌های دیوانی معروف‌اند، به صورت خام در خزانه بایگانی و نگهداری می‌شدند، اما وقتی که در سال ۳۳۰ پ م اسکندر تخت جمشید را به آتش کشید، ضمن اینکه بیشتر لوح‌ها برای همیشه نابود شدند، تصادفاً بخشی از لوح‌های دیوانی نیز در شعله‌های آتش پختند و به صورت آسیب ناپذیری برایمان باقی ماندند. هم به کمک این لوح‌هاست که امروز، بر خلاف تصور پیشین، می‌دانیم که تخت جمشید پایتخت دیوانی و اصلی شاهنشاهی هخامنشی بوده است.

□ هیئت آمریکایی پس از کشف بزرگ خود، ادعا کرد که برای زنگارزدایی و خواندن لوح‌ها نیاز به آرامش و فرصتی زیاد دارد. سپس، با کسب اجازه از رضا شاه و تصویب اولیاء دولت ایران، این لوح‌ها همراه بسیاری از دیگر اشیاء گران بها در آبان ماه ۱۳۱۴ به عنوان امانت و موقتاً به آمریکا حمل شد. بعد جنگ جهانی دوم شروع شد. بعد رضا شاه رفت. سپس محمد رضا شاه آمد و بعد هم پس از گذشت ۷۳ سال قبح قضیه از میان رفت. انتظار می‌رفت که پس از انقلاب مقام‌های میراث فرهنگی اقدامی برای بازگرداندن میراث فرهنگی ما به عمل آورند، که لابد خواهند آورد. شاید هم باید که در یکی از دانشگاه‌هایمان به فکر تأسیس یک «بنگاه غربی» باشیم و سپس برویم به آمریکا و مقداری از میراث فرهنگی آمریکا را به امانت بگیریم!

□ البته، پس از کاوش‌های نخستین باستان شناسان غربی، با تأسیس سازمان حفاظت آثـار بـاستانی، ایرانیانی نیز کم کم به کار باستان شناسی روی آوردند و در اینجا جا دارد که از علی سـامی، بـاستان شناس خود ساخته و محمدتقی مصطفوی، با آنکه اثری عـلمی و دقـیق قـابل ارجـاء و هـماهنگ بـا استاندارد بین المللی از این دو به چشم نمی‌خورد، به نیکی یاد شود. و هیچ ضرری ندارد که از همهٔ ایرانیان دست اندرکار گله کرد که چرا اجازه دادند باستان شناسان غربی، به رغم اینکه ما خودرا مدیون کوشش‌های آنان می‌دانیم، مزدکار خودرا این قدرگران به حساب ملت ایران بگذارند. موزه‌های بزرگ موطن باستان شناسان غربی شاهد این «گران-کاری»اند!

□ با این همه جای بسی خوشحالی است که فتحعلی شاه‌های قاجار از حوصله و هنر کافی برخوردار نبوده‌اندتابتوانند بیش ازیکی دو نگاره‌راصاف‌کنند و نقش ریش و سبیل بدمنظر خودرا بر آن‌ها اندازند! و جای شکرش خالی است که ظل السلطان‌های‌تاریخ، از ترس هیولاهای اساطیری که مبادا به خوابشان بیایند و حرم را حرامشان کـنند، از سـنگ‌های‌آمادهٔ تـخت جـمشید بـرای سـاخت حـرمسرا اسـتفاده نکرده‌اند و صد شکر که در آغاز عصر گلوله فقط به‌نشانه‌گیری چشمان تاریخشان بسنده کرده‌اند.

□ □ □

□ برگردیم به گامهای آرام تاریخ: با همهٔ بحث‌هایی که شده است و همچنان ادامه دارد، هنوز کسی با قاطعیت نمی‌تواند بگوید که از چه تاریخی ایرانیان آریایی، در فلاتی که امروز ایران خوانده می‌شود ماندگار شده‌اند. البته جدا از طرح مسئلهٔ خاستگاه نخست، که می‌تواند همین فلات امروزی ایران باشد و یا در شمال. منظور ماندگار شدن برای همیشه است. نخستین آگاهی ما از حضوری نظامی مربوط می‌شود به برخورد سلمنصر، شاه آشور، در سال ۸۳۵ پ م، در غرب دریاچهٔ اورمیه با پارس‌ها و در جنوب دریاچه با مادها. پس این برخورد نظامی، نه در بین‌النهرین نه در عیلام، نه در آسیای صغیر و نه در سوریه و فلسطین، هیچ کس اهمیتی به این حضور نظامی ایرانیان نداد. سه سده بعد پارس‌ها آقای مطلق العنان همهٔ این مناطق بودنـد. ظاهـراً پارس‌ها، به رهبری هخامنش، حدود ۷۰۰ پ م از دست اقوام خود مادها به فارس امروزی روی آوردند. مادها نیز موفق شدند از پایتخت خود اکباتانا (همدان)

دولت مستقلی برای خود تأسیس کنند. مادها با اتحاد با بابلی‌ها در سال ۶۱۲ پ م آشور را برای همیشه از فهرست کشورهای جهان حذف کردند. شوش سهم بابل شد و عیلام شرقی از آن مادها. به‌این ترتیب مادها دوباره با پسر عموهای خود همسایه شدند. ۱۲ سال بعد، حدود ۶۰۰ پ م تولد دوران ساز کورش اتفاق افتاد. کورش در سال ۵۵۳ پدر زن خود آستیاگس، شاه ماد را از سلطنت انداخت و پایتخت خود پاسارگاد را در ۱۲۰ کیلومتری شمال شیراز بنیان گذاشت. کورش در سال ۵۳۰ پ م در شرق ایران کشته شد. پس از او پسرش کمبوجیه به فرمانروایی کشور کورش رسید. کمبوجیه در مصر بود که گئومات (بردیای معروف به دروغین) مدعی سلطنت شد، اما در سال ۵۲۲ پ م مقهور داریوش، اسلحه دار کمبوجیه و هم‌سوگندان او شد، که از شاخهٔ دیگر هخامنشیان بود. هفت یاران گزینش شاه را به عهدهٔ شیههٔ اسب گذاشتند، که داستانش معروف است. و چنین شد که با یک گام آهستهٔ دیگر تاریخ، داریوش بزرگترین فرمانروای عصر خود و همهٔ دوران‌ها شد. شاهی که توانست در کناره نگارهٔ آرامگاه نقش رستم بنویسد، اگر کسی می‌خواهد که از تعداد کشورهایی که به فرمان او در آمدند آگاه شود، به حمل کنندگان تخت او که بنگرد پاسخ خودرا دریافت خواهد کرد!

در اینجا اشاره به دو نکته بسیار ضروری است: یکی نوع برداشت ایرانیان از کشورها و سرزمین‌های بیگانهٔ تحت حمایت خود و آن دیگری ساخت عادلانهٔ تخت جمشید از نظر رابطهٔ کارفرما و کارگر.

اشاره اول: واقعیت این است که تقریباً همهٔ فرمانروایان عصر باستان میل شدیدی به گستردن قلمروی فرمانروایی خود داشته‌اند. با این که نفس جهانگشایی، بدون این که نیازی به بحث باشد، مردود است، اما تفاوت بزرگی است میان جهانگشایان خونریز و زورگو و فرمانروایان بسیار نادری که به توسعه فقط برای جلوگیری از تهاجم و توسعه طلبی همسایگان خود روی آورده‌اند و به عبارت دیگر پیش دستی کرده‌اند! برای ایرانیان سنت کورش، نخستین جهان گشای هخامنشی، در احترام به فرهنگ، دین و حقوق ملل شکست خورده هرگز اعتبار خود را از دست نداده است. هرگز چنین نشد که ایرانیان متصرفات خود را ضمیمهٔ قلمرو کشور خود کنند. مصر، آسیای صغیر، شامات، بین النهرین و هندوستان شمال غربی هرگز بخشی از شاهنشاهی ایران قلمداد نشد. در حالی که مقدونیایی‌ها و مغول‌ها، پس از غلبهٔ بر ایران حتی پایتخت خود را به ایران منتقل کردند. بنابراین در نگاره‌های تخت جمشید و آرامگاه داریوش، منظور از نشان دادن غیر ایرانیان در حال حمل تخت شاهی تنها اشاره به تابعیت آن‌ها از فرمانروایی ایران است. فضای آکنده از آرامش و طراوت در مجلس بار نوروزی داریوش در تخت جمشید، که در آن حتی هیئت‌های نمایندگی به صورت مسلح به حضور شاه می‌روند و در حین حرکت دست در دست افسران ایرانی دارند، شاهد خوبی است از برداشت ایرانیان از ملل تابع. شواهد تاریخی دربارهٔ رعایت آزادی دینی و فرهنگی ملت‌های بیگانه از سوی فرمانروایان ایرانی آنچنان فراوان است که جز اشاره به منشور آزادی کورش بزرگ نیاز به آوردن شاهد دیگری احساس نمی شود:

« ... من کورش[ام]، شاه عالم، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهار سوی جهان، پسر کمبوجیه شاه بزرگ، نوهٔ کورش، شاه بزرگ، شاه شهر انشان، نتیجهٔ چیش پش، شاه بزرگ، شاه شهر انشان، از تخمهٔ شاهی جاودانی، که خاندانش بعل و نبو را دوست دارند، که شاهی خاندانش را برای شادی دل‌هایشان دوست داشتند. هنگامی که من به صلح وارد بابل شدم و با جشن و شادی در کاخ شاهان سرای شاهی را برپا کردم، مردوک، سرور بزرگ، قلب بزرگ بابلی‌ها را هواخواه من کرد و

من نیز هر روز در اندیشهٔ حرمت او بودم. سپاهیان بسیار بزرگ من به صلح در همه جای بابل جای گرفتند و در سراسر سومر و اکد هیچ دشمنی را یارای پاگرفتن نبود. مرکز بابل و همهٔ معبدهای آن را به میل در اختیار گرفتم. مردم بابل و ... را از یوغی [رها کردم] که برازندهٔ آنها نبود. جلو ویرانی خانه‌های آنان را گرفتم و خانه‌هایی را که در حال فرو ریختن بودند از جای کندم. مردوک، سرور بزرگ، از کارهای پرهیزکارانهٔ من شادمان شد و به من، کورش، شاهی که او را نیایش می‌کند، به کمبوجیه، پسر تنی من و به همهٔ سپاهیان من با عنایت محبت کرد و ما مقام الاهی پر جلال او را با میل و شادمانی نیایش کردیم ... خدایان را به جای قدیم خود بازگرداندم و گذاشتم تا خدایان به خانمان همیشگی خود برگردند. همهٔ مردم [آبادی‌ها را] با هم متحد کردم و به خانه‌های آنها (محله‌های آنها را) دوباره سامان بخشیدم ...».
اصل همین رفتار کورش بود که در کتاب مقدس (اشعیاء نبی، باب ۴۵، بند ۱) خداوند مسیح خویش را کورش خواند و در جای دیگر (باب ۴۴، بند ۲۸) او را شبان خود می‌داند.

شواهد تاریخی بسیاری در دست است که مخصوصاً هخامنشیان نخستین، تنها به منظور ایجاد وحدت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی به دور از کشاکش‌های قومی و به منظور پدید آوردن فضایی آرام و دور از هرج و مرج دست به جهانگشایی زده اند. همه جا مردم تابع شاهنشاهی هخامنشی به قول پروفسور گیرشمن «ممالک دوردست که بر اثر توسعهٔ کشور هخامنشی بدان پیوسته بودند، تحت نفوذ خیرخواهانهٔ هخامنشیان عمیقاً تحول» یافتند و «هخامنشیان محیطی مناسب برای توسعهٔ علم به وجود آوردند» (ص ۲۳۳ـ۲۳۰). «هخامنشیان از لحاظ فرهنگ مادی و معتقدات دینی و فرهنگ معنوی نخستین کسانی بودند که صور افکار را بین شرق و غرب مبادله کردند». در حقیقت ایده‌آل هخامنشیان ادارهٔ خوب و شایستهٔ جهان با حداکثر اتحاد و به هم پیوستگی همراه با ایجاد زمینه برای آزادی هر چه بیشتر برای پیشرفت فرد در سازمان بزرگ اجتماع بود. پس از کورش، در همهٔ طول تاریخ، جز چند مورد استثنایی، ایرانیان همواره فاتحانی مهربان بودند. در کاخ داریوش در شوش نگهبانان پارسی و عیلامی در کنار هم نگهبانی از کاخ را بر عهده دارند. نگارهٔ نگهبان پارسی و عیلامی در کنار یکدیگر بهترین گواه باور هخامنشیان به پیوندی است که آگاهانه به وجود آورده اند. مورخ چنین برداشت می‌کند که مردم خلق‌های گوناگون شاهنشاهی در مجموع، کم و بیش، قابل قیاس است با امتی که در جهان اسلام فراهم آمد. بدون تردید اگر در قلمرو فرمانروایی هخامنشیان، جز بابلی و عیلامی خط رایج دیگری نیز وجود می‌داشت، داریوش از آن خط نیز استفاده می‌کرد. ترجمهٔ متن‌های فارسی باستان سنگ نبشته‌های هخامنشیان به عیلامی و بابلی در تخت جمشید و یا هر جای دیگر حاصل ملاحظه و یا ترس از کسی نیست، بلکه حامل شجاعت در تفویض برابری و کیاست در محترم شمردن دیگر خلق‌های با فرهنگ است. عصر باستان در هیچ جای دیگری بنایی به عظمت تخت جمشید سراغ ندارد که مانند تخت جمشید برایند همکاری آکنده از آرامش همهٔ خلق‌های منطقهٔ بزرگی از جهان باشد. بنابراین روا نیست که بنای تخت جمشید را، مانند بناهای فرعون‌های مصر، حاصل تازیانه بدانیم ...

□ این یادآوری نیز خالی از فایده نیست، که تبار آسوریان ایران به کسانی می‌رسد که نام کشورشان در ۶۱۲ پ م برای همیشه از فهرست کشورهای جهان حذف شده است. و جالب است که هیچ آسوری ایرانی را نمی توان یافت که به ایرانی بودن خودش نبالد. برعکس هر کس که در طول تاریخ تسلطی بر ما یافته است بی درنگ کوشیده است که فرهنگ ملی ما را از هستی ساقط کند. شاید برای نمونه کوشش های سلوکیه برای هلنی کردن فرهنگ ما کفایت کند.

اشاره دوم: معمولاً با توجه به ساخت قهرآمیز بناهای عصر باستان، مانند اهرام مصر که برای ساخت آن کارگران و اسیران گرسنه و مفلوک را به ضرب شلاق به کار وا می‌داشتند، چنین تصور می‌شد که تخت جمشید نیز می‌تواند حاصل ستم یکی دیگر از جباران تاریخ باشد. خوشبختانه اسناد به دست آمده از بایگانی خزانهٔ تخت جمشید آشکارا نشان داد که کارگران و هنرمندان ایرانی و غیرایرانی سازندهٔ تخت جمشید نه تنها از حقوق مساوی برخوردار بوده اند، بلکه حقوق آنها به مراتب بهتر از کارگران معمولی بوده است. لیست حقوق کارمندان و گزارش‌های گوناگون روزمره، که به طور مرتب ثبت و بایگانی شده‌اند، خبر از نظامی می‌دهند که از نظر روابط میان کارگر و کارفرما و شرایط حاکم میان این دو با مترقی‌ترین قوانین کار در قرن بیستم رقابت می‌کند. باورکردنی نیست، اما واقعیت است که حتی حقوق مردان و زنان برابر بوده است و خانم پروفسور کخ در کتاب «از زبان داریوش» خود، با تکیه بر اسناد خزانهٔ تخت جمشید، می‌نویسد، در نظام کاری هخامنشی، زنان از چنان برابری حقوقی برخوردار بودند که هنوز باید زنان اروپا، در پایان قرن بیستم، برای رسیدن به آن برابری چند دههٔ دیگر مبارزه بکنند. مورخ به هنگام بررسی اسناد خزانهٔ تخت جمشید شگفت زده می‌بیند که در کارگاه عظیم ساختمانی تخت جمشید حتی زن و شوهرهایی که هر دو شاغل بودند برای کودکان خود از مهدکودک کارگاه استفاده می‌کردند. یا برای زنان باردار ۵ ماه مرخصی زایمان از حقوق مسلم بود و کارگران روزی یک نوبت با غذای گرم تغذیه می‌شدند. کارگران و همهٔ کارکنان علاوه بر پاداش‌های معمول کارگاه، گهگاه از شخص شاه نیز پاداش ویژه می‌گرفتند. به گواهی اسناد حتی پرداخت اضافه کار نیز کاری روزمره بود. بنابراین مورخ با خیالی آسوده به تخت جمشید می‌پردازد و به کمک اسناد خزانه مطمئن است که در ساخت تأسیسات تخت جمشید نه تنها کسی به زور به بیگاری کشیده نشده است، بلکه کار در تخت جمشید از مطمئن‌ترین کارهای موجود در کشور بوده است. هنوز هیچ مورخی در بررسی هیچ بنای دیگر عصر باستان با چنین حالت بسیار قانونمندی رو به رو نشده است. خواهیم دید که حتی کوشش می‌شده تا جیرهٔ کارگران استخدامی پیش از حضور آنها در تخت جمشید و شروع به کار آماده شود، تا وقفه ای در پرداخت‌ها پیش نیاید. پس بر ماست که پاس بداریم یادگار نیاکانمان را و بدانیم که تخت جمشید مانند اهرام مصر به زور تازیانه بنا نشده است!

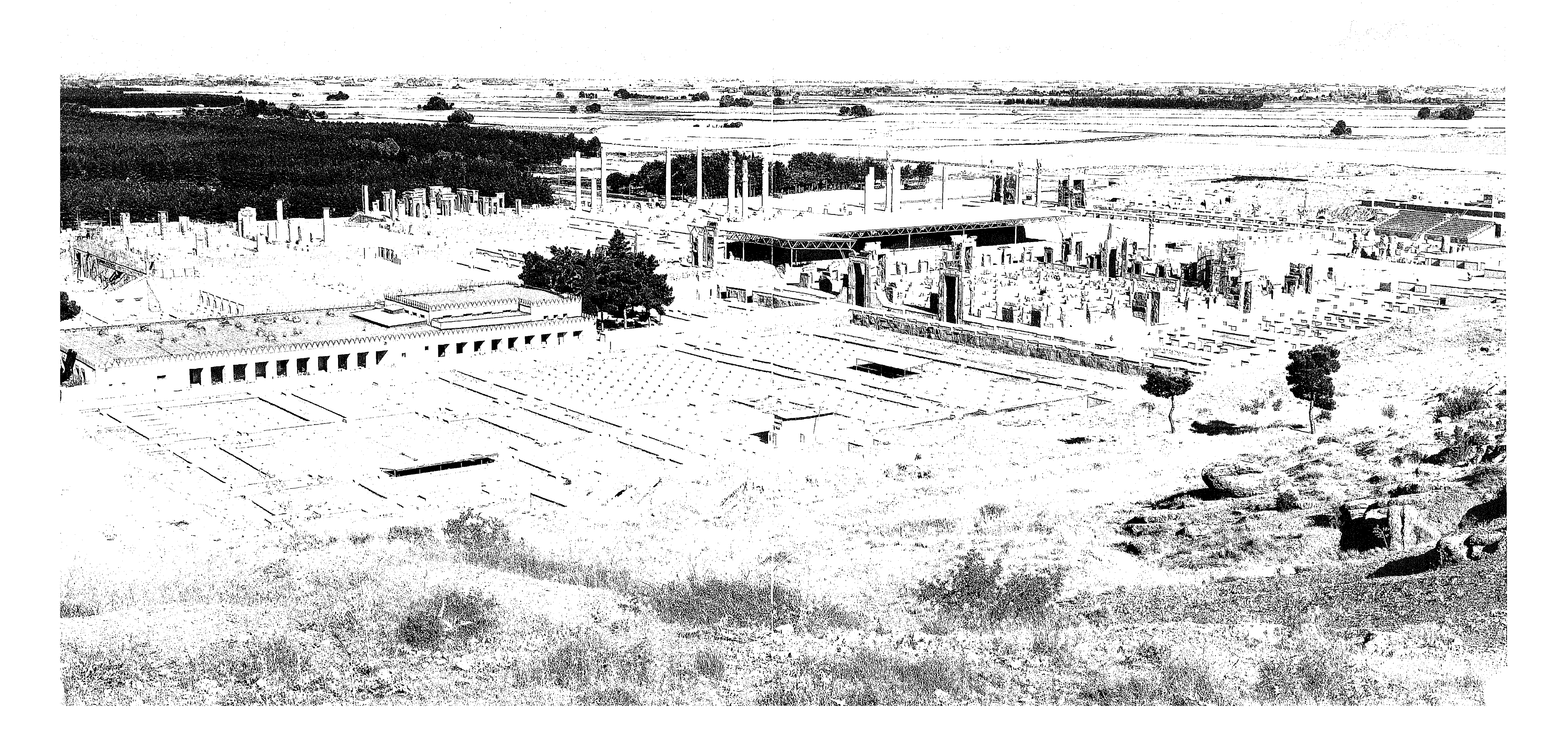
Converted by Tiff Combine - (no stamps are applied by registered version)

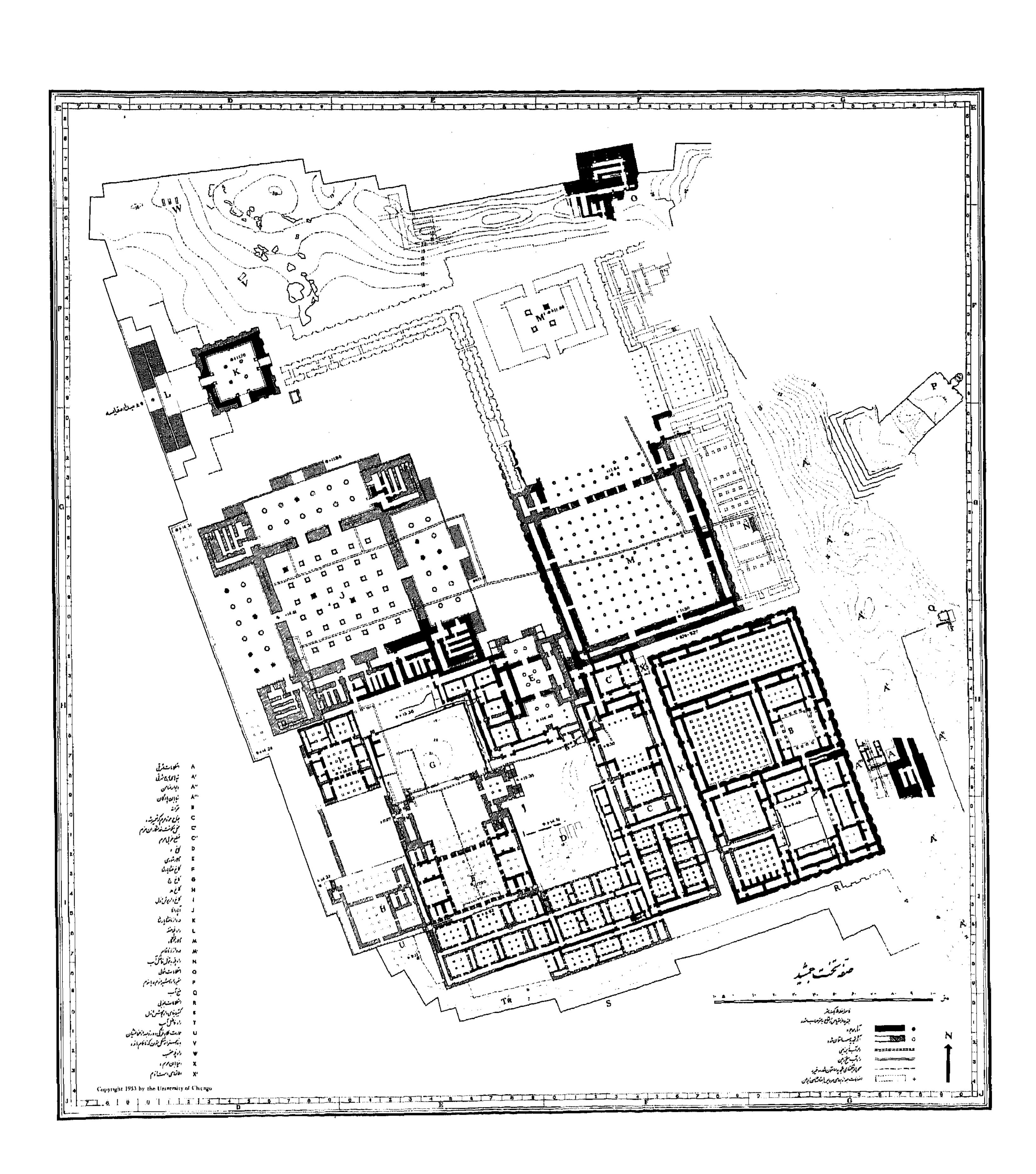
بناهای روی صفه دامنهٔ کوه رحمت

«به ناحیت اصطخر بناهای عظیم هست.
از سنگ صورت‌ها کرده و بر آنجا نبشته و نگاشته.
گویند مسجد سلیمان بودست و دیوان ساخته اند.
و مانند آن در شام و بعلبک و مصر هست».
اصطخری

«و صفهٔ این سرای آنست که در پایان کوه دکه ساخته است از سنگ خارا، سیاه رنگ.
و این دکه چهارسو است.
یک جانب درکوه پیوسته است و سه جانب در صحراست.
و ارتفاع این دکه مقدار سی گز همانا باشد».
اصطخری

داریوش پس از اینکه به کمک طنین شیههٔ اسبش به فرمانروایی پارس و میراث بزرگ کورش رسید، بی درنگ به فکر افتاد تا برای خود بارگاهی در قلب پارس دراندازد که درخور گسترده‌ترین شاهنشاهی روی زمین باشد. او برای این منظور، به دلیلی که هنوز روشن نیست، دامنهٔ کوه رحمت را برگزید که در ۷۰ کیلومتری جنوب پاسارگاد (پارسشهر)، پایتخت کورش، بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی قرار داشت. نخست در دامن کوه مستطیلی به پهنای ۳۰۰، به درازای ۴۵۵ و بلندای تقریبی ۱۵ متر آماده شد، که بخشی از آن از خود کوه تراشیده شد و قسمتی دیگر با انباشته‌ای از تخته سنگهای تنومند و سنگهای تراشیده شده از کف صفه، برای تسطیح در جبههٔ جنوبی و غربی. این صفه که پشتش به کوه بود، بر سر راه شیراز، که امروز امیراب و آبشخور عشق ایرانیان همیشه عاشق است، نه تنها تمامی دشت مرغاب را که می‌رفت پایتخت شاهنشاهی شود، زیر پا داشت، گوشهٔ چشمی نیز به کوه رفیعی می‌انداخت که قرار بود آرامگاههای شاهان هخامنشی را در دل و درون خود بگنجاند. تراش و ساخت



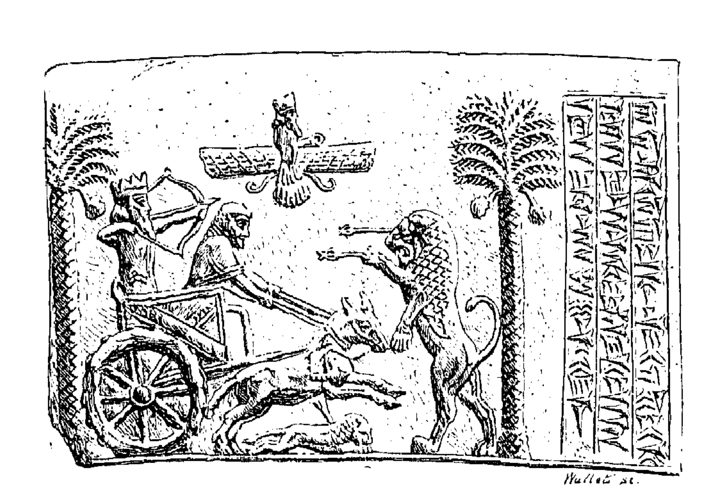


پلان عمومی تخت جمشید

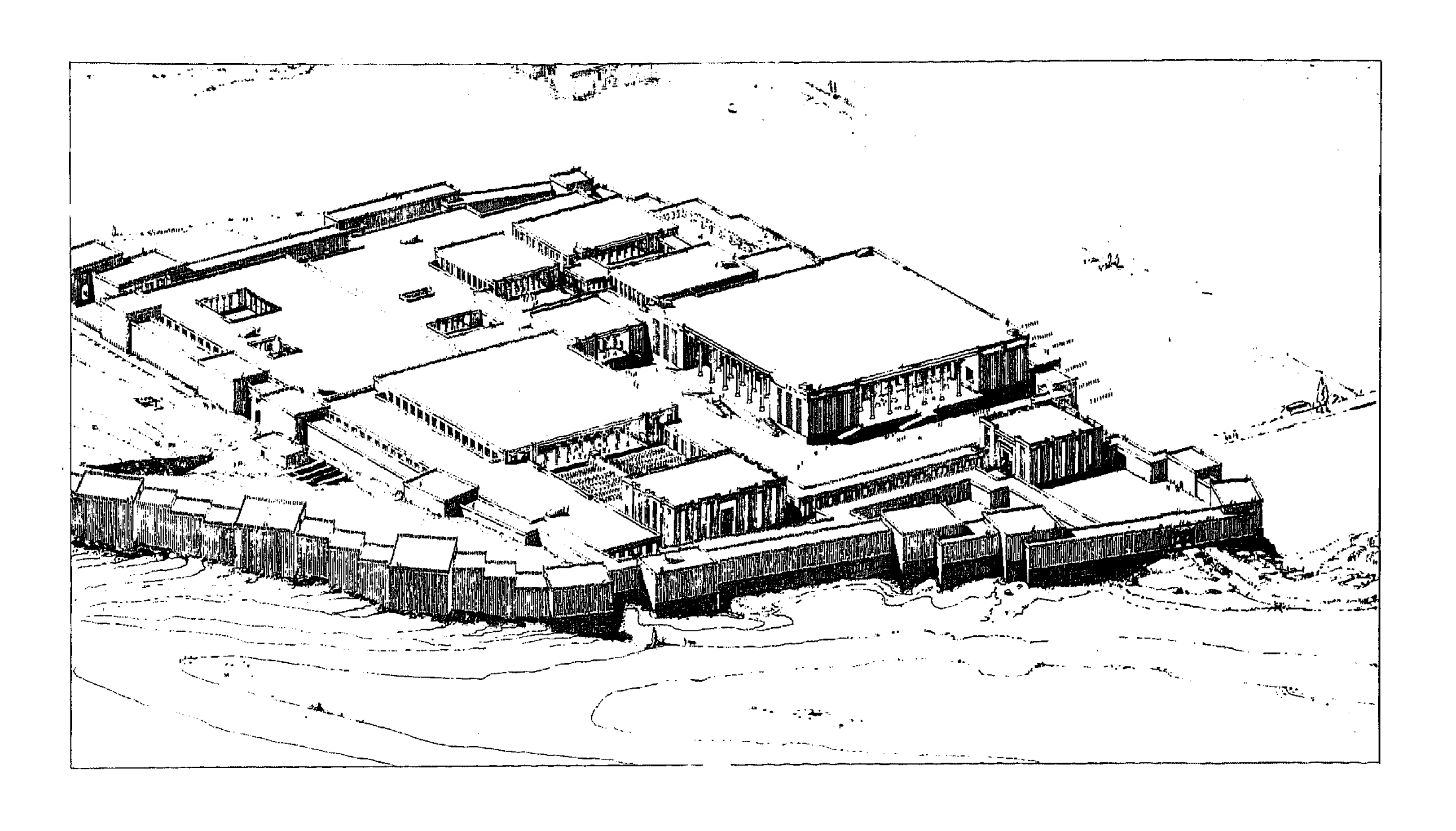
صفه در دماغهٔ کم ارتفاعی از کوه رحمت، که به سمت غرب در جلگهٔ مرو دشت پیش رفته است، کار دشواری بُود که لابد حاصل کار سال‌ها غوغا و چکاچک تیشه و تلاش است. طرح نخست این بود که ورودی اصلی صفه در سمت جنوب باشد. از همین روی بر بدنهٔ سنگی و رفیع جبههٔ جنوبی به سه خط فارسی باستان، عیلامی و بابلی نوشته است: « ***پیش از این در این مکـان دژی وجـود نـداشت. بـه خواست اهورمزدا من این دژ را ساختم... و من آن را استوار، زیبا و مقاوم ساختم. همان طورکـه می‌خواستم.*** قصد این بود تا مسافری که به پای صفه می‌رسد و قصد بالا رفتن از پله‌ها را دارد این نبشته را ببیند که به خط خوشی کنده شده بود. اما آیا چنین بود؟ کدام مسافر می‌توانست به یکی از سه خط و زبان این اعلان تاریخی آشنا باشد؟ آیا برای او سکویی برای سینه به سینه ایستادن با سخن داریوش مهیا بوده است؟ هرگز! اینجا هدف تنها ثبت پیام است و مخاطب پیام چیزی نیست جز تاریخ! درست مانند آن پیام سینهٔ کوه رفیع درهٔ خدایان، بر سر راه تاریخ، که بیستونش می‌خوانیم و ارزانی چشمان عقابان است. و اینجا هدف تنها بانگ صدای تیشه است، تا نپنداریم که فرهادان خفته‌اند، تا بشنویم بانگ جرس پیشاهنگان تاریخ را، تا محمل به هنگام ببندیم! تنها ساخت و آماده سازی صفه کار بسیار دشواری بود و برای داریوش از نخست پیدا بوده است که اجرای برنامه‌های ساختمانی بلندپروازانهٔ او بسیار وقت‌گیر خواهد بود. از این روی، به ظن قوی، به دستور او کاخ موقتی در دشت پایین صفه برای او ساخته شد تا او بتواند مستقیماً بر ساخت هستهٔ مرکزی پایتخت خود نظارت داشته باشد. ظاهراً هنوز ساخت صفه به پایان نرسیده، کار روی بناهایی که می‌بایستی روی صفه ساخته شوند آغاز شده بوده است.

□ بناهای روی صفهٔ تخت جمشید عبارتند از: دروازهٔ ملل، تالار بار آپادانا، تالار شورا، تالار صد ستون (تالار تخت)، عمارت خزانه (خزانه‌داری کل و دیوان امور اداری شاهنشاهی هخامنشی)، کاخ داریوش (تَچَر)، کاخ خشیارشا (هَدیش)، بنای سه دروازه و حرمسرای خشیارشا.

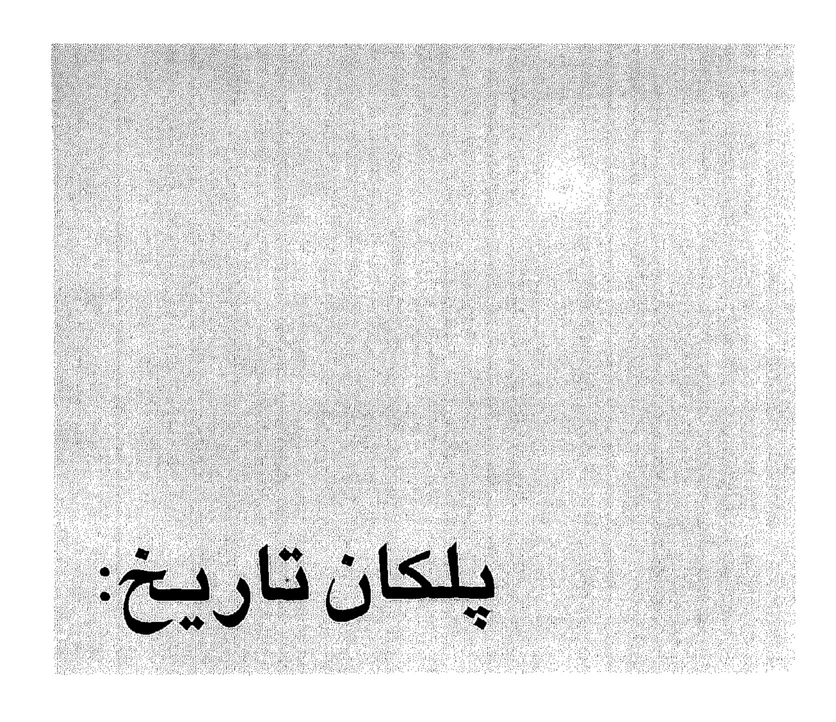
□ □ □







نمای بازسازی شدهٔ کاخهای تخت جمشید از سمت شمال شرقی و دامنه کوه رحمت

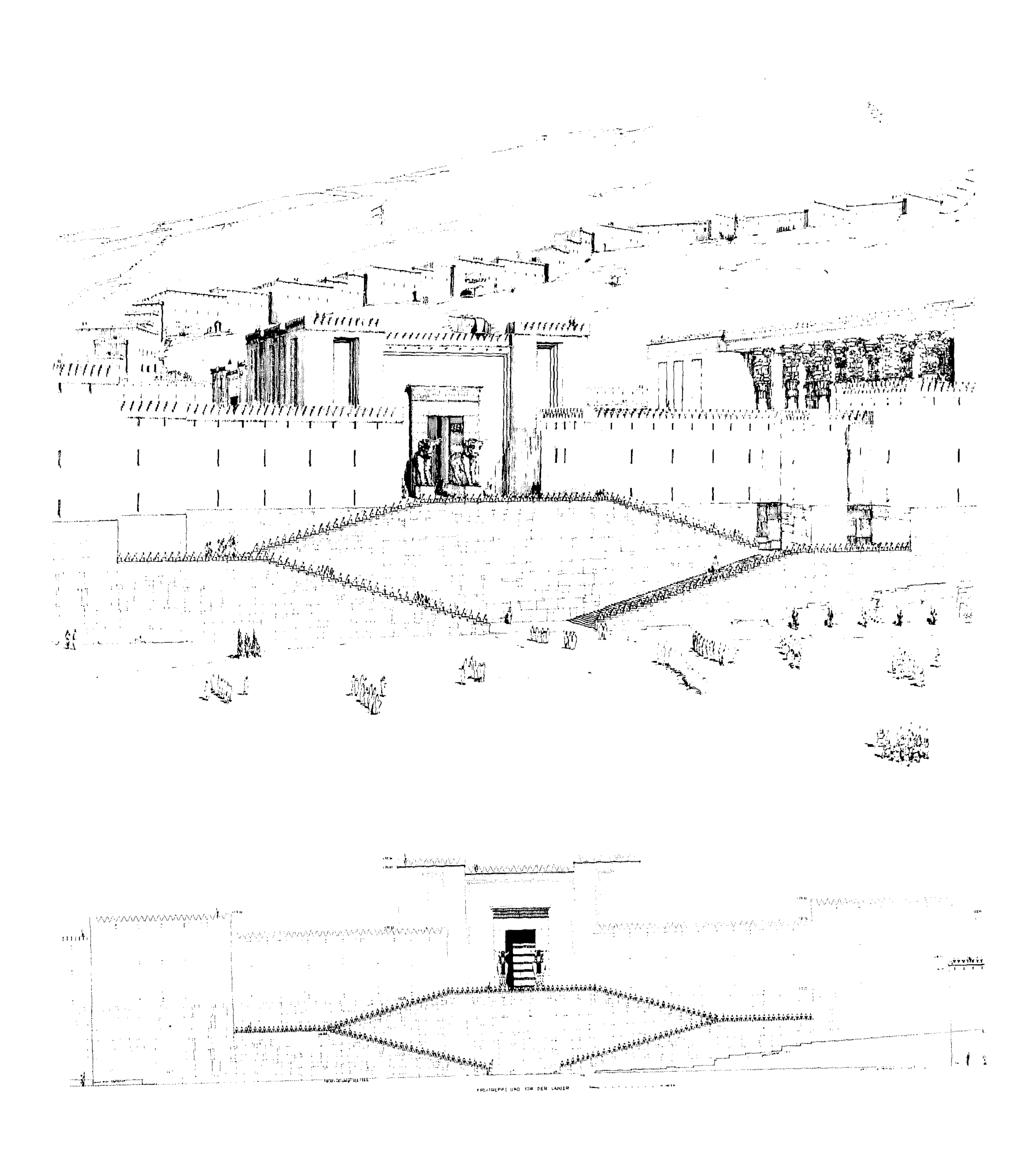


پلکان تاریخ:

و از پیش روی دو نردبان بر آن ساخته است که سواران آسان بر آن روند.

اصطخری

برای دست یافتن به صفهٔ تخت جمشید و رسیدن به کنار سینهٔ سنگینِ بزرگ‌ترین تاریخِ سنگی جهان نخست باید که از پلکانِ تنومند و استوار تاریخ بالا رفت. این پلکان در فرو رفتگی جبههٔ غربی صفه به صورت مضاعف، یعنی در دو جناح رو به رو، به صفهٔ تخت جمشید منتهی می‌شود. هر جناح پس از ۶۳ پله به پاگرد برگردان منتهی می‌شود. پس از پاگرد برگردان، با ۴۸ پلهٔ دیگری که در جهت مخالف قرار دارند به بالای صفه می‌رسیم. این پلکان طوری ساخته شده است که در آن واحد گروهی اسب سوار می‌توانند از آن بالا بروند. هر پله تقریباً ۱۰ سانتیمتر ارتفاع، ۶/۹۰ متر پهنا و ۳۸ سانتیمتر عمق دارد و ارتفاع کل پلکان از کف جلگه تا بالای صفه ۱۱/۷۱ متر است. پلکان نیز مانند دیوارهای صفه با سنگ‌های نابرابر تراشیده و بدون استفادهٔ از ملاط درست شده است و جا به جا حفره‌هایی برای بست‌های آهنی دم چلچله‌ای به چشم می‌خورد. این پلکان نیز مانند دیگر پلکان‌های صفه دارای جانپناه بوده است. روی صفه، نزدیک آخرین پله شمالی و جنوبی سه حفره به چشم می‌خورد که باید مربوط به حفاظی به شکلی نا معلوم بوده باشند. شاید در این محل دیوار آجری حائلی، به ارتفاع ۱۰ متر، میان پلکان و دروازهٔ ملل وجود داشته است. دربارهٔ چگونگی این دیوار احتمالی چیزی نمی‌دانیم. آخرین گمان این است که در پاسارگاد و تخت جمشید از برج و بارو خبری نبود و داریوش آنچنان تسلطی بر اوضاع داشت که نمی‌توانست از حملهٔ کسی در اندیشه بوده باشد. خبر داریم که سفیران و هیئت‌های نمایندگی بخش‌های دور افتادهٔ شاهنشاهی بدون مراقب مسلح در رفت و آمد بوده‌اند. مثلاً می‌دانیم که ۲ مرد با ۸ خدمتکار، بدون محافظ مسلح، خزانهٔ بابل را به تخت جمشید حمل کرده‌اند. به هر حال هیئت و پرداخت عمومی پلکان صفهٔ تخت جمشید متناسب با همهٔ تأسیسات باشکوهی است که قرار بوده است در صفه ایجاد شود.



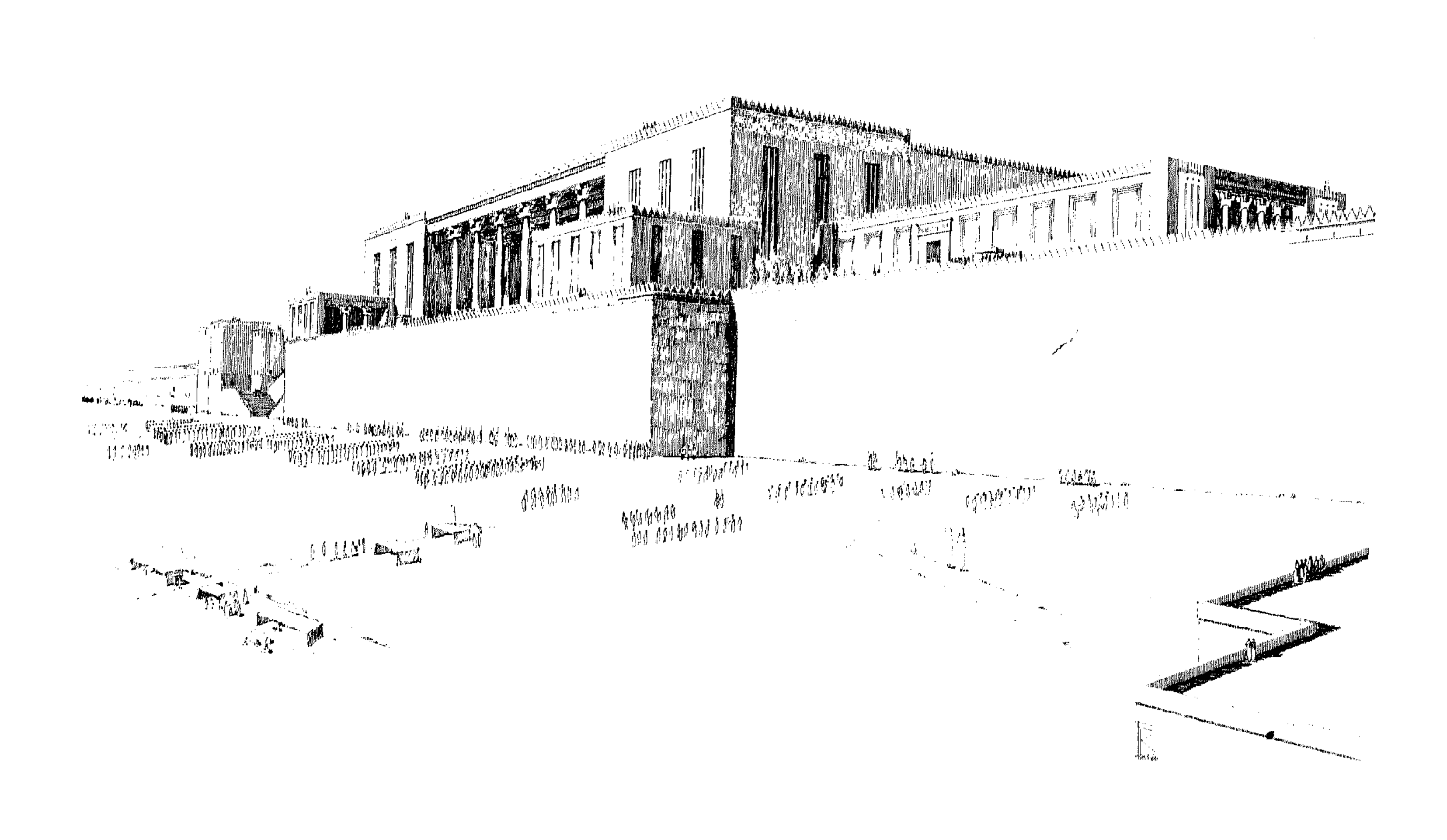
طرح کلی بازسازی پلکان بزرگ ورودی دروازه خشیارشا (دروازه ملل).



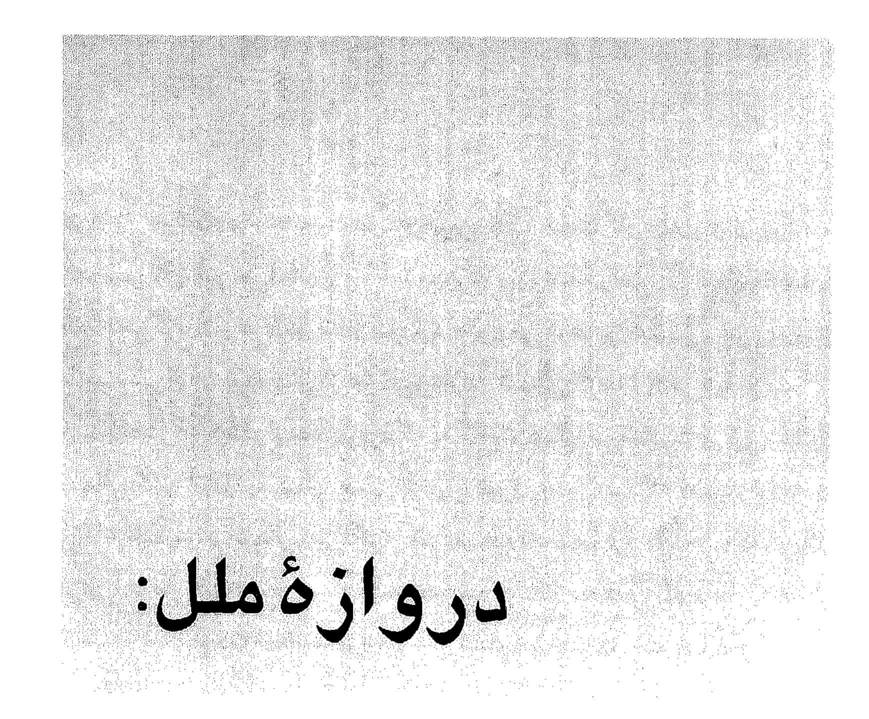
پلکان بزرگ دو طرفه منتهی به دروازه ملل . تندیس دو گاو نگهبان عظیم الجثه بر درگاه های غربی به چشم می خورد. ستونهایی به بلندای ۱۶/۶۶ متر سقف اتاق انتظار را نگاه می دارند.



طرح کلی بازسازی پلکان بزرگ ورودی دروازه خشیارشا (دروازه ملل).



دورنمای ضلع غربی کاخ آپادانا و کاخ تچر از سمت جلگه مرودشت .

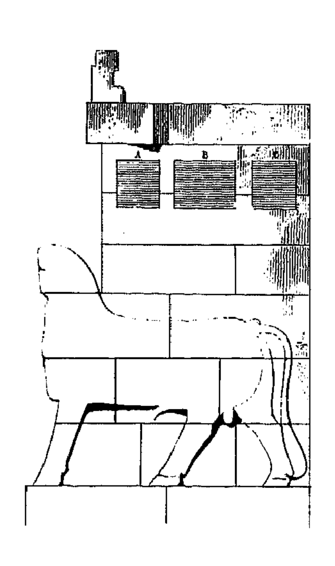


دروازهٔ ملل:

روی صفه، درست رو به روی پلکان ورودی، میان پلکان و جبههٔ شمالی تالار آپادانا، دروازهٔ ملل، یکی از ستبرترین بناهای تخت جمشید قرار دارد که به نام سازنده‌اش خشیارشا، دروازهٔ خشیارشا نیز نامیده می‌شود. خود خشیارشا ضمن سنگ نبشته‌ای این دروازه را دروازهٔ ملل نامیده است. به هنگام مرگ داریوش هنوز بنای آپادانا و کاخ داریوش به پایان نرسیده بود. اینک خشیارشا ناگزیر از به پایان رساندن کارهای ساختمانی پدر بود، با این همه میل باطنی او این بود که برای برابری با پدر، خود سازندهٔ بناهای مستقلی باشد که به نام او ثبت شوند. او نخست طرح کاخ‌ها و حرمسراهایی را ریخت که باشکوه‌تر از کاخ پدر بودند. ***بعد به دستور او در سمت غربی صفه، در شمال غربی آپادانا پلکان عظیمی*** ساخته شد و در میان این پلکان و پلکان *صفه، دروازهٔ ملل جای گرفت.* الگوی این دروازه، دروازه‌ای بود که کورش در پاسارگاد ساخته بود. طرح و تزیین این دروازه و نگهبانی از آن با هیولاهای افسانه‌ای به شدت زیر نفوذ هنر آشوری است. شباهت هیولاهای افسانه‌ای نگهبان دروازهٔ ملل با هیولاهای نگهبان دروازهٔ کاخ آشوربنی‌پال دوم در کالح نمرود آنچنان زیاد است که گویی به رغم فاصله‌ای حدود ۴۰۰ سال، تندیس‌های آشوربنی‌پال (۸۵۹-۸۸۳ پ م)، و خشیارشا (۴۶۵-۴۸۶ پ م)، به دست یک هنرمند تراشیده شده‌اند. همانندی این تندیس‌ها از امکان دو حالت جالب توجه نیز خبر می‌دهند: امکان دیدار خشیارشا از کاخ کالح بسیار دور از تخت جمشید و امکان سفر هنرمندان و همچنین انتقال مکتب‌های هنری با همهٔ بارهای اساطیری و فرهنگی خود. سرسرای دروازهٔ ملل تالاری است به وسعت ۲۴/۷۵ متر مربع که سقف آن بر ۴ ستون ۴ شیاره آرمیده بود. ارتفاع هر ستون با ستونپایه و سرستون ۱۶/۶۶ متر بوده است. این تالار سه درگاه عظیم در سه سو داشت: درگاه غربی به پهنای ۳/۸۲۵ متر رو به پلکان صفه، درگاه جنوبی به پهنای ۵/۱۲۵ متر رو به آپادانا و درگاه شرقی، به پهنای درگاه غربی، رو به خیابانی که به تالار صد ستون منتهی می‌شد. گمان می‌رود که این درگاه‌ها

درهایی دولنگه داشته‌اند. از درگاه غربی یک جفت گاوِ بالدار و از درگاه شرقی یک جفت گاوِبالدارِ انسانسر نگهبانی می‌کنند. با ساخت این دروازه همهٔ رفت و آمدهای تخت جمشید از طریق این دروازه انجام می‌گرفت و هر کس که از دروازه عبور می‌کرد، بر خلاف سابق، به جای منظر اصلی کاخ آپادانا که سمت شرق آن بود، پیش از هر چیز جبههٔ شمالی آپادانا را می‌دید و پشت شاه بر تخت نشسته و دم و دستگاهش به دیدارکننده‌ای بود که به کاخ نزدیک می‌شد. بنا بر این، برای حل مشکل، لازم بود که برِ شمالی کاخ آپادانا به منظر اصلی تبدیل شود. چنین بود که خشیارشا دستور داد تا نگاره‌های شرق آپادانا عیناً در برِ شمالی نیز تکرار شوند. اما انتخاب این راه حل، که گویای میزان شتاب خشیارشا در نوعی عرض اندام بود، بر آهنگ سنجیدهٔ آپادانا سنگینی کرد و از درخشش آن به میزان معتنابهی کاست. حالا آپادانا فقط تظاهری بود از شکوه و قدرت. خشیارشا در ۴ سنگ نبشتهٔ ۳ زبانه متن فارسی باستان در وسط، متن عیلامی در جانب جبههٔ خارجی و متن بابلی در سمت داخلی و مکرر خود بر جرزهای سنگی دو طرف درگاه‌های شرقی و غربی، آگاهانه و با غرور، دروازهٔ ساخت خودرا دروازهٔ همهٔ کشورها [ملل] نامیده است:

خدای بزرگ است اهورمزدا، که این زمین را آفرید، که آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی را برای مردم آفرید، که خشیارشا را شاه کرد، یک شاه از بسیاری. من خشیارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای همه گونه مردم، شاه در این زمین بزرگ و دور و دراز، پسر داریوش شاه هخامنشی. خشیارشا گوید، به خواست اهورمزدا این دروازهٔ همهٔ کشورها [ملل] را من ساختم. بسیار چیزهای زیبای دیگری در پارس [در تخت جمشید] ساخته شد، که من کردم و پدر من کرد. هر کاری را که منظر زیبایی دارد، همهٔ آن‌ها را به خواست اهورمزدا ما انجام دادیم. خشیارشا گوید، اهورمزدا مرا و شهریاری مرا بپایاد؛ و آنچه را که به دست من انجام گرفت و به دست پدرم کرده شد، آن را اهورمزدا بپایاد!

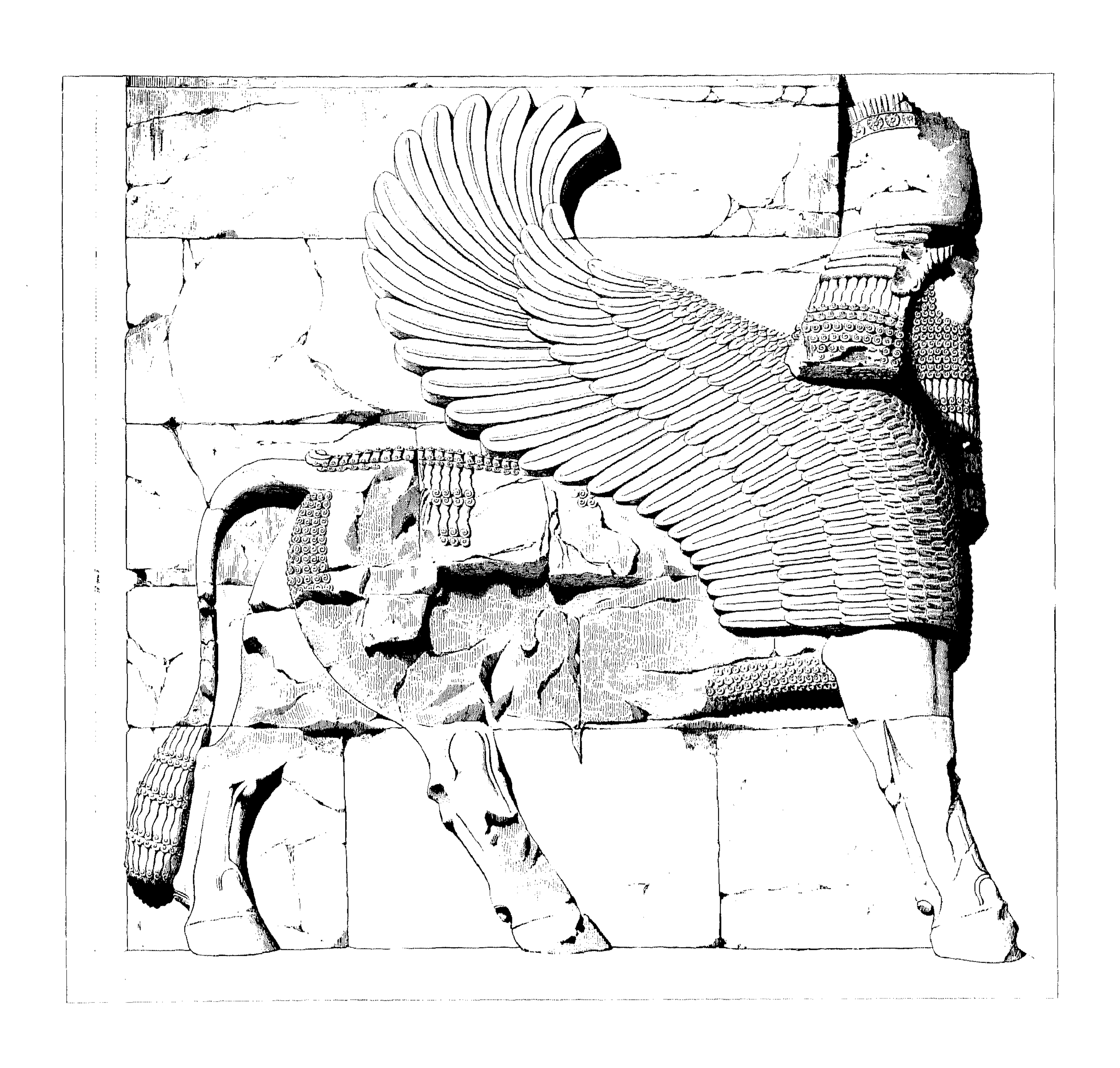


B

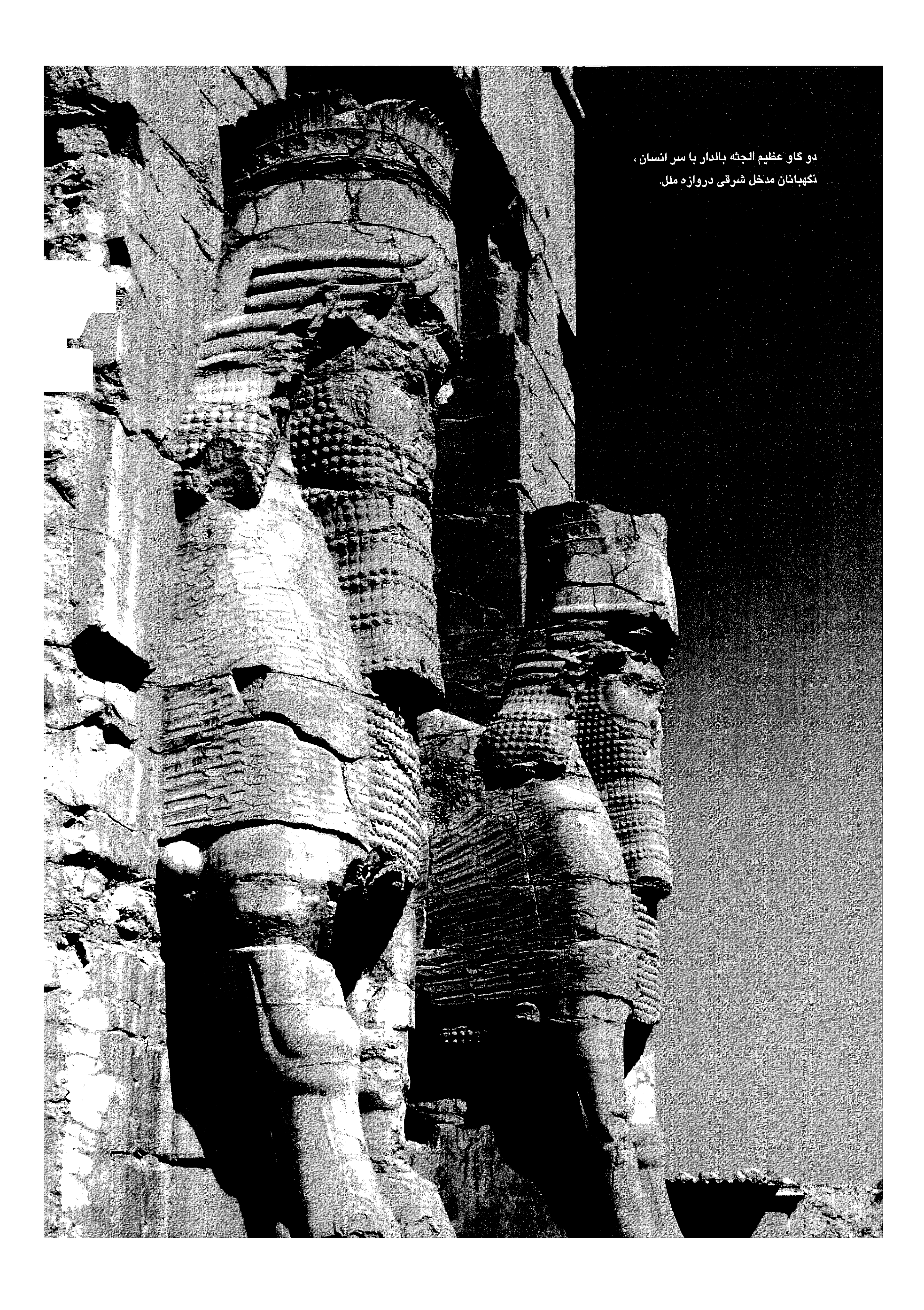
A

C

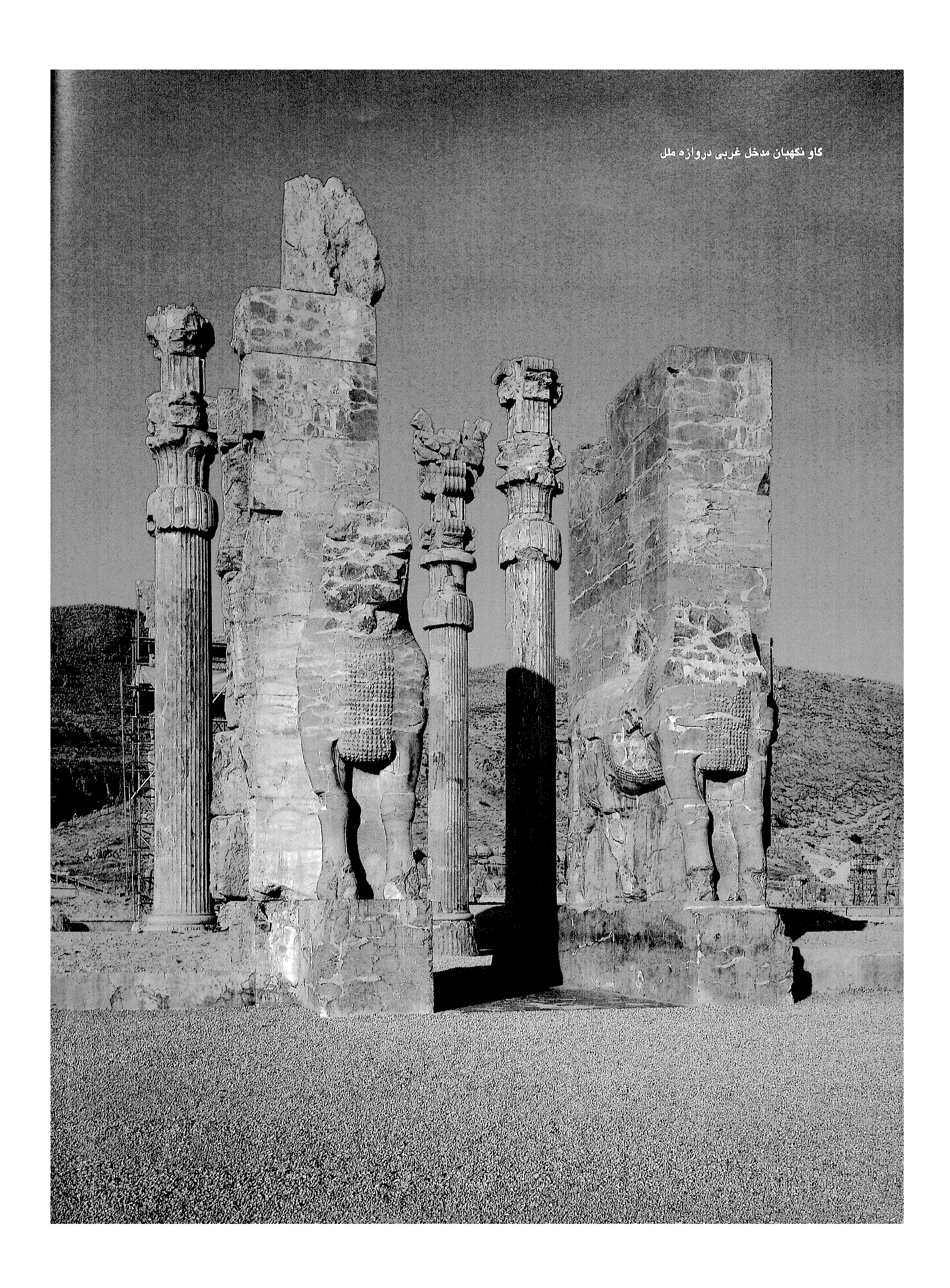
نوشته سه زبانه ای که بربالای چهار پایه عظیم دروازه نقش گردیده، گویای نام سازنده آن خشیارشا است.



طرح ساختار دیوارهٔ درگاه شرقی



دو گاو عظیم الجثه بالدار با سر انسان ،
نگهبانان مدخل شرقی دروازه ملل.

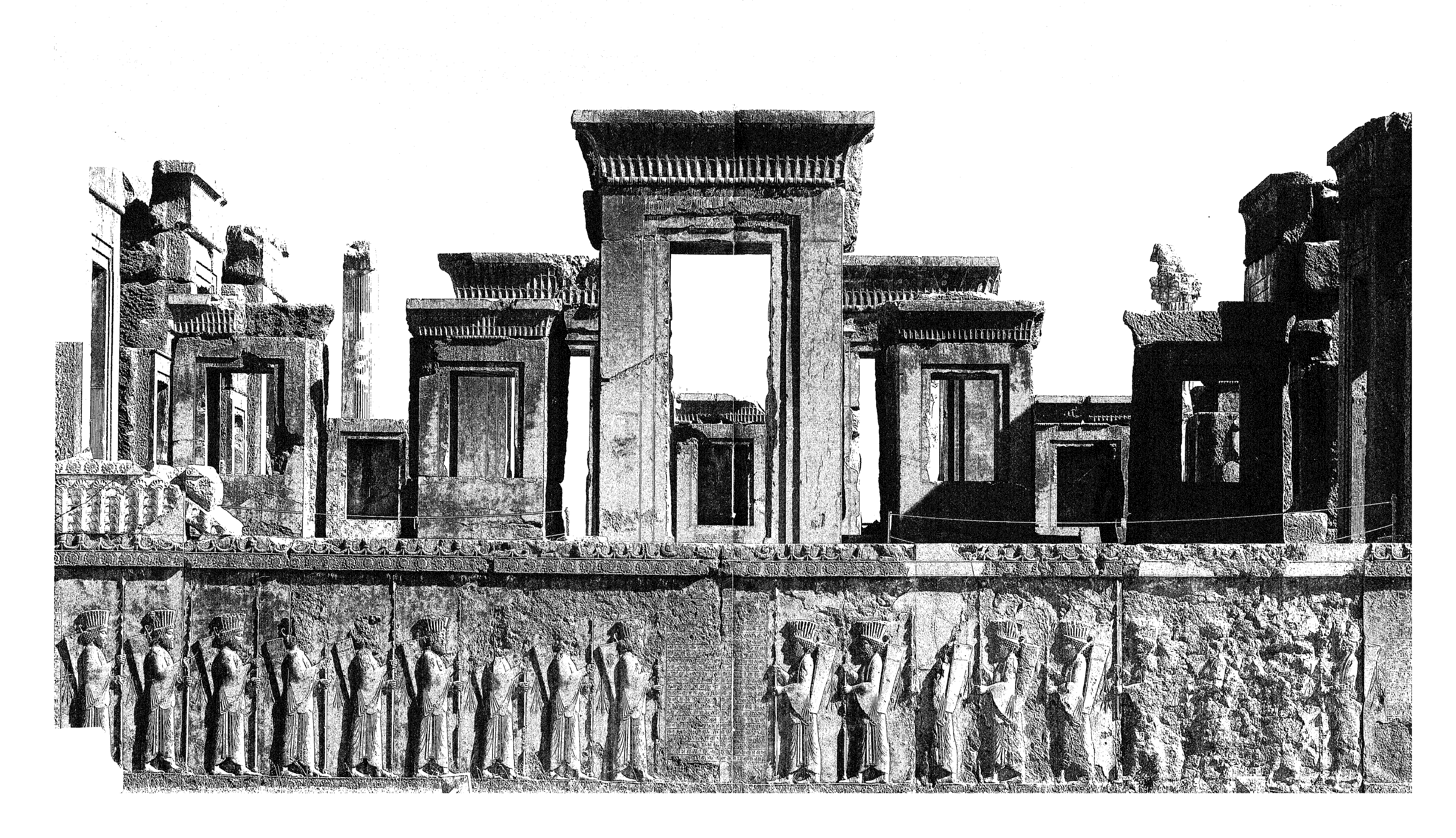


گاو نگهبان مدخل غربی دروازه ملل

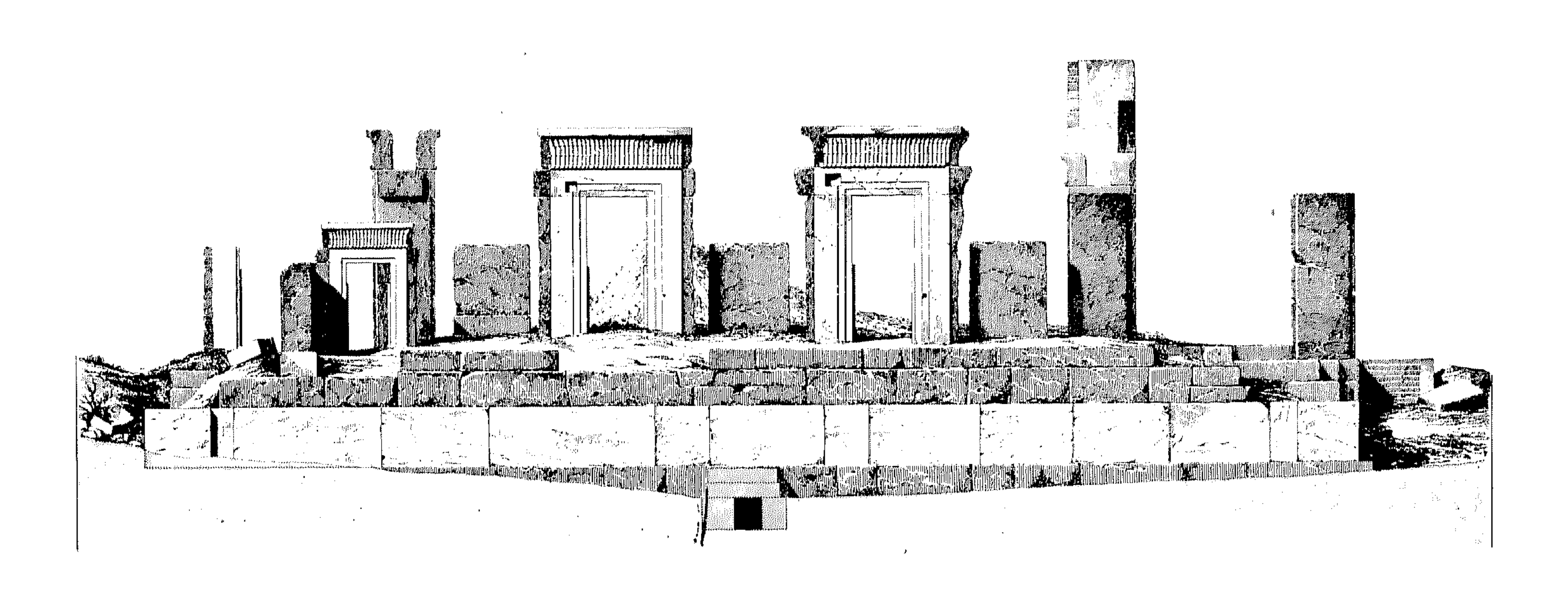
کاخ اختصاصی داریوش:

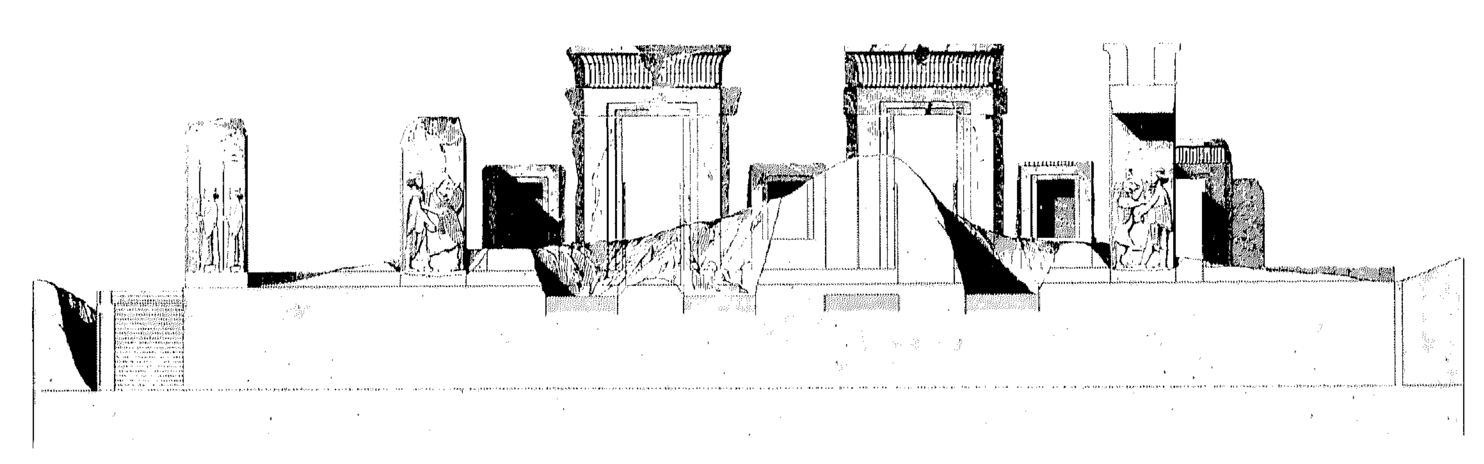
«اردستان [آستان / قاب سنگی، در و پنجرهٔ سنگی]
را داریوش شاه کرده [ساخته] است».

کاخ داریوش، معروف به تَچَر، در مقایسهٔ با تالار پذیرایی آپادانا، از فروتنی پر صلابتی برخوردار است. در اینجا از دالان‌های پر پیچ و خمِ وهم انگیز و اتاق‌های بی‌شمار خبری نیست. همه چیز به اندازه و به قدر نیاز است، اما به کمال. و همین کمال، آفریننده نوعی صلابت است. جبههٔ اصلی کاخ اختصاصی داریوش رو به جنوب است. کف این کاخ سکوی دست سازی است که ۲/۲۰ تا ۲/۵۰ متر از کف آپادانا بلندتر است. با اینکه در فاصلهٔ میان کاخ و لب صفه فضای کافی برای ساخت باروی محافظ وجود دارد، اما ظاهراً از نخست بارو یا جان پناهی روی صفه وجود نداشته است. صرف نظر از بلندی کافیِ صفهٔ کاخ از سطح جلگه، که ۱۴ متر است، امنیت و آرامش موجود پردازندگان کاخ را از ساخت هر نوع حفاظی بی نیاز می‌کرده است. همهٔ قطعاتی که از کاخ بر جای مانده از سنگ است. در حالی که قاب هر پنجره ۲/۵ متر بلندا، ۲/۶۵ متر پهنا و ۱/۵۰ متر عمق دارد، گاه از سنگی یکپارچه است. چنین قابی ۱۸ تن وزن دارد. قاب درها نیز از قطعات بزرگ سنگ درست شده و هر درگاه ۷۵ تن وزن دارد. برای ساخت این درگاه‌های ستبر نخست قطعات عظیم سنگ را کنار هم نهاده و سپس در محل، به طرح و شکل دلخواه، تراشیده‌اند. محل تلاقی سنگ‌ها با استادی تمام مسطح شده‌اند. همین استادیِ شگفت انگیز است که اسباب مباهات داریوش را فراهم آورده است. او به دستاورد سنگ‌تراشان خود، در سنگ نبشتهٔ همهٔ طاقچه‌ها و پنجره‌های تالار اصلی و ایوان بالیده است **DPc**. حتی پنجره‌های میان تالار و ایوان، از هر دو طرف دارای نبشته است. از اهمیت این نبشتهٔ سه زبانه فارسی باستان، عیلامی و بابلی همین بس که جمعاً ۱۸ بار تکرار شده است:***«اردستان [آستان / قاب سنگی در و پنجره] سنگی را داریوش شاه کرده [ساخته] است»***. در همه جا متن فارسی باستان رادر میانهٔ قسمت‌بالا، متن عیلامی در

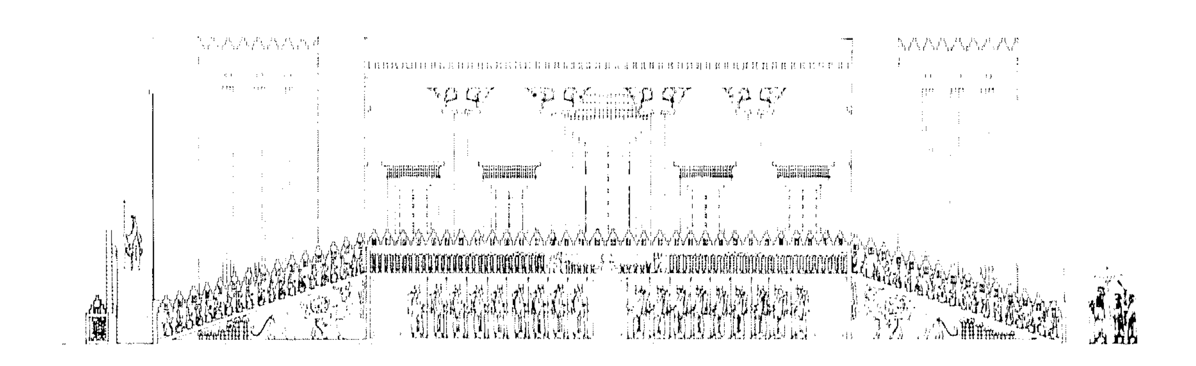


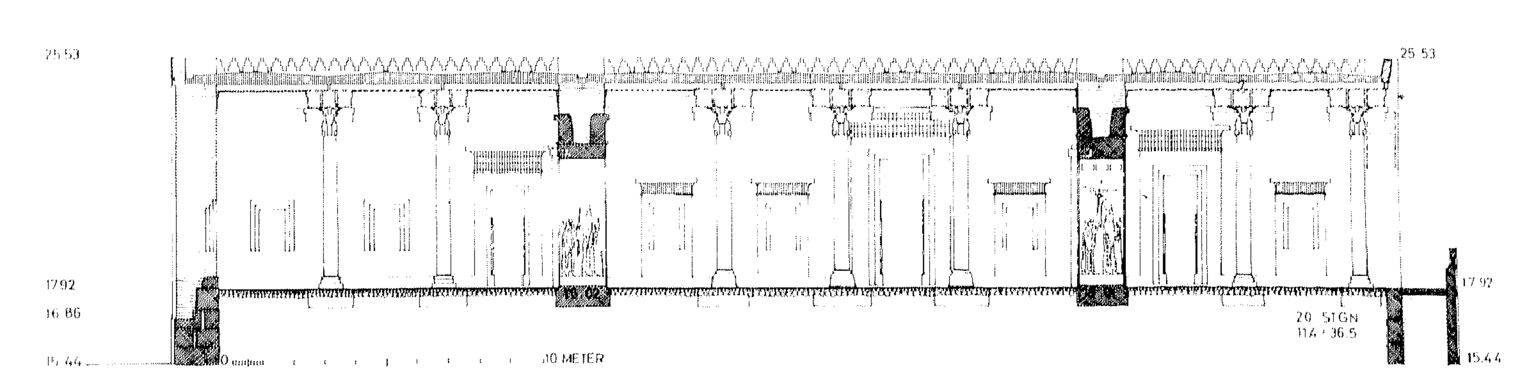






طرحی از نمای جنوبی و شمالی کاخ تچر





طرح بازسازی نمای جنوبی کاخ تچر و برش طولی ساختار کاخ



یکی از طاقچه های کاخ تچر با نبشته ای به خط میخی بر آن

سمت چپ و متن بابلی در سمت راست پایین آمده است. همهٔ دیوارهای کاخ از خشت خام بوده است و پنجره‌ها دریچه‌ای دو لت داشته‌اند. با توجه به اینکه قرنیزهای بالای طاقچه‌ها،پنجره‌ها و درگاه‌هابه سبک مصری ساخته شده‌اند، در اینجا نیز، مانند کاخ داریوش در شوش، توجه به هنر و عناصر بیگانه و یا استفاده از هنرمند غیر ایرانی قابل مطالعه است. از پاشنه‌هایی که برجای مانده‌اند، چنین برمی‌آید که ظاهراً در تمام کاخ تنها ۴ درگاه دارای در بوده است: دو درگاه جنوبی و غربی و دو درگاه شمالی تالار. با اینکه کف تالار و دیگر اتاق‌های کاخ از میان رفته، با آزمایش‌هایی که روی بقایایی از کف‌ها انجام گرفته، وجود رنگ قرمز بر کف اتاق‌های شمالی مسلم شده و نتیجه گرفته شده است که تمام کف کاخ داریوش، مانند کف عمارت خزانه، قرمز رنگ بوده است. هر درگاه دارای دو نگاره است که در دو طرف به صورت تصویر آینه‌ای رو به روی هم قرار دارند. وجود این نگاره‌ها زبان گویای حاکمیت مطلق یک برنامه‌ریزی دقیق و آگاهانه است. در اینجا آگاهانه از عناصر نقش‌های زینتی، به سود تصاویر کاربردی گویا، صرف نظر شده است. به کمک همین تصاویر کاربردی است که به آسانی و به رغم ۲۵۰۰ سال فاصله، کاخ داریوش رامی‌توان مثل کف‌دست شناخت.اتاق‌های دوطرف ایوان حمام دست‌شویی بوده‌اند. در هر درگاه این دو اتاق دو نگهبان نیزه دار ایستاده‌اند، که بیرون درگاه، یعنی به ایوان نگاه می‌کنند و از اتاق پاسداری می‌کنند. دردست نفراول هر درگاه سپری بافته شده از چوب بید قراردارد. به هنگام ورود به تالار اصلی بانگارهٔشاه مواجه هستیم که درحال‌ترک کاخ است. روی سر،تاج بلندی با لبهٔ کنگره دار دارد که روزگاری روکشی از طلا داشته است. جعد مو نیز که پوششی فلزی‌داشته است به خوبی نمایان است.از سوراخ‌های کوچکی که روی گردن و سینه و یاروی مچ‌دست شاه قرار دارند معلوم می‌شود که اوگردن‌بند و دست‌بند داشته‌است. دوملازم، با قدی به مراتب کوچک‌تر،شاه را



تچر. درگاه ورودی با نقش داریوش و دو ملازم او

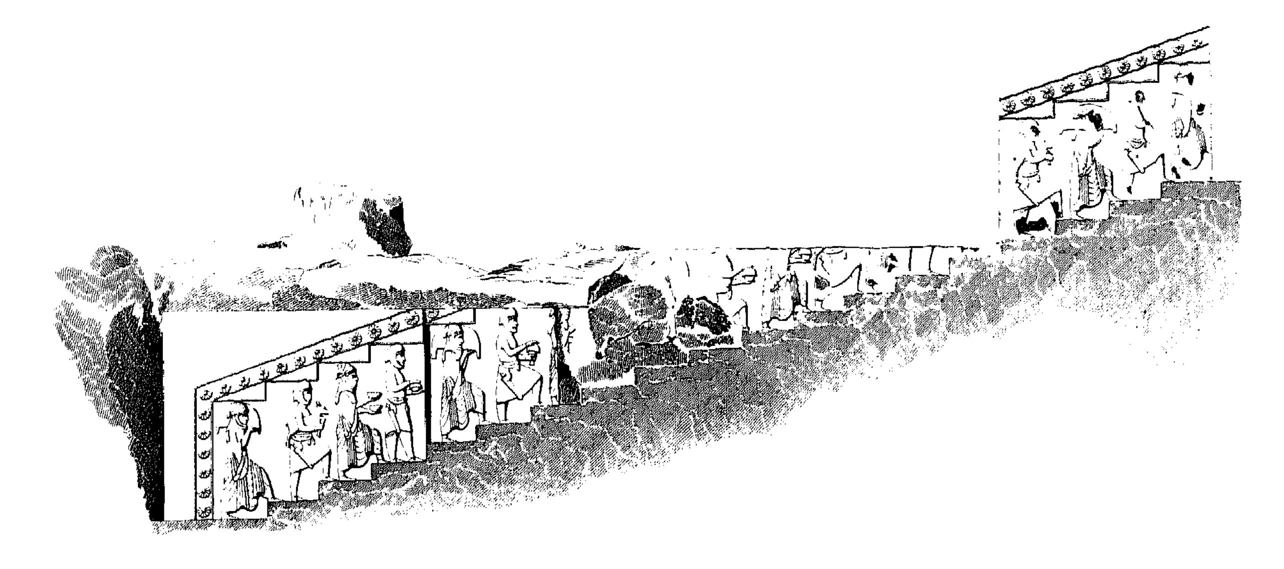
همراهی می‌کنند. در دست یکی از این دو، که ریش دارد، یک چتر آفتابی است، تا بیرون از کاخ شاه از تابش خورشید در امان باشد. ظاهراً این ملازم از نظر مقام از آن دیگری بالاتر است، زیرا در هر دو درگاه جلوتر ایستاده است. شاید هم اولویت کار او سبب شده است تا او جلوتر باشد. ملازم دیگر ظاهراً یک خواجه ،که بدون ریش است، با یک دست مگس پرانی را روی سر شاه نگه داشته و روی دست دیگرش حوله‌ای انداخته است. این حوله برای خشک کردن عرق صورت شاه بوده است. با توجه به اینکه داریوش همیشه سوار بر اسب از جایی به جای دیگر می‌رفته و به این سبب حتی پلکان بزرگ تخت جمشید بالا رفتن اسب را ممکن می‌ساخته، وجود ملازمی مخصوص برای نگه‌داشتن چتر سایه بان و ملازمی برای پراکندن مگس تنها برای چند قدم راه رفتن، تنها می‌تواند، علاوه بر تاکید بر تشریفات، نمایش قدرت شاه و القاء نوعی الوهیت به حضور او بوده باشد. در هر طرف این نگاره یک نبشتهٔ سه زبانی وجود دارد. در ترتیب محل این نبشته‌ها نیز رعایتی آگاهانه صورت گرفته است: متن فارسی باستان در دو طرف نخستین نبشته‌ای است، که شخص خواه از چپ وارد شود و خواه از راست، می‌تواند بخواند. متن عیلامی در میان قرار دارد و متن بابلی رو به داخل است:

«داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، پسر ویشتاسپ هخامنشی این کاخ را ساخته است».

این نبشته همان نبشتهٔ تاریخی معروفی است که گروتِفِند، دانشمند آلمانی، به کمک آن توانست برای نخستین بار چند کلمه‌ای از فارسی باستان را باز بخواند. در مرکز کاخ تالار مربعی است که سقف آن بر ۱۲ ستون (۳ ردیف ۴ ستونی) آرمیده بوده است. وقتی که در وسط این تالار می‌ایستی، به رغم رد پای اسکندر و سپاهیان او و به رغم رد پای گذر ۲۳۰۰ سال تاریخ و توفان، خودرا در میان حصاری از خطوط سنگی عمودی و افقی موازی می‌یابی که آکنده از شکوه و عظمت است. می‌پنداری ضربان قلب سنگی تاریخ را می‌شنوی و می‌خواهی نفس در سینه حبس کنی و گوش به نفس سنگین تاریخ سپاری. می‌پنداری قامت ستونهای سنگی رعنا و با شکوه را هرگز هوای از پای فتادن نبوده است و هنوز، در مقام پایه‌های هفت آسمان ایران، در حال نگاه داشتن آسمان آبی، زیبا، با شکوه و پر از فرشتهٔ ایران اند! و می‌پنداری که در اینجا فخر زیبا و کوبندهٔ ستونها، با فرسایش قهری تاریخی دارند. و در اینجا زبان بریدهٔ هیچ قطعه سنگی الکن نیست! دلت می‌خواهد که لمحه‌ای با تاریخ تنها باشی، اما تاریخ تنهایت نمی‌گذارد! اگر دل بسپاری صدای اسبان پارسی و مقدونیایی را می‌شنوی و بعد صدای چکاچکی که بیداد می‌کند. از تالار اصلی دو در به طرف شمال، به دو اتاق بزرگ که سقف هر کدام بر ۴ ستون لمیده بوده است گشوده می‌شود. نگاره‌های هر دو درگاه یکی است. باز با شاه رو به رو می‌شویم که این بار در حال وارد شدن از اتاق‌های درونی به تالار است. در اینجا نیز پیداست که او دستبند و گردنبند داشته است و معلوم است که پوشش طلای تاج به تاراج رفته است. از شکستگی مثلثی شکل ریش شاه چنین برداشت می‌شود که ظاهراً ریش شاه دراین نگاره از جنسی دیگر بوده است: از سفال و به رنگ آبی مصری و شاید هم از سنگ لاجورد. قطعات زیادی از ریش به رنگ آبی، که ضمن حفاری‌ها در صفهٔ تخت جمشید به دست آمده‌اند، نشان می‌دهند که در هنر هخامنشی رنگ آبی برای ریش بسیار مورد توجه بوده است. شاید هم هخامنشیان ریش خودرا این طور رنگ می‌زده‌اند، که در

خواجگانی با حوله، عود سوز و روغن دان

مدخل درگاه کاخ تچر. داریوش به همراه دو ملازم



نقوش دیواره پلکان کاخ تچر. خدمتکاران جهت سفره شاهی غذا می برند.

این صورت لابد که این رنگ حامل سنت و پیامی بوده است. همان ملازمان پیشین در حال همراهی شاه هستند، الّاکه در اینجا، در درون کاخ دیگر نیازی به چتر آفتابی نیست. ملازم ریش دار، که دیگر چتری به همراه ندارد، دست‌هایش را روی هم نهاده است. با همان حالتی که امروز هم، به نشان ادب، معمول ایرانیان است. پس از تالار اصلی، در جبههٔ شمال ۵ اتاق قرار دارد که به سه اتاق می‌توان مستقیماً دست یافت. در دیوارهای شرقی و غربی اتاق بزرگ سمت راست دو در کاملاً رو به رو ساخته شده و در سمت شمال پستوی کوچکی پشت این درها قرار دارد. درگاه‌های شرقی و غربی با هم هماهنگ نیستند، اما نگاره‌های آن‌ها با هم برابرند. بر بدنهٔ جنوبی هر درگاه خدمتکاری نقش شده که در یک دست روغندان و در دست دیگر حوله‌ای گرفته است. بر بدنهٔ شمالی خدمتکاری دیگر با عود سوز و سطل زغال نقش بسته است. یک در دیگر به اتاق جانبی قسمت جنوبی باز می‌شود، که به تالار اصلی راه ندارد. در نگارهٔ درگاه این اتاق، هر دو خدمتکار درهای شرقی و غربی با هم نقش شده‌اند. کاخ اختصاصی داریوش به سبب سنگ نبشتهٔ خود او به کاخ تَچَر مشهور است. در بالای هر دو بدنهٔ جرزهای درگاه میان تالار و ایوان به خط میخی فارسی باستان، عیلامی و بابلی نوشته شده است: ***داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، پسر ویشتاسپ هخامنشی، که این تَچَر را ساخت.*** بر بدنهٔ پلکانی که به ایوان کاخ منتهی می‌شود، خدمتکاران، با رعایت نظمی خاص، در حال بالا رفتن و بردن خوراک برای سفرهٔ شاهی تراشیده شده‌اند. هر یک از این خدمتکاران غذای خاصی در دست دارد. ظاهراً تصویر بره و بزغاله و آهوبچهٔ زنده در دست خدمتکاران، برای نشان دادن نوع غذا، جنبه‌ای نمایشی دارند. در همین مجلس حمل غذا، به ظرفهای سرپوشیدهٔ غذا نیز بر می‌خوریم. سرپوشیده بودن ظرف غذا نیز حکایت از دو امر مهم می‌کنند: توجه به بهداشت و همچنین احتراز از سرد شدن غذا، لابد به سبب دور بودن آشپزخانهٔ پر دود و دم. از سنگ نبشته‌های کاخ داریوش چنین برمی‌آید که ساخت این کاخ به وسیلهٔ داریوش آغاز شده و در زمان خشیارشا به پایان رسیده است. خشیارشا در سنگ نبشته‌ای (XPc) بر روی دیوار کاخ اختصاصی داریوش نویسد:

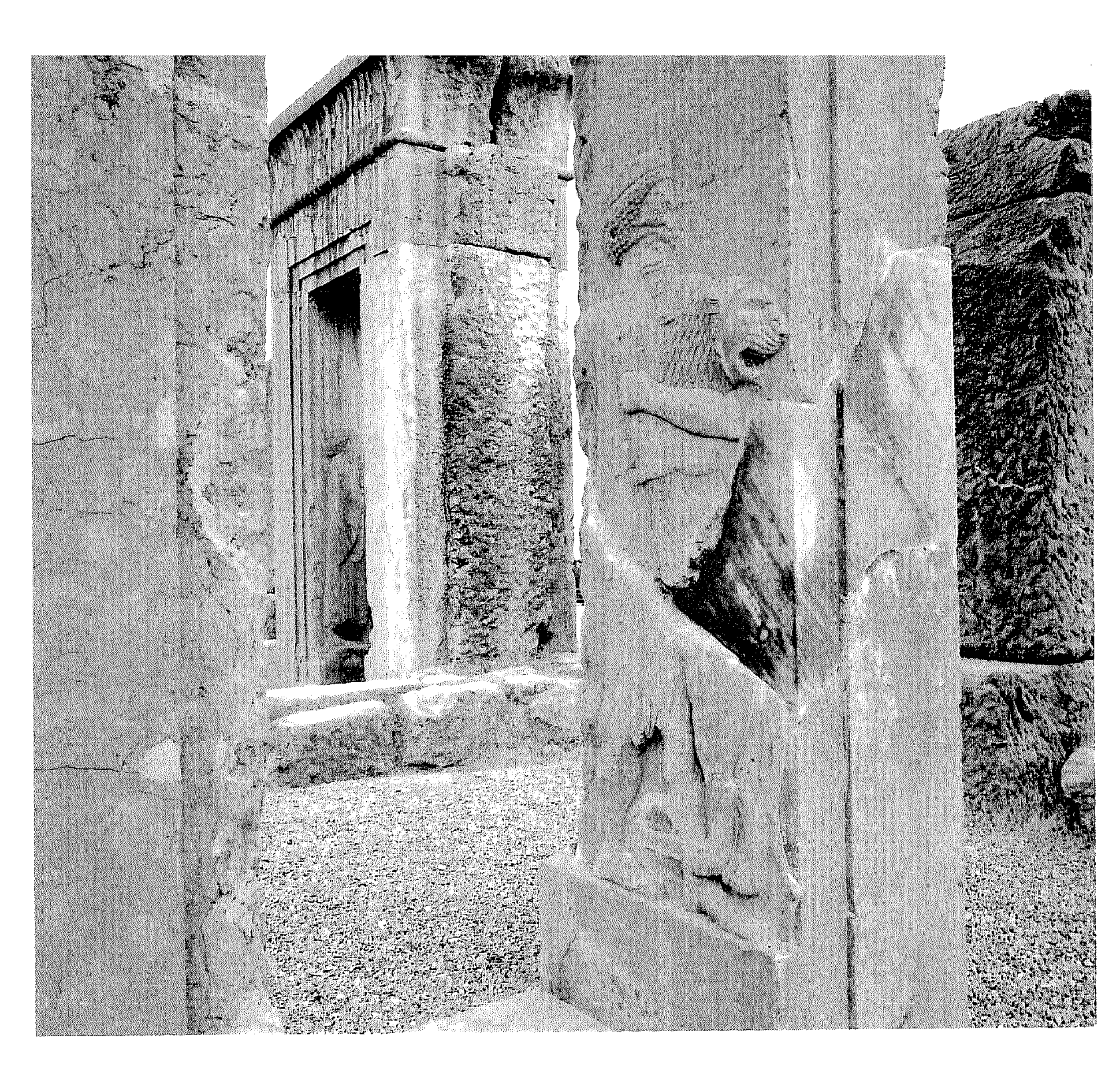
«خدای بزرگ است اهورمزدا، که این زمین (شاید: این سرزمین) را آفرید، که آسمان را آفرید، که مردم (شاید: آدمی) را آفرید، که شادی را آفرید برای مردم، که خشیارشا را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرمانروا از بسیاری.

من خشیارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها با مردم گوناگون، شاه در این زمین (شاید: سرزمین) بزرگ و دور و دراز، پسر داریوش شاه هخامنشی.

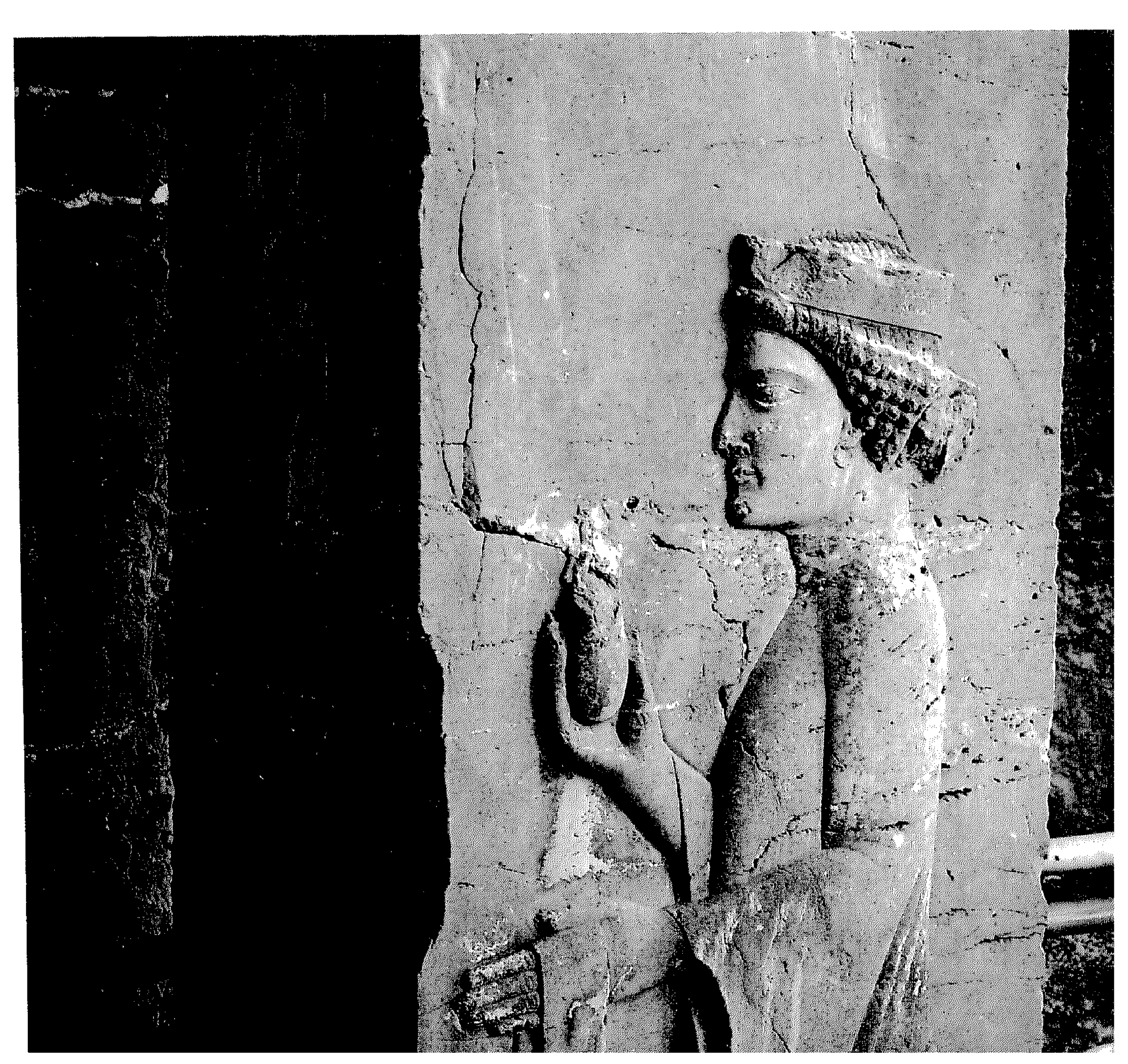
خشیارشا، شاه بزرگ می‌گوید: به خواست اهورمزدا این کاخ را داریوش شاه ساخت، که پدر من [بود].

مرا اهورمزدا بپایاد با خدایان، و آنچه به وسیلهٔ من کرده شد و آنچه به وسیلهٔ پدرم داریوش شاه کرده شد، آن را اهورمزدا بپایاد با خدایان».

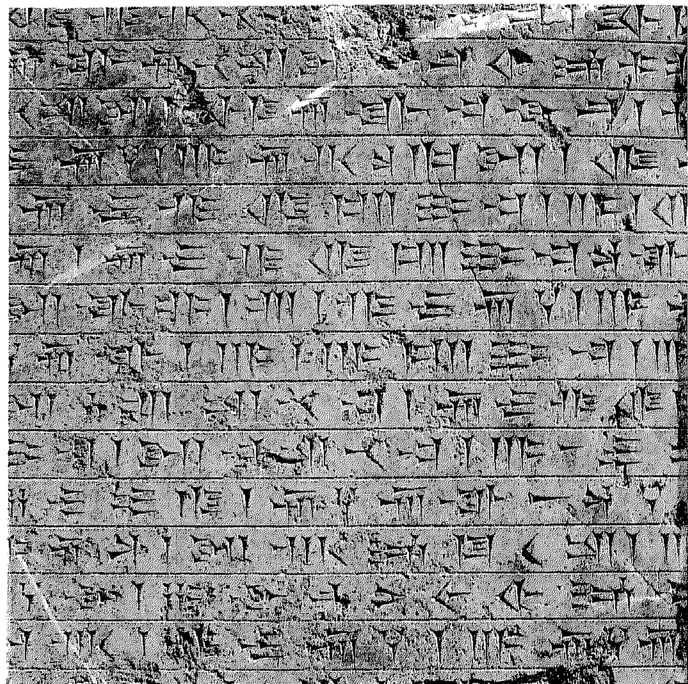
قسمتی از راه پلهٔ غربی کاخ از سوی اردشیر سوم هخامنشی ۳۳۸-۳۵۹ پ م افزوده شده است. اردشیر، پس از بر شمردن تبار خود، می‌نویسد، که این پلکان سنگی را او ساخته است. این سنگ نبشته از این روی از اهمیت زیادی برخوردار است که نشان می‌دهد که ۵ شاه پس از داریوش هنوز از کاخ اختصاصی او استفاده کرده‌اند و حتی چنین تشخیص داده شده بوده است که باید پلکانی بر آن افزود!



تـچر ، درگاه جنوبی کاخ . نقش برجسته
نبرد پهلوان با شیر



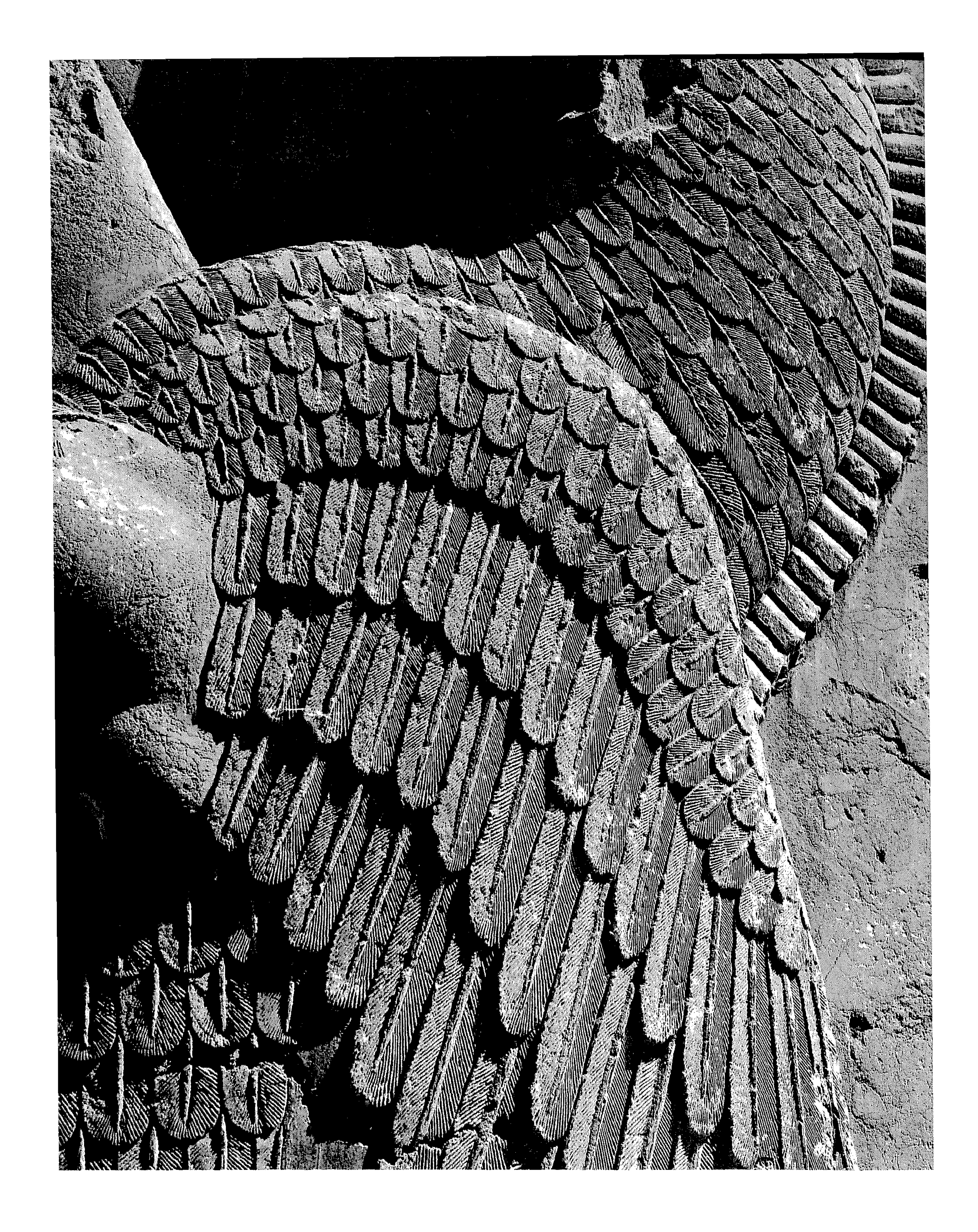
تچر. نگاره درگاه حمام . خدمه‌ای با حوله
و روغن‌دان



سنگ نبشته ضلع غربی کاخ تچر

تچر.سنگ نبشته سه زبانه برپایهٔ سنگی ضلع غربی ایوان. متن پارسی باستان در بالا ، عیلامی در وسط و بابلی در پایین نگاشته شده است

تچر. نقش برجسته درگاه شمالی دیوار غربی تالار اصلی (جرزجنوبی). نبرد شاه با حیوان افسانه ای (شیرشاخدار و بالدار با دم عقرب)



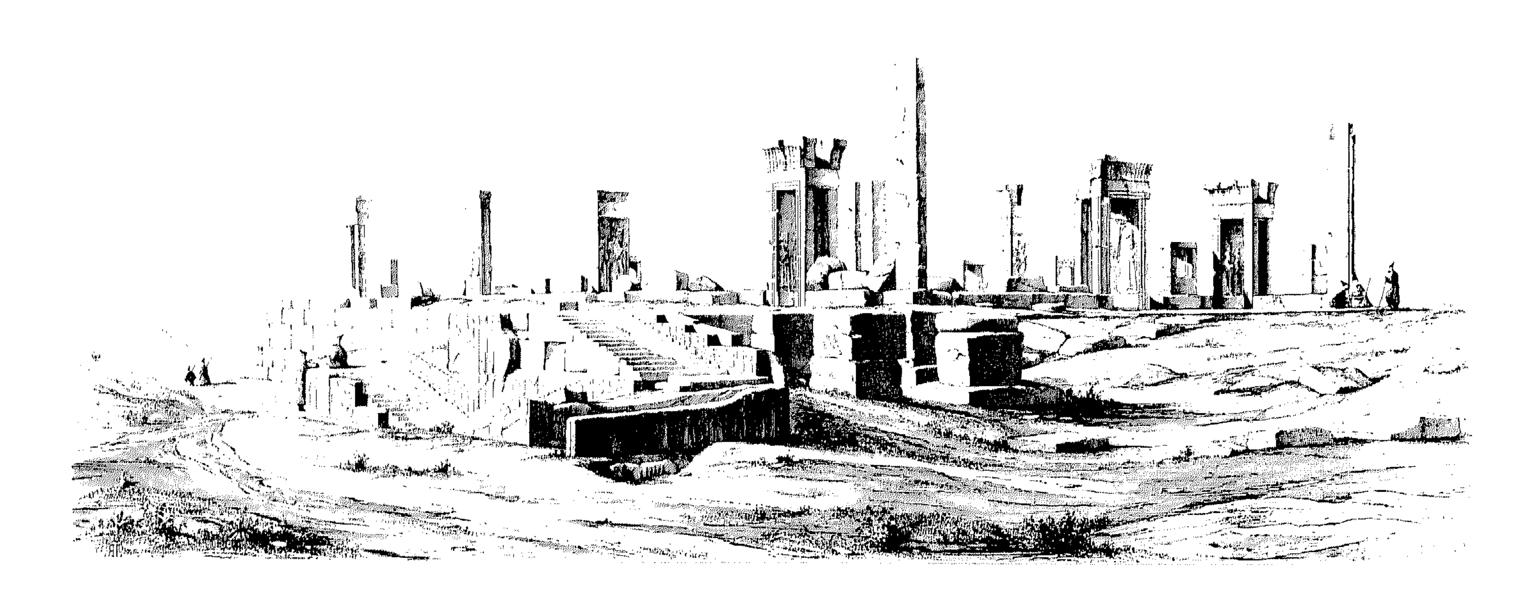
جزئیات نقوش بال شیر افسانه ای



تچر. درگاه شرقی تالار اصلی . نبرد پهلوان یا شاه با شیر افسانه ای

کاخ اختصاصی خشیارشا:

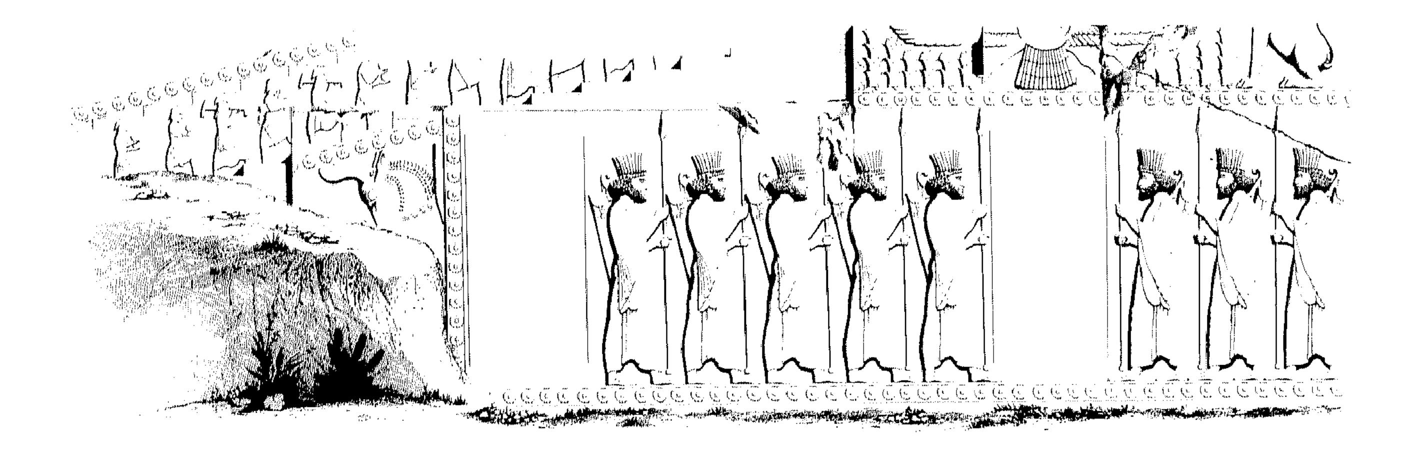
ظاهراً کاخ داریوش در تخت جمشید الگوی دیگر کاخ‌های مسکونی روی صفه قرار گرفته است. کاخ خشیارشا فضایی تقریباً دو برابر کاخ داریوش را اشغال کرده است. فرورفتگی‌های صخره در محل بنا با تخته سنگ و قلوه سنگ هموار و جبهٔ جنوبی با ساخت دیواری سنگی استوار شده است. کف کاخهای داریوش و خشیارشا تقریباً هم سطح است. بلندی ایوان کاخ از سطح جلگه از ۱۷/۸۲ تا ۱۷/۸۵ متر و بلندی تالار اصلی از سطح جلگه ۱۷/۹۰ متر است. دو پلکان بزرگ سنگی حیاط‌های شرقی و غربی کاخ خشیارشا را با صفهٔ اصلی پیوند می‌دهد. سنگ نبشته‌ای بر بدنهٔ پلکان‌های شرقی و غربی حیاط شمالی ساخت بنا را به خشیارشا نسبت می‌دهد. در این سنگ نبشته خشیارشا می‌گوید: ***«به خواست اهورمزدا این هدیش را من ساختم. اهورمزدا با خدایان مرا و کشورم را و آنچه را که من کردم بپایاد»***. در بدنه‌ها و حاشیه‌های برخی از درگاه‌ها و پنجره‌های سنگی و روی لباس شاه در نگاره‌های درگاه‌ها این سنگ نبشته تکرار شده است: ***خشیارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، پسر داریوش، شاه هخامنشی.*** در اینجا نیز مانند کاخ داریوش، سنگ نبشتهٔ فارسی باستان در درجهٔ نخست از اهمیت قرار دارد و هرجا نگاره‌ای از شاه است، متن فارسی باستان بالای سر شاه قرار گرفته است. در یک مورد استثنایی، در بدنهٔ غربی دیوار شمالی تالار، ظاهراً استاد حجار به اشتباه متن عیلامی را بالای سر شاه کنده است. چنین به نظر می‌رسد که هم در اینجا و هم در بیشتر درگاه‌ها و پنجره‌هایی که دارای نبشته است، نبشته‌ها بیشتر جنبهٔ تزیینی داشته‌اند و از همین روی به تکرار یک متن کوتاه قناعت شده است. اگر چنین نبود لازم می‌بود که در هر جا، به مناسبت، متن تازه‌ای بیاید. جالب توجه است که استفاده از خط در معماری اسلامی ایران نیز بیشتر جنبهٔ تزیینی دارد و بسا نامی واحد ده‌ها بار تکرار شده است. در معماری اسلامی نیز تزیین با خط از حاشیهٔ درگاه‌ها و پنجره‌ها شروع شده است. و چنین شده که خوشنویسی و توجه به انتزاع در نقش حروف زاده شده و با اسلیمی به اوج خود رسیده است. پلکان کاخ خشیارشا از نظر ساختار و شیوهٔ تزیین شباهت زیادی به پلکان کاخ داریوش دارد. در هر دو پلکان خدمتکاران در حال بالا رفتن و حمل غذا و وسایل مورد نیاز سفره‌خانهٔ شاهی تراشیده شده‌اند. هر دو پلکان باید از کارهای زمان خشیارشا بوده باشند. از میان ده‌ها موضوع دیگر انتخاب این موضوع برای نگارهٔ پلکان نمی‌تواند بی‌دلیل بوده باشد. آیا این کاخ‌ها تنها ویژهٔ غذاخوری شاهانه بوده‌اند؟ آیا اوقات اشتغال و فراغت شاه در این کاخ‌ها سپری می‌شده است؟ در این پلکان نگهبانان پارسی در دو گروه ۵ نفری رو به سنگ نبشتهٔ بدنهٔ مرکزی پلکان ایستاده‌اند. و در دو طرف نمای پلکان، در پشت هر گروه از نگهبانان، یک سنگ نبشتهٔ دیگر و سپس نگارهٔ نبرد شیر با گاو و نخلچه‌ها قرار گرفته است.



نمای عمومی کاخ هدیش



کاخ هدیش. راه پله شرقی



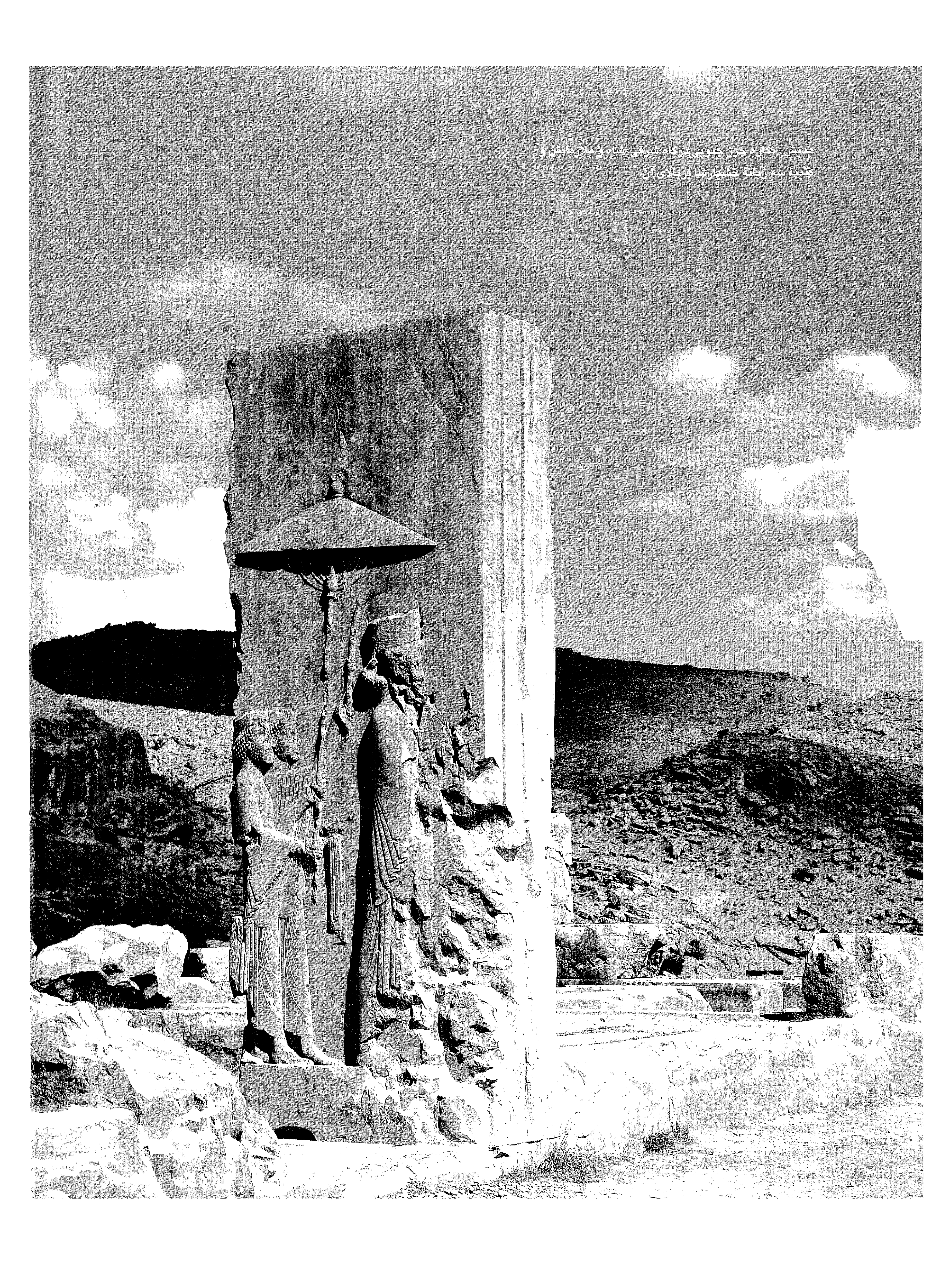
هدیش. سنگ نبشته های نمای راه پله غربی که سربازان پارسی از آنان حراست می کنند



هدیش ، کاخ خشیارشا . بخشی از نـگارهٔ
واقع بر نمای پلکان



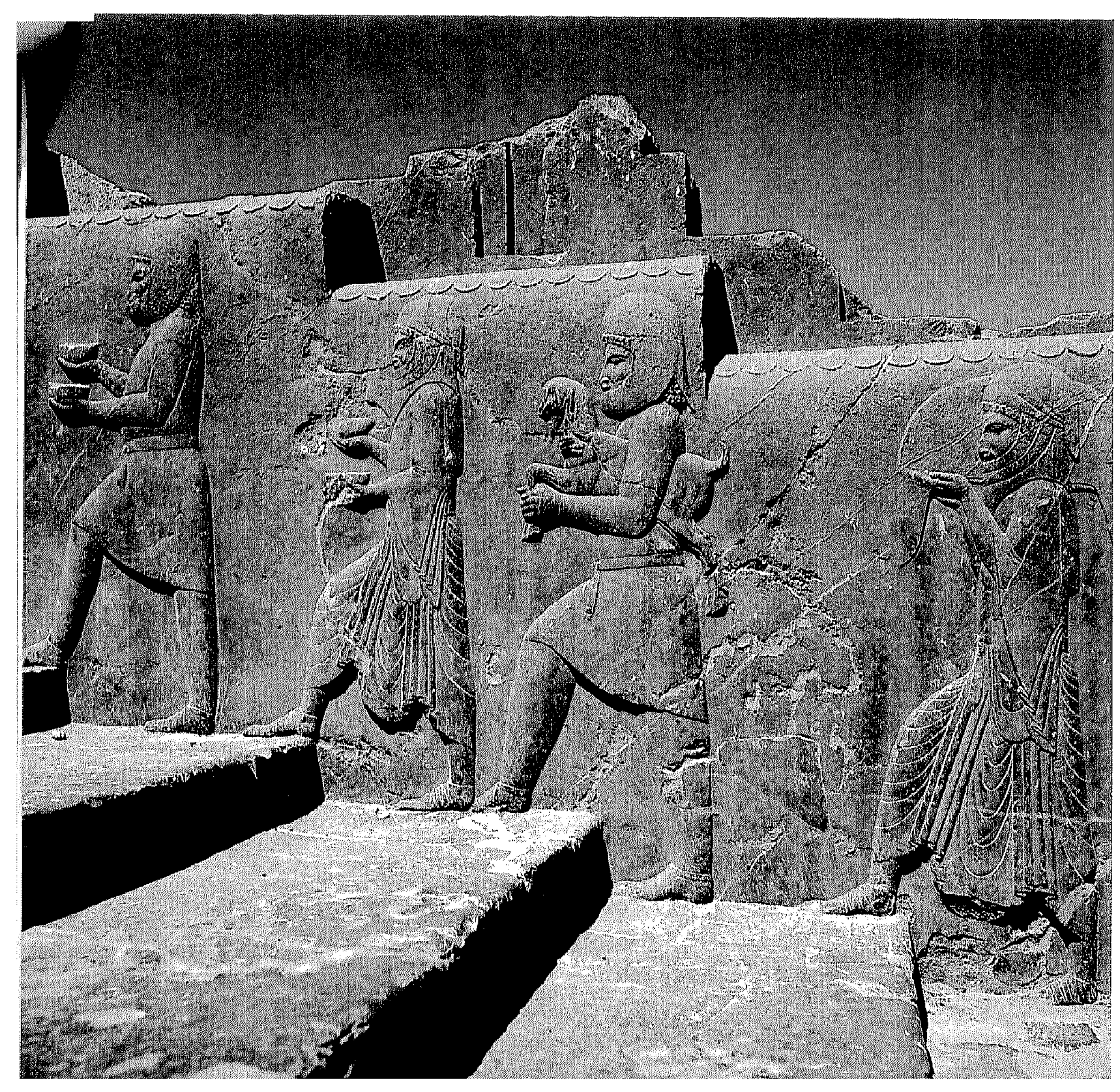
هدیش . نگارهٔ خدمتکاران با بز وحشی بر
دیوار جنوبی کاخ



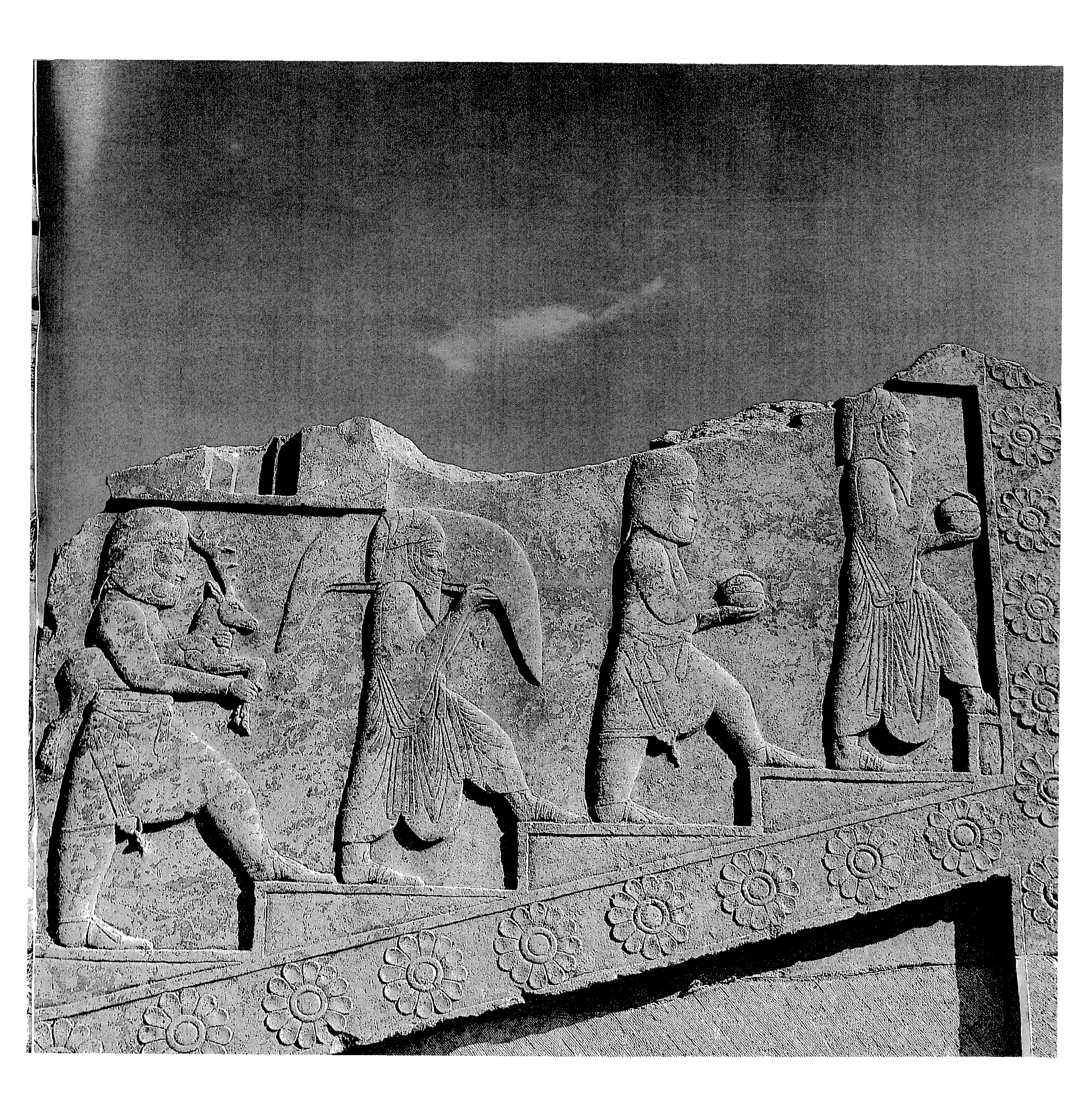
هدیش. نگاره جرز جنوبی درگاه شرقی. شاه و ملازمانش و
کتیبهٔ سه زبانهٔ خشیارشا بربالای آن.



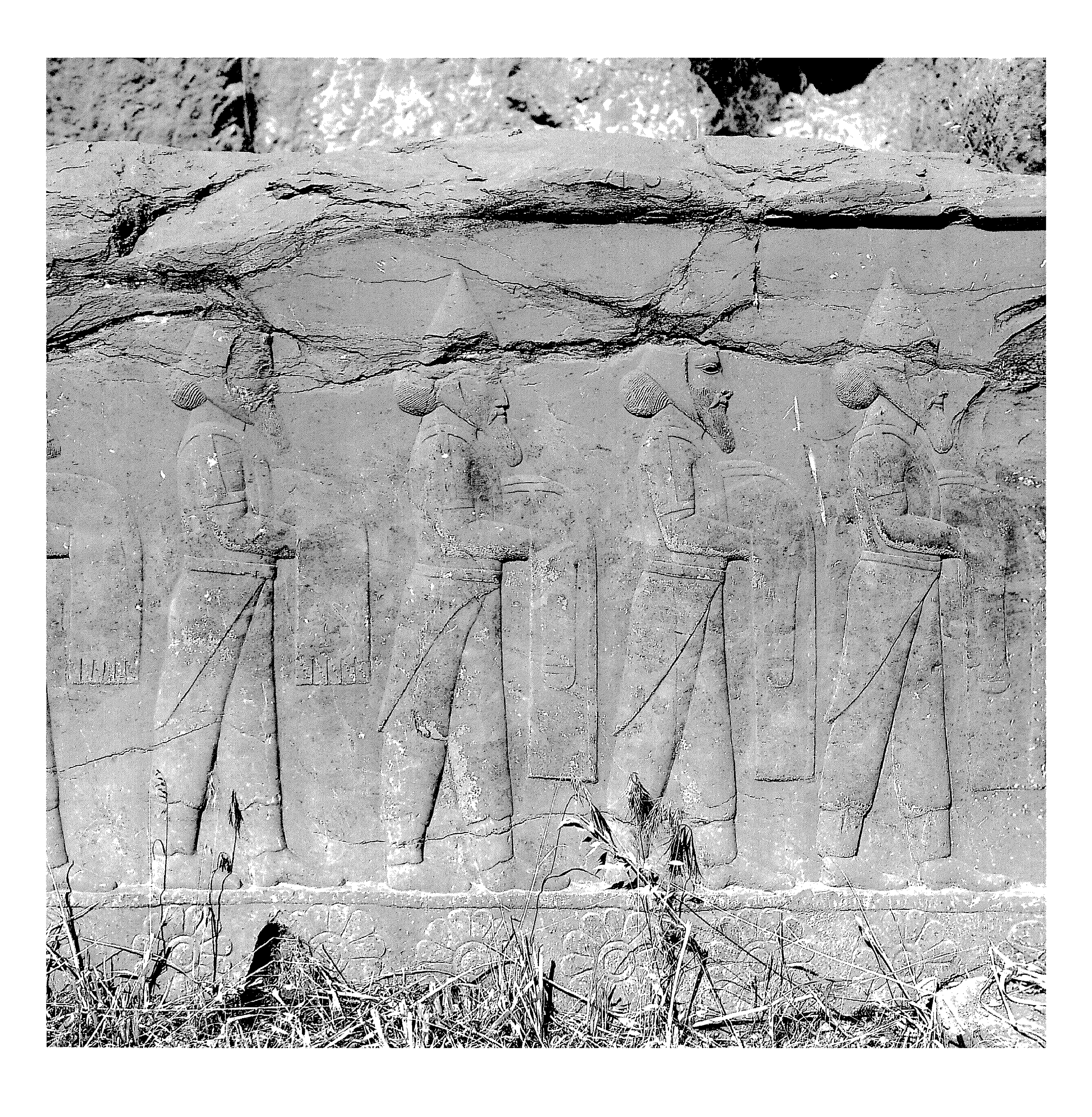
هدیش بخشی از نقش برجسته خدمتکاران



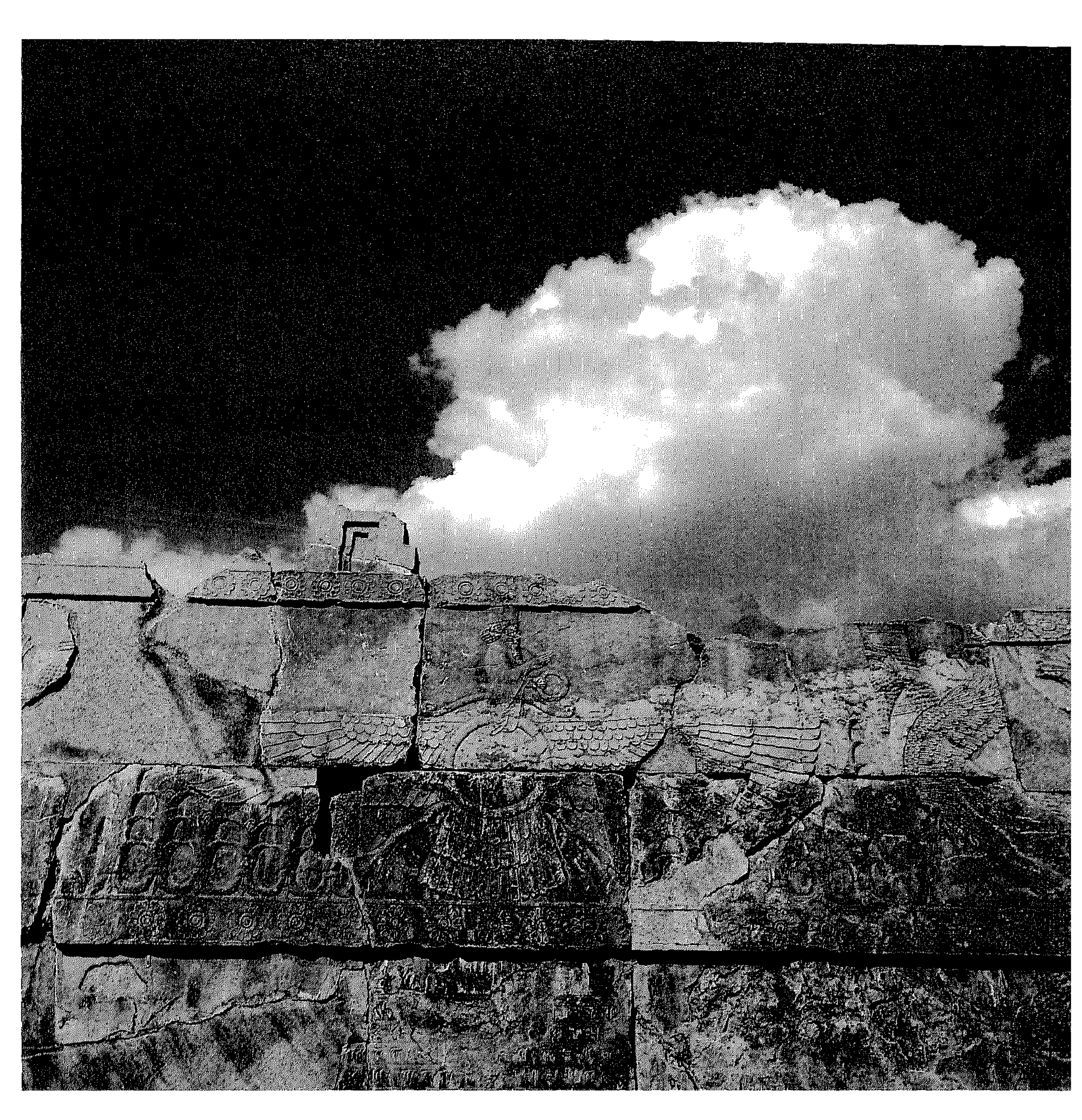
هدیش . نقش برجسته خدمتکاران در راه پله غربی.



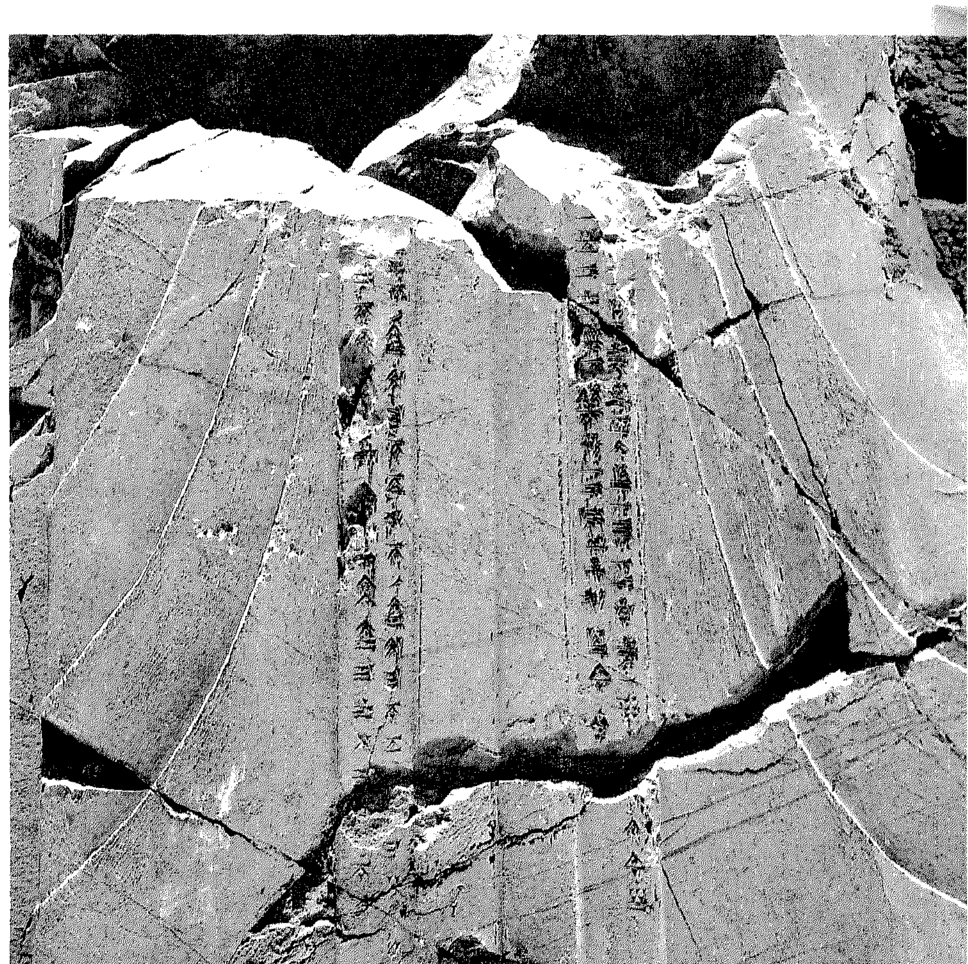
هدیش . نقش برجسته خدمتکاران بر پلکان ورودی



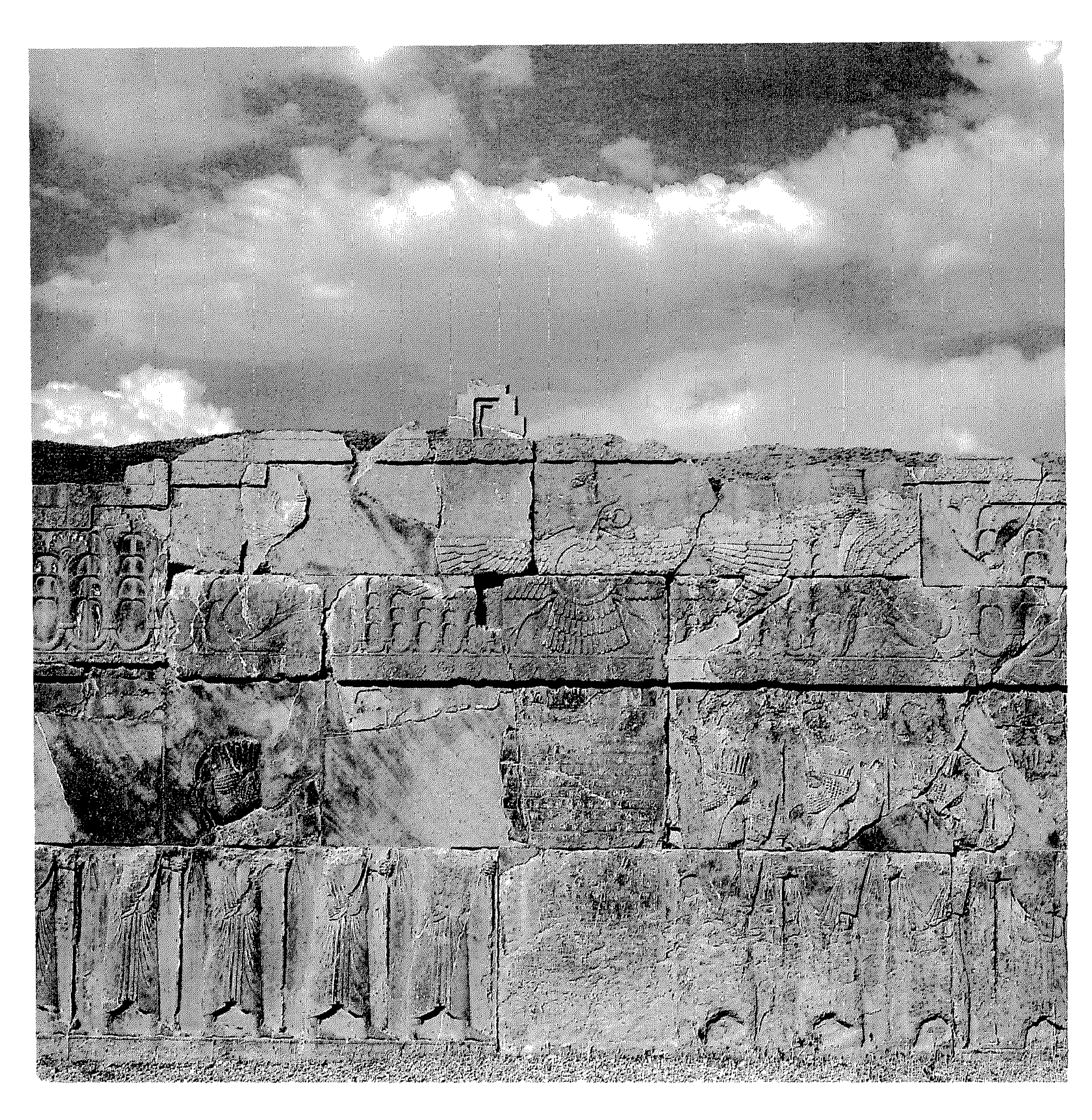
خراجگزاران سکائی در حال آوردن لباس و هدایا
نگارهٔ پلکان بنائی در مغرب کاخ خشیارشا، که کتیبه هایی با نام اردشیر در آنجا کشف شده است.



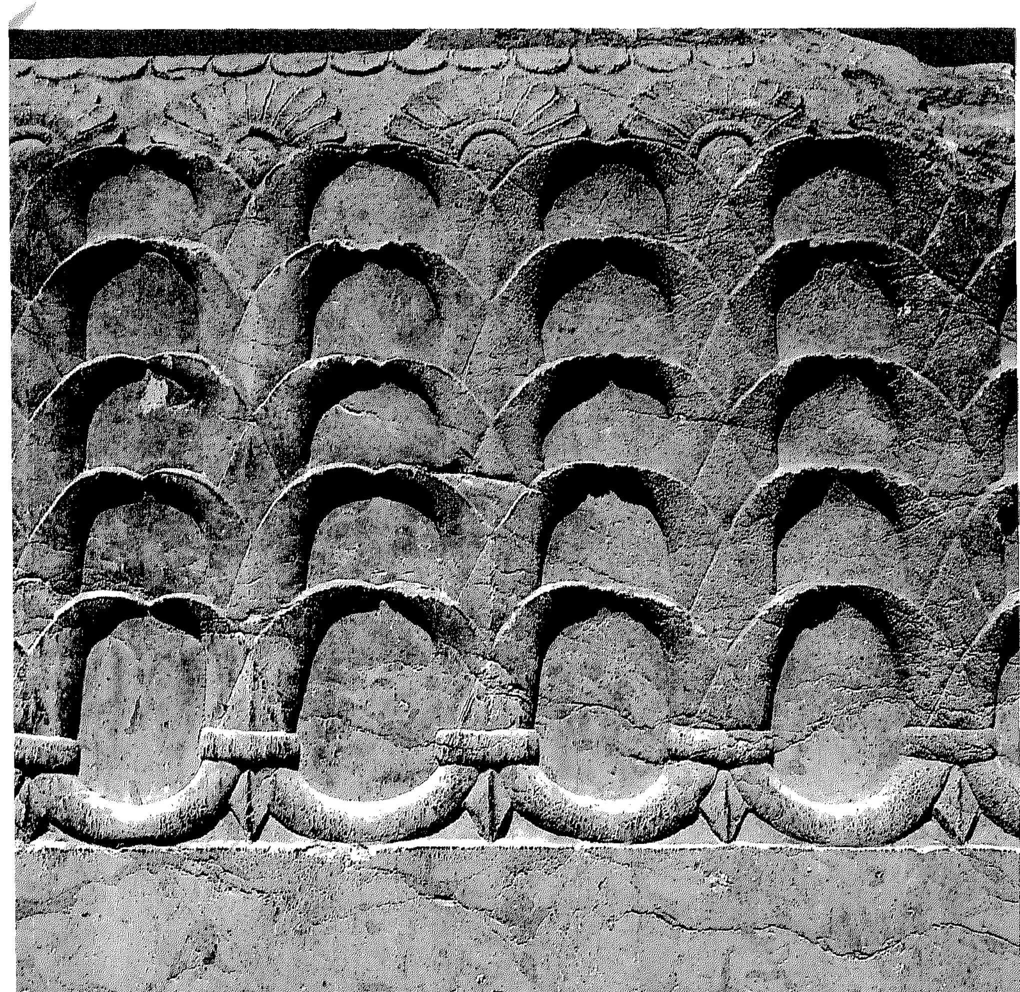
هـدیش . نمـای راه پـله
غربی. نگارهٔ اهورامزدا



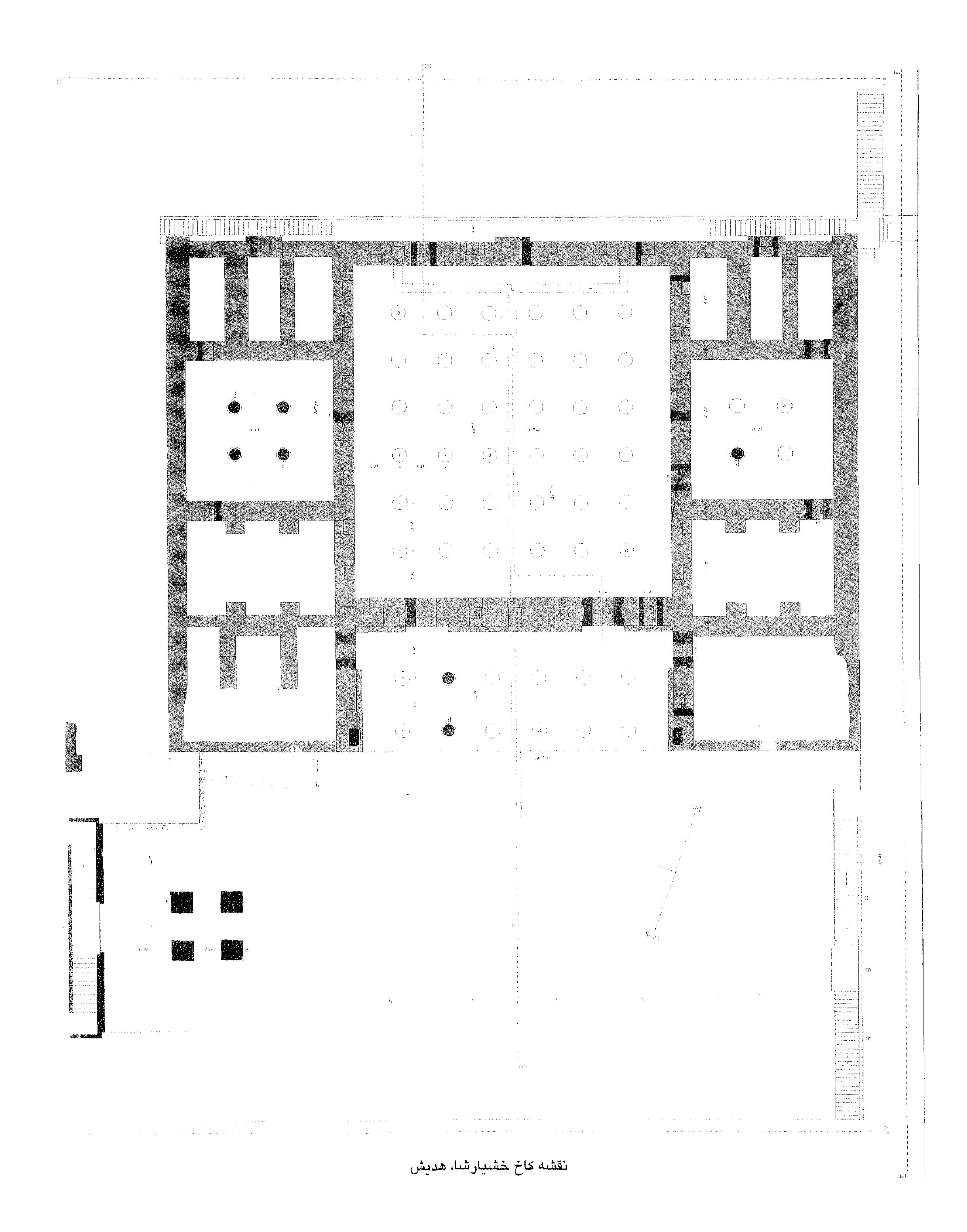
هدیش. سنگ نبشته ای بر لباس شاه



هدیش. نگاره پلکان غربی.
سـربازان پارسی در حال
نگهبانی از سنگ نبشته‌ای
به زبان پارسی



هدیش. نخل برگهای به هم پیوسته نقش شده بر پلکان



نقشه کاخ خشیارشا، هدیش

آپادانا (اَپَدانَه)

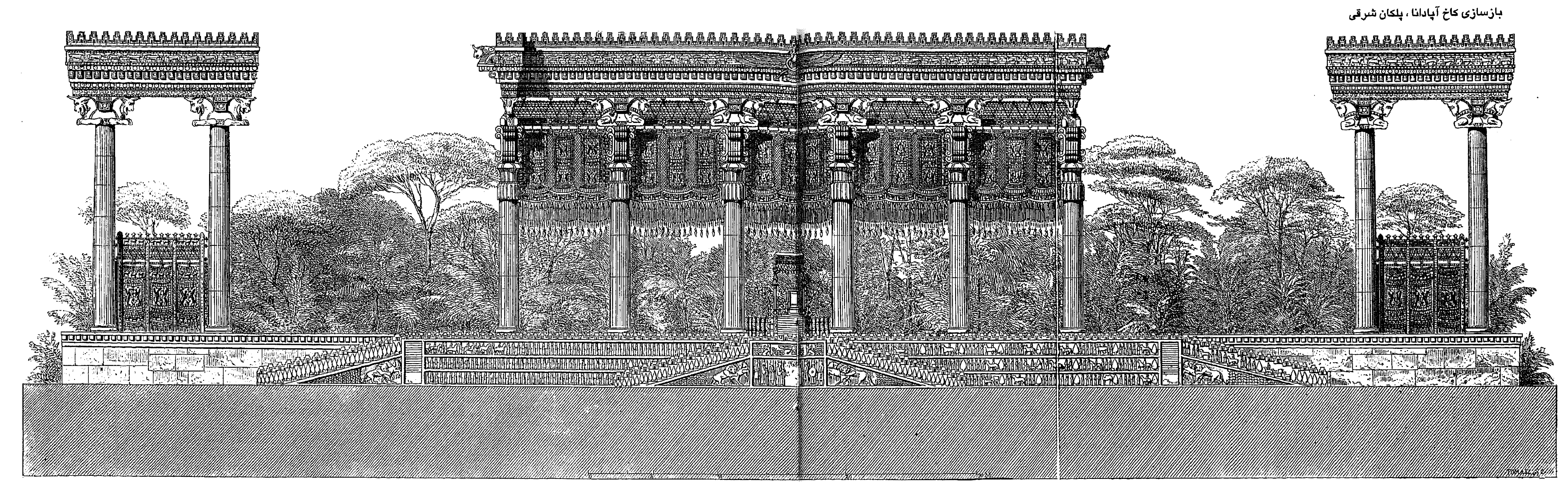
«داریوش شاه، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها پسر ویشتاسپ، هخامنشی. داریوش شاه گوید: این شهریاری که من دارم، از سکاها که آن سوی سغدند از آنجا تا حبشه، از هند تا به سارد، که آن را اهورمزدا بزرگ ترین خدایان، به من ارزانی فرمود. اهورمزدا خاندان شاهی مرا بپایاد!»

متن سنگ بنای آپادانا بر لوحی زرین

طبعاً مجتمع تخت جمشید، در مقام تختگاه و دیوان اداری بزرگ ترین شاهنشاهی جهان، به تالار پذیرایی بزرگی نیز نیاز داشت که در خور شأن شاهنشاهی باشد. تالار آپادانا در کاخ شوش نیز مانند تالار بزرگ بار داریوش در تخت جمشید ویژهٔ پذیرایی از مهمانان شاه بود. آپادانا از نظر معماری، هنری، سیاسی و تاریخی و به خاطر موقعیت قرارگرفتنش بر روی صفهٔ تخت جمشید و همچنین سنگ بناهای زرین و سیمینش مهمترین، بزرگترین پس از تالار صد ستون و با شکوه‌ترین بنای تخت جمشید است، که بنایش را داریوش آغاز کرد و خشیارشا به پایان رساند.

واژهٔ آپادانا چهار بار در سنگ نبشته‌های هخامنشیان متأخر به چشم می‌خورد. یک بار در سنگ نبشتهٔ داریوش دوم (۴۰۵-۴۲۴ ق م) در شوش (D2Sa؛ کنت، ۱۵۴) و سه بار دیگر در نبشته‌های اردشیر دوم (۳۵۹-۴۰۵ ق م)، یکی در ستونی در تالاری شبیه به تالار آپادانای تخت جمشید در شوش و سنگ نبشتهٔ دیگر در پایهٔ ستونهای بنای گمنام دیگری در همدان (A2Sa; A2Ha; A2Hb؛ کنت، ۱۵۵-۱۵۴؛ نک: اشمیت، ۷۰؛ نیز: واختسموت، ۳۲۰-۳۱۸). در این نبشته‌ها اپدانه تنها به صورت مفعول بی واسطه و به معنی احتمالی «کاخ ستون دار» آمده است (هینتس، «راههای تازه...»، ۱۲۴؛ نیز نک: مایرهفر، ۱۰۴؛ کنت، ۱۶۸).امکان دارد که واژهٔ ایوان فارسی با واژهٔ آپادانا در پیوند باشد(هینتس، همانجا هرتسفلد، ۳۵۲، حاشیهٔ ۲؛ استروناخ، «پاسارگاد»، ۷۲).روی هم‌رفته برای آب و هوای ایران،از زمانی بسیارکهن،ایوان راه‌حل بسیارمناسبی در معماری حتی ساده‌ترین خانه‌های روستایی تشخیص

بازسازی کاخ آپادانا، پلکان شرقی



داده شده‌است. واژهٔ بالکن درزبان‌های اروپایی نیزبرگرفته از واژهٔ «بالا خانه» فارسی است. به‌عبارت‌دیگر بالکن در معماری اروپا باید که تقلیدی باشد از معماری سنتی و کهن ایرانی. فَدَن (ج: افدان) در زبان عربی، اَپَدانا در سریانی به معنی کاخ و همچنین آپوثِکِهٔ یونانی (نک: کنت، ۱۶۸) به معنی انبار و محل انباشتن کالا نیز در پیوند با آپادانا مطرح‌اند.

آپادانا نخستین بنای ایرانی است که دارای سنگ بنا است. آگاهی داریوش در چال کردن لوح‌های زرین و سیمین در آپادانا، شاهدی بر آگاهی این مرد بزرگ تاریخ ایران در فرمانروایی است. این آگاهی و هوشیاری در همهٔ رفتارهای داریوش به چشم می‌خورد. کرِفتِر (F. Krefter)، مهندس معمار و دستیار پروفسور هرتسفلد در حفاریهای تخت جمشید، که بسیاری از بازسازیهای کاخهای گوناگون تخت جمشید به دست او انجام گرفته است، در روزهای ۱۹ و ۲۱ و (به عبارتی ۱۸ و ۲۰) سپتامبر ۱۹۳۳ (۲۸ و ۳۰ شهریور ۱۳۱۲) در برجهای شمال شرقی و جنوب شرقی، یعنی برجهایی که جبهٔ اصلی آپادانا را تشکیل می‌دهند، «سنگ بنای» آپادانا را به صورت سند زرین و سیمین، به بزرگی ۳۳ در ۳۳ سانتیمتر و ضخامت تقریبی ۱/۵ میلیمتر، درست به اندازهٔ خشتهای بنا، در محفظه‌ای سنگی پیدا کرد (اشمیت، ۷۰). مصطفوی، باستان شناس ایرانی که خود شاهد کشف این لوحها بوده است گزارش جامعی از این کشف بزرگ دارد (ص ۷۰–۸۶). لوحها در جعبهٔ سنگی خوش ساخت چهارگوشی به ضلع ۴۵ و ارتفاع ۱۵ سانتیمتر قرار داشتند. درِ جعبه نیز مربعی بود به ضلع ۳۵/۵ و قطر ۴ سانتیمتر (اشمیت، ۷۸). لوح زرین در زیر و لوح سیمین بر روی آن قرار داشت و پشت نبشته‌ها رو به محفظهٔ سنگی بود. علاوه بر این لوحها، در درون خاکهای زیر جعبهٔ سنگی ۴ سکهٔ زر و سکهٔ سیم نهاده شده بود (مصطفوی، ۷۶). متن

این لوحها به خط فارسی باستان ۱۰ سطر، عیلامی ۷ سطر و بابلی ۸ سطر است و خط لوح زرین خوش‌تر از خط سیمین است.

دو لوح دیگر زرین و سیمین، تقریباً به شیوهٔ جاسازی دو لوح نخست در گوشهٔ جنوب شرقی تالار مرکزی آپادانا پیدا شد و در زیر محفظهٔ سنگی این لوحها نیز ۴ سکهٔ زر و دو سکهٔ سیم مانند سکه‌های قبلی وجود داشت (مصطفوی، ۷۹). وزن لوح زرین نخست ۴ و لوح زرین دوم ۳ و لوحهای سیمین هر یک یک کیلوگرم بود (همو، ۷۸). از این لوحها یکی زرین و دیگری سیمین به موزهٔ معارف وقت موزهٔ ایران باستان و دو دیگر نخست به موزهٔ سلطنتی کاخ مرمر و سپس، با آماده شدن بنای «شهیاد» آزادی به آنجا انتقال یافتند (همو، ۸۰–۸۳). داریوش در این لوحها به مرزهای کشورش و همپشتی اهورمزدا اشاره کرده و از خود بنای آپادانا یادی نمی‌کند (DPh؛ کنت؛ ۱۳۷–۱۳۶). به نظر خانم کخ («از زبان...»، ۹۳) احتمالاً این سکوت ناشی از آن است که آپادانا خود مظهر فرمانروایی و تجسم و تبلور قدرت داریوش بود. چون در این نبشته به فتوحات داریوش در لشکرکشی بر ضد سکاهای اروپایی تقریباً ۵۱۳ ق م اشاره‌ای نشده است (نک: کامرون، ۸۸–۸۶؛ اشمیت، همانجا) آغاز زیرسازی بنا و سپس ساختمان دیوارهارا پیش از این تاریخ می‌داند. از نبشته‌های خشیارشا بر جبههٔ پلکانها و کاشیکاری بدنه‌ها چنین برمی‌آید که ساختمان آپادانا حدود ۳۰ سال طول کشیده است (تیلیا، ۱۶۳).

سکه‌هایی که به همراه سنگ بنای آپادانا به دست آمدند تکیه‌گاه خوبی هستند برای دست یافتن به تاریخ بنای آپادانا. جوان‌ترین این سکه‌ها سکه‌ای است از قبرس که رفته رفته بیشتر سکه شناسان مایلند آنرا از آغاز سدهٔ ۵ ق م بدانند (اشمیت، ۱۱۰). این تاریخ با تاریخ سنگ بنا با تکیه به نام

کشورهایی که به آنها اشاره شده است نیز هماهنگ است. به این ترتیب می‌توان سالهای نخست سدهٔ ۵ ق م را آغاز تاریخ بنای آپادانا دانست، اما چون بنا به شواهد موجود نقشهٔ نمای شرقی در حین عملیات ساختمانی تغییر یافته، کس دیگری جز داریوش نمی‌توانسته سبب این دگرگونی بوده باشد (کخ، نقشهٔ...»، ۱۵۲-۱۵۱). دیوار ناتمامی که به هنگام باز سازی پلکان شرقی آپادانا به دست آمد (نک: تیلیا، ۱۷۸-۱۷۷)، نشان داد که منظرِ نخستینِ شرقِ تالار نقشهٔ دیگری داشته است. نگارهٔ داریوش و ولیعهدش در جبههٔ میانی پلکان، که در زمان خشیارشا تغییر مکان داده است، (نک: پایین‌تر) نیز به از داریوش بودن نمای شرقی آپادانا شهادت می‌دهد. کالمایر عقیده دارد که نگاره‌ها پس از پایان کارهای ساختمانی پرداخته شده‌اند («دربارهٔ...»، ۷۸). به نظر (کخ، همانجا، ۱۵۲، حاشیهٔ ۲۷) اما از سه ایوان آپادانا نخست منظر شرقی به پایان رسیده و پس از همه ایوان شمالی. برداشت چنین است که اجرای پلکان شرقی به خاطر نگارهٔ تشریفاتی داریوش و ولیعهد حتماً از چنان اهمیتی برخوردار بوده که بدون فوت وقت انجام پذیرفته و حتماً سنگتراشان زیادی همزمان مشغول به کار بوده‌اند (کخ، همانجا).

کْرِفتِر («تخت جمشید...»، ۱۳۷-۱۳۵) در سال ۱۹۶۹، با تکیه بر دیواری که آن بریست تیلیا در پشت پلکان شرقی پیدا کرده و آنرا متعلق به آپادانایی کوچکتر دانسته بود، دست به مطرح کردن برداشتی کاملاً نو در بارهٔ آپادانا زد که هنوز و تاکنون اعتبارش زیر سوال نرفته است. به نظر او که همواره در پی یافتن دلیلی برای کوچکتر بودن آپادانای نخستین بود، دیوار کشف شده که ۲/۵ متر عقب‌تر از سکوی فعلی قرار دارد می‌تواند از آن آپادانای نخستین صفهٔ تخت جمشید بوده باشد. کرفتر برای یافتن راه حلی در امر اثبات نظر تیلیا و خود می‌نویسد: ۱. فاصلهٔ جناح جنوبی پلکان شرقی تا کاخ سه دروازه بسیار کم و غیر منطقی است، ۲. در صورت وجود آپادانای کوچکتر، بنای معروف به «سه دروازه» کاملاً در وسط حیاط شرقی آپادانا قرار می‌گرفته است و ۳. در آپادانای کوچکتر ایوان جنوبی می‌توانسته به راحتی دارای ۱۸ ستون بوده باشد. در حالی که امروز با ۱۳ ستون خود در گوشهٔ شمالی کاخ «تَچَر» حالت نامأنوسی دارد. کرفتر زمان این دگرگونی را همان اوائل کار فعالیتهای ساختمانی در صفهٔ تخت جمشید می‌داند و معتقد است که سنگ بناهای مشهور آپادانا از حدود سالهای ۴۱۴-۵۱۲ ق م، به هنگام توسعهٔ آپادانا کار گذاشته شده‌اند و گسترش آپادانا باید به دستور داریوش بوده باشد. به نظر کْرِفتِر اگر آغاز آماده سازی صفهٔ تخت جمشید را سال ۵۲۰ ق م بدانیم، با توجه به اینکه آماده سازی ۳ تا ۴ سال وقت لازم داشته است، بایستی دیواری که تیلیا پیدا کرده است از سال ۵۱۶ ق م بوده باشد که در سال ۵۱۲ ق م زیر بنای جدید مدفون شده است نیز (نک: شِفَلد، ۶۰-۵۸).

تالار آپادانا پس از پلکان ورودی صفه، در سمت راست، در نقطه‌ای مسلط به عمارت خزانه و درست آنجا که صفه به جلگه منتهی می‌شود قرار دارد (نک: استروناخ، «آپادانا...»، ۴۴۴-۴۳۹). در سمت چپ آپادانا کاخ اختصاصی داریوش ساخته شده که در مقایسهٔ با آپادانا بسیار فروتن می‌نماید و این هم بر نقش متبلور آپادانا می‌افزاید. هر کدام از جبهه‌های شمالی، شرقی و غربی آپادانا دارای یک ایوان است. در جبههٔ جنوبی به جای ایوان، یک ردیف اتاق که ظاهراً انبار بوده قرار داشته است. پیرامون این

بنای بزرگ فضای آزاد وسیعی برای اجتماع مهمانهای جشنهای بزرگ پیش بینی شده است (نک: کخ، «از زبان...»، ۸۱). حیاط باریک غربی و بخشی از اتاقهای جنوبی هم سطح بنای اصلی و حیاط جنوبی کمی مرتفع‌تر است. سطح حیاطهای شمالی و شرقی آپادانا ۲/۶۰ متر پایین‌تر از سطح بنا است.

اساس نقشهٔ آپادانا نیز، مانند آپادانای شوش، که طعمهٔ آتش سوزی بزرگی شد، همان نقشهٔ کاخ کورش در پاسارگاد است. با این تفاوت که بر خلاف پاسارگاد که ستونهای ایوان تنها یک سوم ستون تالارها ارتفاع دارد، ستونهای ایوان آپادانا به بلندای تمام بنا ساخته شده است. بی‌گمان این دگرگونی از آنجا ناشی می‌شود که منظر اصلی آپادانا، به خاطر ارتفاع صفه در اینجا بیش از ۱۴ متر از کف جلگه، پنهان نماند و ستونهای افراشتهٔ کاخ در دیدرس کسی که از دور به صفه نزدیک می‌شود قرار گیرد. ایوان دوم رو به شرق بود و هنگامی به دید می‌نشست که پلکان ورودی کاملاً طی می‌شد.

در چهار گوشهٔ آپادانا چهار برج با نمای بیرونی قوسدار برافراشته بود. حاشیهٔ بالای این قوسها را آجرهای لعابدار منقوش می‌پوشاند و در هر قوس سنگ نبشته‌ای بوده است از خشیارشا با این اشاره که داریوش چیزهای زیادی ساخته و او بر آن ساخته‌ها چیزهای دیگری افزوده است. در هر برج پلکانی به پشت بام منتهی می‌شده است و دو پلکان عظیم شرقی و شمالی از صفه به آپادانا منتهی می‌شدند (کخ، «از زبان...»، ۹۲؛ اشمیت، همانجا).

در شرق و شمال آپادانا دو محوطهٔ باز و آزاد قرار داشت. مهمانان آپادانا به سمت شرقی آپادانا هدایت می‌شدند و از اینجا به موازات نمایندگان کشورهای شاهنشاهی به طرف شاه می‌رفتند که در جبههٔ میانی بر تخت جلوس کرده بود. به‌این ترتیب مهمان کاخ ضمن اینکه زیر تأثیر نفوذ مستقیم صحنه بود، خود نیز در صف مهمانان منقوش قرار می‌گرفت. به این ترتیب یک بار دیگر با دقت نظر داریوش و معماران او رو به رو می‌شویم. اینک می‌توانیم از خود بپرسیم که آیا مهمانی‌های رسمی آپادانا سالی تنها یک بار و به هنگام نوروز بوده است و یا مناسبت‌های دیگری نیز سبب مهمانی‌های بزرگ می‌شده است؟ واقعیت این است که کوچک ترین اطلاعی در این باره نداریم.

در میان همهٔ بناها و تأسیسات تخت جمشید، پلکان‌های آپادانا از تبلور ویژه‌ای برخوردار است. با این پلکانهای آپادانا: به خاطر مرتفع‌تر بودن تالار اصلی از حیاطهای شرقی و شمالی دو پلکان عظیم مشابه، می‌آوریم و بدون تردید این بخش از بناهای تخت جمشید را می‌توانیم یکی از منابع تاریخ سیاسی و اجتماعی هخامنشیان به حساب بیاوریم.

پلکانهای آپادانا به خاطر مرتفع‌تر بودن تالار اصلی از حیاطهای شرقی و شمالی دو پلکان عظیم مشابه، به ایوانهای شمالی و شرقی بالا می‌رود. پلکان شرقی آپادانا که یکی از مهمترین بخشهای تخت جمشید است، نشان می‌دهد که بنای آپادانا تسجیل حکومت و نمایش یک رویداد استثنایی و تکرار نشدنی است. صف بندی در حجاریها هدفمند است: گارد سلطنتی، نجبا و کارمندان و یا در حقیقت نگهبانان، سازمان دهندگان و مجریان اوامر حکومتی را نشان می‌دهند. در مرکز پلکان شاه و سازمان دربار، در پیش روی شاه نمایندگان خلقهای مختلف تشکیل دهندهٔ شاهنشاهی تراشیده شده‌اند. داریوش به هنگام طرح نقشهٔ آپادانا به معنای واقعی کلمه، تصویر یک «بنای دولتی» را در ذهن خود داشته است (کخ، «از زبان...»، ۱۲۲).

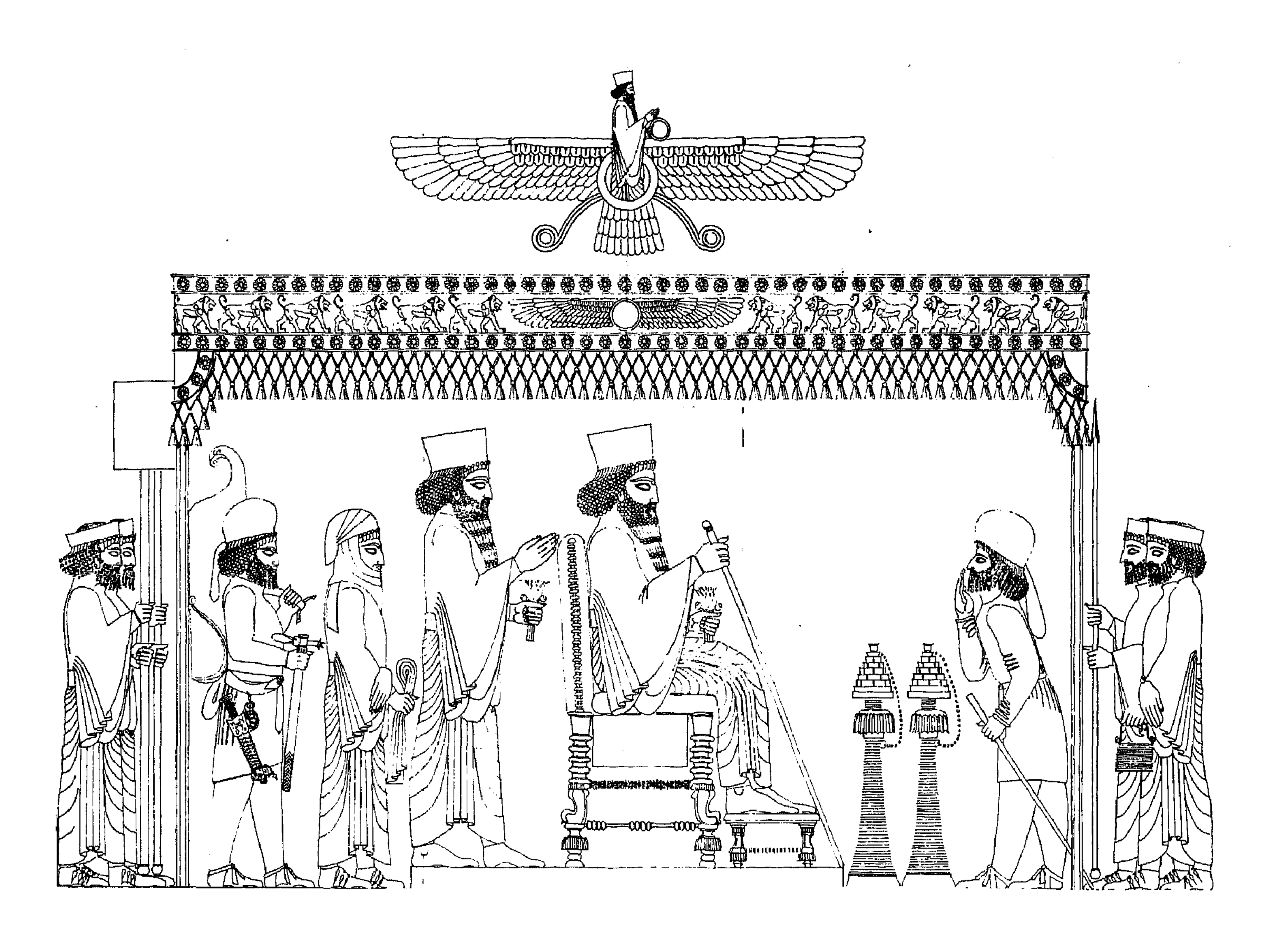
این پلکان که وسیلهٔ هرتسفلد کشف شد با ۸۱۱ نگارهٔ انسان و بیشماری نقش دیگر، به سبب خاکی که

بر آن انباشته شده بود، خیلی سالم مانده و امروز به کمک نگاره‌های آن می‌توان اطلاعات بسیار جالب توجهی از اوضاع سیاسی - اجتماعی و همچنین هنری ایران زمان هخامنشیان به دست آورد. پلکان جبههٔ شمالی که پیش از خاکبرداریهای تخت جمشید بیرون از خاک بود، آسیب فراوانی دیده است. هر پلکان دارای چهار ردیف پلهٔ قرینه است، که هر ردیف آن از ۳۱ پله درست شده است. دو ردیف نزدیک ایوان، که مقابل پایهٔ برجها ساخته شده، به مهتابی بزرگی منتهی می‌شوند که جلو ایوان قرار دارد. دو ردیف دیگر، در وسط جبههٔ خارجی، رو به روی یکدیگر به طرف پاگرد مرکزی بالا می‌رود. تمام سطح نمای بیرونی پلکانها و جانپناهها پوشیده از نگاره‌هایی است که با تنوع خوش آهنگ و در عین حال سادهٔ خود عظمت زمان خود و همچنین آپادانا را به راحتی القاء می‌کنند. جانپناهها از کنگره‌های چهار پله‌ای تشکیل شده‌اند که در میانشان فضایی مستطیل شکل قرار دارد.

نگاره‌هایی که بدنهٔ بزرگ پلکان آپادانا را تزیین می‌کنند در شمار شاهکارهای هنر ایرانی قرار دارند. بدون تردید در هیچ جای دنیا هیئتهای نمایندگی ۲۳ کشور در یکجا و به صورت پیکرکنده جاودانی نشده‌اند. نگاره‌ها بیان و اجرایی کاملاً تازه داشته و بیان آگاهانهٔ یک برنامهٔ سیاسی بزرگ‌اند (نک: کخ، «مطالعات...»، ۹۴-۹۳). در دو طرف ۴ پلکان شرقی سربازان پارسی مسلح به نیزه و کمان و ترکش صف کشیده‌اند. قد هر سرباز ۵۶ سانتیمتر است و روی هر پله یک سرباز، روی هم رفته ۲۲۹ نفر، ایستاده‌اند (روآف، ۲۹).

جالب توجه است که جناحهای پلکانها، با همه عظمت و نقش و نگاری که دارند، فقط چند سانتیمتر با یکدیگر اختلاف دارند. در پلکان شرقی طول سه قسمت جنوبی، مرکزی و شمالی پلکان به ترتیب ۲۷/۲۴، ۲۷/۱۵۵ و ۲۷/۳۱ متر و در پلکان شمالی طول قسمت غربی، مرکزی و شرقی به ترتیب ۲۷/۲۲، ۲۷/۲۰ و ۲۷/۲۵ متر است (اشمیت، ۸۱).

معمولاً و با احتمال قوی نگاره‌های پلکانهای آپادانا را مربوط به جشن نوروز ایرانیان دانسته‌اند. در اینجا هیئتهای نمایندگی ۲۳ کشور که برای دادن بهترین هدایای سرزمینهای خود به تخت جمشید آمده‌اند و نگهبانان و بزرگان هخامنشی نقش بسته‌اند. هر هیئت را که نفراتش از سه تا ۹ نفر است یک افسر هخامنشی یا مادی، در حالی که دست چپ رئیس هیئت را در دست دارد، هدایت می‌کند و نفرات بعدی هدایا را حمل می‌کنند (مصطفوی، ۲۷-۲۸). جهت حرکت تصاویر بر بدنهٔ پلکانهای شرقی و شمالی بر عکس یکدیگراند. ظاهراً نخست پلکان شرقی در نقشهٔ اصلی آپادانا پیش بینی نشده بوده و بعدها داریوش تصمیم گرفته بوده است که این پلکان پرنگاره و تشریفاتی را به آپادانا بیفزاید. به نظر (کخ ۱۲۰-۱۱۹) احتمالاً در ماه سوم سال ۲۳ از سلطنت داریوش (۴۹۹ ق م) استخدام ۲۴۵۴ کارگری که لوح گلی (PF ۱۵۳۲) دیوانی به خط عیلامی به آن اشاره دارد برای کار ساختمان پلکان شرقی بوده است. نگارهٔ مرکزی پلکان شرقی چهار پاگرد (هر جناح دو پاگرد) در زمان خشیارشا، که دیگر میلی به دیدن تصویر خود در مقام ولیعهدی نداشت (کخ، «از زبان...»، ۱۳۹؛ تیلیا، ۲۴۹؛ گیرشمن، ۲۰۷)، به کاخ خزانه منتقل شد (نک به تفصیل: تیلیا، ۲۰۷-۲۵۳). داریوش، در حالی که ولیعهدش را درکنار دارد، با دبّوسی بر دست راست و گل نیلوفری با دو غنچه در دست چپ، بر تخت جلوس کرده و پاهایش را روی کرسی مخصوص نهاده است. ولیعهد نیز گل نیلوفر در دست دارد. شاه و ولیعهد لباس مخصوص دربار هخامنشی بر تن دارند. جامه‌دار داریوش نیز با همین لباس پشت سر ولیعهد ایستاده است. پس از جامه دار اسلحه دار قرار گرفته که تیردان شاه را حمل می‌کند که سگک

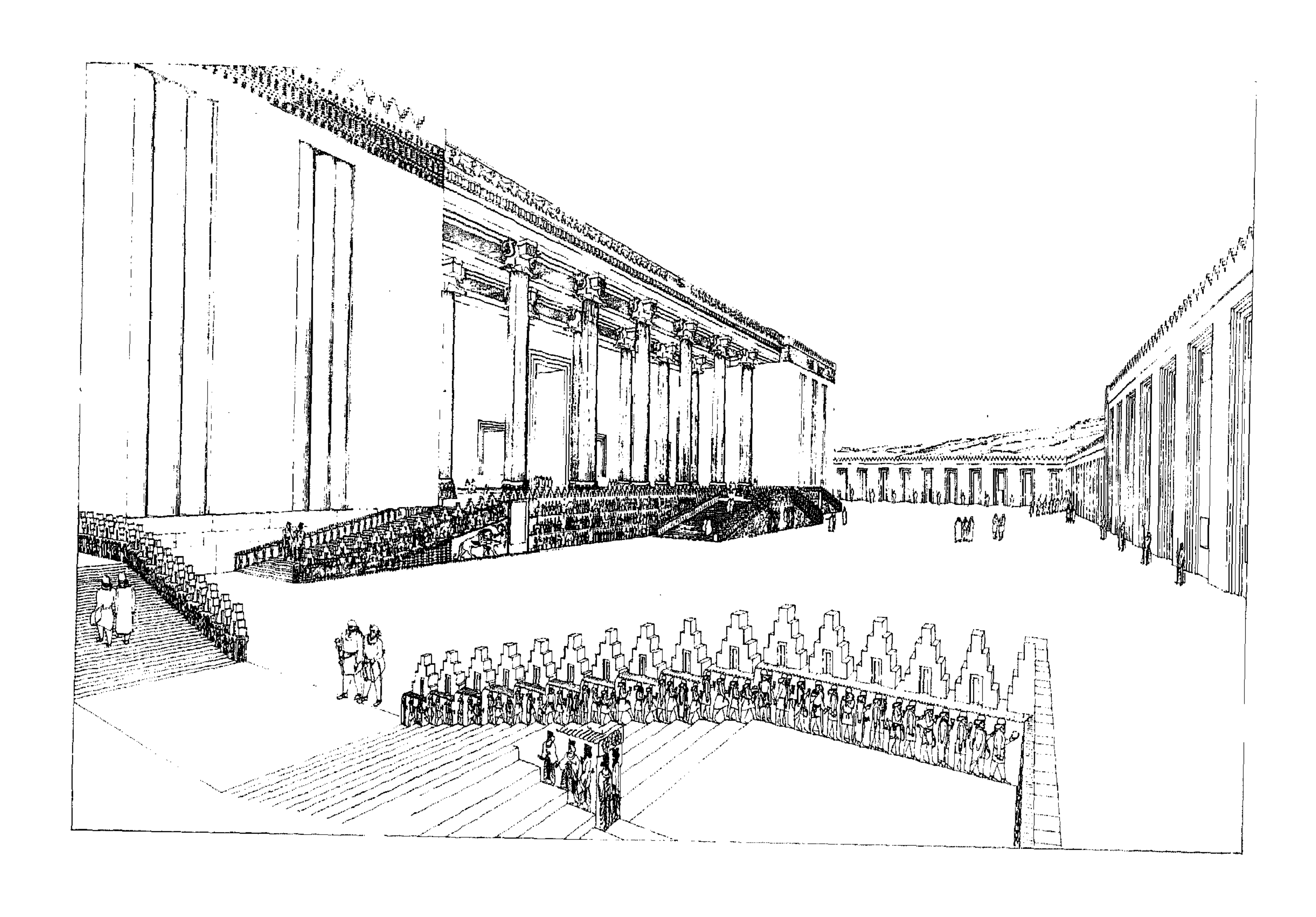


طرحی از نقش برجسته جنوبی کاخ خزانه، بارعام داریوش در مراسم نوروز. موزهٔ ایران باستان

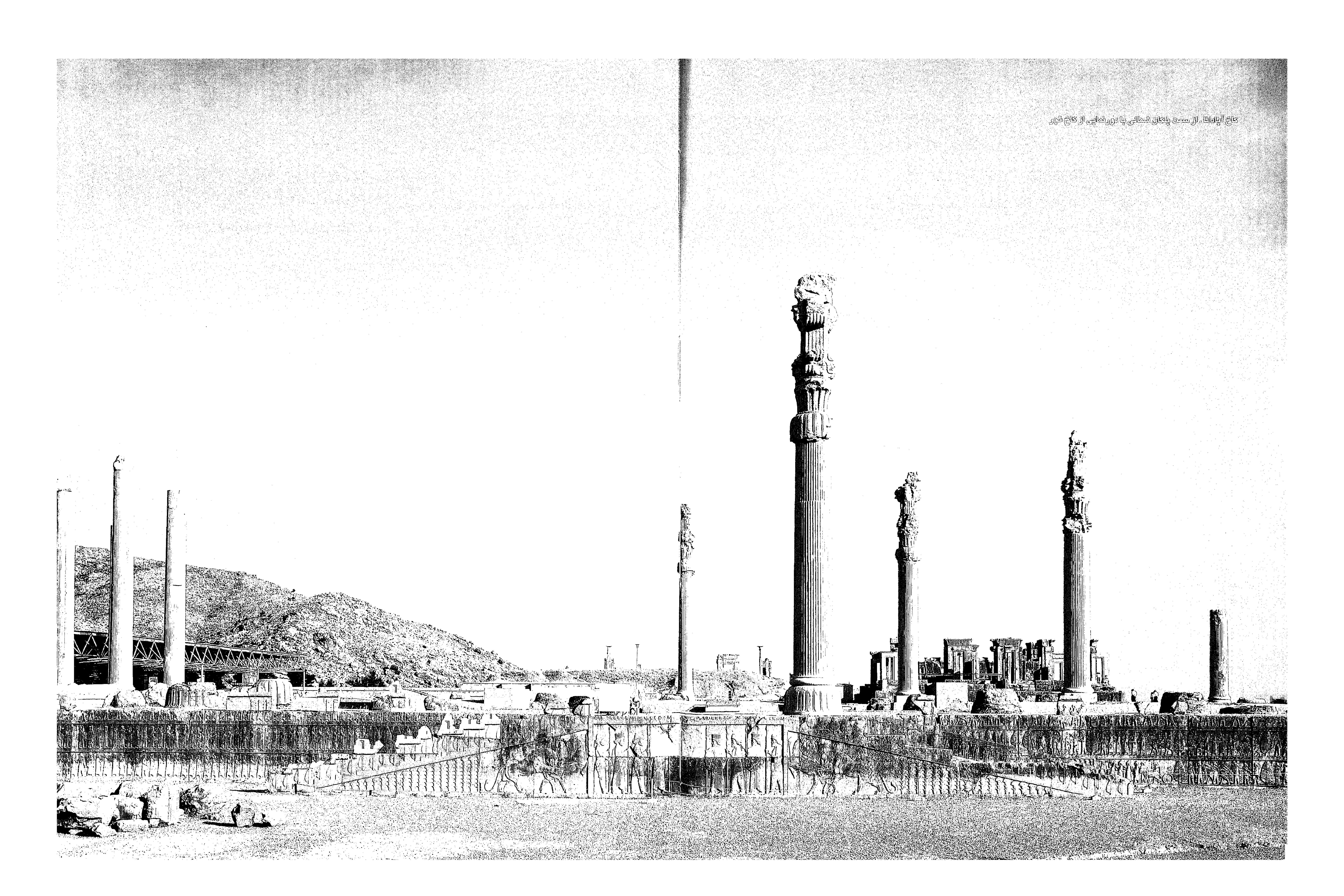
چرمینش به شکل پای حیوانی سم دار است. اسلحه دار علاوه بر تیردان «اکیناکه»، دشنهٔ کوتاه شاه را که غلافی زرین و مزین دارد بر کمر بسته و تبرزین اورا در دست دارد. تیغ تبرزین از دهان پرنده‌ای اردک مانند بیرون زده است. فرنکه، رئیس تشریفات در حالی که دستش را جلو دهان نگه داشته در حال کرنش است. دو عود سوز میان او و شاه فاصله انداخته است. همهٔ این افراد در زیر یک برآمدگی سایبان مانند پرکار، که در قسمت بالای نگاره ساخته شده قرار دارند. در این برآمدگی ردیفی از شیر به سوی نقش خورشید بالدار (اهورمزدا) در مرکز سایبان در حال حرکت‌اند. در هر سمت سایبان دو نگهبان نیزه دار ایستاده‌اند. در دست نگهبان سمت چپ سطلی به چشم می‌خورد که احتمالاً محتوای آن زغال مورد نیاز عودسوزهایی است که باید همواره افروخته باشند. جلوس شاه در مجلس پلکان آپادانا برای به حضور پذیرفتن هیئتهای نمایندگی همهٔ کشورهای زیر فرمانروایی است که با بهترین هدیه‌های سرزمین خود به تخت جمشید آمده‌اند.

نیمی از صحنهٔ پشت سر شاه، از میانهٔ پلکان به بعد، به سه قسمت تقسیم شده، که هر سه قسمت آن در اشغال گارد شاه است. ۴۳ نفر در ردیف بالا، ۲۸ نفر در ردیف وسط و ۲۱ نفر در ردیف پایین. اینان گارد معروف به «سیب بر» یا «اناربر»اند، چون نیزهٔ افراد گارد به اناری منتهی می‌شود (نک: کخ، «از زبان...»، ۶۷). در نیمهٔ بعد و پشت سرگارد، در قسمت بالای تقسیم بندی سه گانهٔ صحنه، خادمانی قرار دارند که در حال آماده باش دائمی، شاه را به هنگام بیرون رفتن از کاخ یا در سفر همراهی می‌کردند. سپس چهار فراش قرار گرفته‌اند که هرکدام فرش یا نمدزینی به زیر بغل و شلاقی در دست دارند. نفر چهارم صندلی سفری شاه را نیز بر دوش می‌کشد (نک: رَآف، ۲۹). در نقوش انتهایی دو ارابهٔ دو اسبه همراه با ارابه ران نقش شده است. ظاهراً یکی برای شاه و دیگری برای ولیعهد. پشت سر سربازان گارد ردیفهای وسط و پایین دو ردیف از نجبای پارسی و مادی هر ردیف ۳۲ نفر قرار گرفته‌اند.

نگارهٔ هیئتهای نمایندگی ملل تابع در سه ردیف مطبق بدنهٔ جنوبی پلکان را پوشانده که در صفی طولانی از سمت جنوب به شاه نزدیک می‌شوند. از ویژگیهای نگاره‌های آپادانا آزادگی حاکم بر جو صحنه‌ها است. چنین می‌نماید که مرکزیت امپراتوری بزرگ ایران آگاهانه می‌خواسته است با القاء آرامش، زیردستان خودرا بیاگاهاند که هم بر اوضاع مسلط است و هم مردم کشورهای تابع دلیلی برای هراسیدن از فرمانروای خود ندارند. در هنر آشوری صحنه‌هایی که در آنها اقوام مختلف خراج خودرا به شاه بر تخت نشسته تقدیم می‌کنند کم نیست، اما در آشور این نگاره‌ها همواره در ارتباط با جنگ و پیروزی‌اند و پیداست که خراج دهندگان اسیران و شکست خوردگان جنگ‌اند. در نگاره‌های آپادانا صحنهٔ نمایش اقوام مختلف شاهنشاهی از نوعی دیگر است (نک: کخ، «از زبان...»، ۱۲۰؛ گیرشمن، ۲۲۳). اگر این استنباط عمومی درست باشد که نمایندگان کشورها برای حضور و شرکت در جشن نوروز به پایتخت آمده‌اند، انتخاب چنین زمانی برای پذیرفتن زیردستان نیز جالب توجه است. به قول کخ (همانجا) در اینجا هیئتهای نمایندگی با شادی و آزادی پیش می‌روند و نشانی از مغلوبیت و اجبار به چشم نمی‌خورد. [illegible]گان در مقام مردان آزاد حتی اسلحهٔ خودرا همراه دارند. حتی شیر ماده‌ای که عیلامی‌ها هدیه آورده‌اند بیرون از قفس است و سرش را برگردانده و با نگرانی به بچه‌هایش نگاه می‌کند. شاید تکیه بر این نگرانی نیز به خاطر آفریدن «فضای گرم» و ایجاد و القاء صمیمیت صورت گرفته باشد. پرداخت صحنهٔ نگاره کاملاً نو است. نمایندگان ملل به صورت مهمان تصویر شده‌اند و آرایش مجلس حجاری حکایت از برنامه‌ای کاملاً سنجیده دارد. اهمیت با توجه به طرز



بازسازی نمای پلکان شرقی آپادانا از سمت دیوار غربی کاخ صد ستون، روبرو تالار شورا

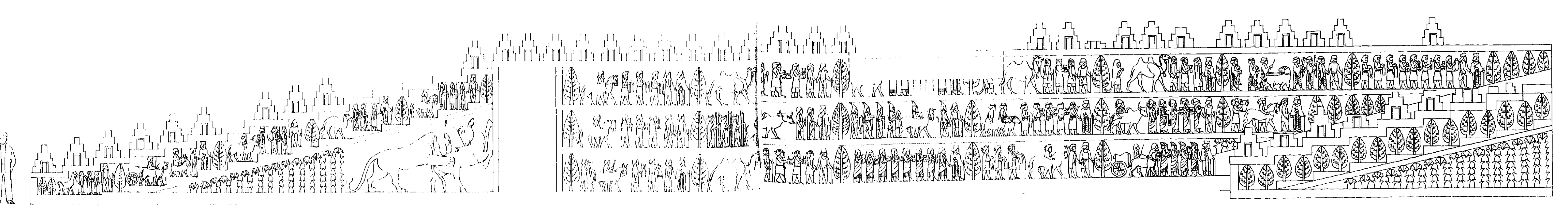


کاخ آپادانا، از سمت پلکان شمالی با دورنمایی از کاخ تچر

ایستادن نجبای دربار هخامنشی، که بعضی دست یکدیگر را گرفته و دست روی شانهٔ نفر پهلوی خود گذاشته و یا به عقب برگشته و با نفر بعدی مشغول صحبت است، می‌نویسد (ص ۸۳) همهٔ این حالات حکایت از محیطی دوستانه و رفاقت می‌کنند. البته ضرورت کاستن از یکنواختی نقوش هم می‌تواند سبب تغییر در حالت ایستادن باشد (نک: کخ، «از زبان...»، ۱۲۲). در چنین صورتی هم جالب توجه است که دگرگونی با خلق آرامش صورت گرفته است. هر مدعوی که از پلکان بالا می‌رود ناگزیر از برابر صف همهٔ خلقهای شاهنشاهی و در انتها از مقابل نگارهٔ شاه، که در مرکز پلکان جلوس کرده است، می‌گذرد و در عین حال احساس مدعو این است که خود یکی از افرادی است که حامل هدیه برای شاه‌اند.

از سال ۱۹۳۲ م که هرتسفلد پلکان شرقی آپادانا را از آوار خاک آزاد کرد، دربارهٔ بازشناسی و نام هیئتهای نمایندگی برداشتهای فراوان و متفاوتی شده و هنوز هم گاهی در مواردی تردیدهایی به چشم می‌خورد. نگاره‌ها و نبشته‌های آرامگاه داریوش و آرامگاه منسوب به اردشیر سوم در کوه رحمت مشرف بر تخت جمشید در امر بازشناسی کمک مؤثری بوده‌اند. در این دو محل، بر خلاف نگارهٔ هیئتهای نمایندگی در تخت جمشید که نبشته‌ای به همراه ندارند، ملیت صاحب نگاره‌ها نیز در کنار نگاره آورده شده است.

از ۲۳ هیئت، ۱۸ هیئت بر روی نمای اصلی و ۵ هیئت دیگر روی سراشیبی پلکانهای جنوبی نقر شده‌اند. صف هیئتهای نمایندگی در پلکان شرقی آپادانا با مادیها I و عیلامیها II در ردیف بالا آغاز می‌شود که کوزه‌ای با چند جام، دشنه، بازوبند و لباس همراه آورده‌اند. راهنمای هر هیئت، یک در میان، افسری پارسی و یا مادی است و کوشش شده است تا همهٔ نمایندگان با لباس و سلاح محلی خود و همچنین با هدایایی که همراه آورده‌اند به تصویر کشیده شوند. به این ترتیب هنوز هم بیننده می‌تواند در زمانی کوتاه با خصوصیات ۲۳ سرزمین عصر هخامنشیان آشنا شود و همین ویژگی بر غنا و اعتبار آپادانا می‌افزاید. درخت سروی که هیئتهای نمایندگی را از یکدیگر جدا کرده ضمن القاء نظم به کل مجلس حالتی آرام و بی دغدغه بخشیده است.



نگارهٔ جنوبی پلکان شرقی کاخ آپادانا . طرحی عمومی از صف نمایندگان ملل

پس از مادیها دیگر نمایندگانی که هدیه آورده‌اند، با تکیهٔ بیشتری به گزارش مفصل هینتس («یافته‌ها...»، ۱۱۳-۹۵) که با ملاحظهٔ مهمترین برداشتها و پیشنهادهای ایران شناسان و باستان شناسان نظری مقبول‌تر داده است، عبارتند از: II: عیلامیان با کمان، شمشیر، یک شیر ماده با دو نوزاد؛ ارمنیان III با اسب و ظرف؛ پارتیان IV با چند جام، اسب و پوست؛ بابلیان V با ظرفهایی از سیم و زر، پارچه و گاو ورزان؛ لیدیاییها VI با ظرف، بازوبند و گردونهٔ دو اسبه (نیز نک: بارنت، ۶۹-۶۸) رَخَجیان یا درنگیان (یا هراتیان نک: کخ، «مطالعات...»، ۹۶-۹۵) VII با ظرف، شتر و پوست؛ سوریان VIII با ظرف، پوست، پارچه و قوچ؛ کاپادوکیان IX با اسب و لباس؛ مصریان X با گاو نر و پارچه؛ سکاهای خود تیز XI با اسب، پارچه و لباس؛ ایونیان [یونانیان آسیای صغیر] XII با ظرف، پارچه و قوچ؛ باکتریان XIII با لباس و شتر؛ گنداریان XIV با گاو ورزان، نیزه و سپر؛ هراتیان XV با ظرف و شتر؛ اسگردیان XVI با لباس و اسب؛ سغدیان XVII با دشنه، بازوبند، تبرزین و اسب؛ هندیان XVIII با گرد طلا، الاغ و تبرزین، اسکودریان یا تراکیه‌ایها XIX با نیزه، سپر و اسب؛ تازیان XX با پارچه و شتر دوکوهانه نیز (نک: کخ، «مطالعات...»، ۱۰۳) هیرکانیها[؟] XXI با نیزه، سپر و گاو؛ لیبیاییان XXII با گاو و گردونهٔ دو اسبه و حبشیان XXIII با ظرف، عاج و زرافه (نیز نک: اشمیت ۸۴-۸۹؛ قس: واندنبرگ، ۳۳-۳۴؛ کالمایر، «ساختار...»، ۱۳۵-۱۲۵).

این نگاره‌ها برای مطالعه در آرایش و لباس خلقهای مختلف بخش بزرگی از جهان باستان نیز دارای اهمیت است. در نقر هیئتهای نمایندگی نیز، خلاف عادت عمومی که در فهرست کشورها همواره نظم معینی رعایت می‌شود، برای جلوگیری از یکنواختی و آفریدن تنوع، کوشش شده است حتی‌الامکان هیئتهای مشابه کنار هم قرار نگیرند. در هریک از دو مثلثی که در دو طرف هر پلکان قرار دارد، نگارهٔ شیری است که به گاوی حمله کرده است که به گمانی نقشی نجومی است (نک: اشمیت، ۸۲) و به قولی پیروزی نیروی نیکی بر نیروی بدی (گیرشمن، ۱۵۷). نکتهٔ جالب توجه در حجاریهای پلکان آپادانا، با وجود تنوع مطلب و فراوانی نقش، سادگی و بی پیرایگی و عدم افراط در ریزه کاریهای بدون پیامی خاص است. ویژگی ملموس پلکان آپادانا که که از نظر بافت و حجاری الگوی دیگر بناهای تخت

جمشید قرار گرفته، به رقم بهره گیری از همهٔ تجربیات هنری منطقه دربارهٔ حجاریهای آپادانا (نک: نیلندر، ۵۵-۴۹)، استقلال در عرضهٔ مفاهیم و شیوهٔ القاء است. به عبارت دیگر با اینکه در همهٔ زمینه‌های هنری از جهان باستان و به ویژه هنر آشور تقلید شده، در همهٔ زاده‌های هنری مهر مشخص هنر هخامنشی به وضوح به چشم می‌خورد. در نظر ایرانیها حجاریهای آشور، با تصنعی عاری از ذوق، فاقد وقار بود. آنان افراط در ریزه کاری در جزئیات را مخصوصاً در سطوح پایین و مقابل چشم بیجا و زننده می‌شمردند. از همین روی هنرمندان ایرانی و یا در خدمت ایرانی در بخشهای پایین کار، تا ارتفاع قامت انسان، تا می‌توانستند ساده عمل می‌کردند و ظرایف هنری را در قسمتهای بالای بنا، مثلاً سرستونها، به کار می‌بستند (نک: گدار، ۱۴۶).

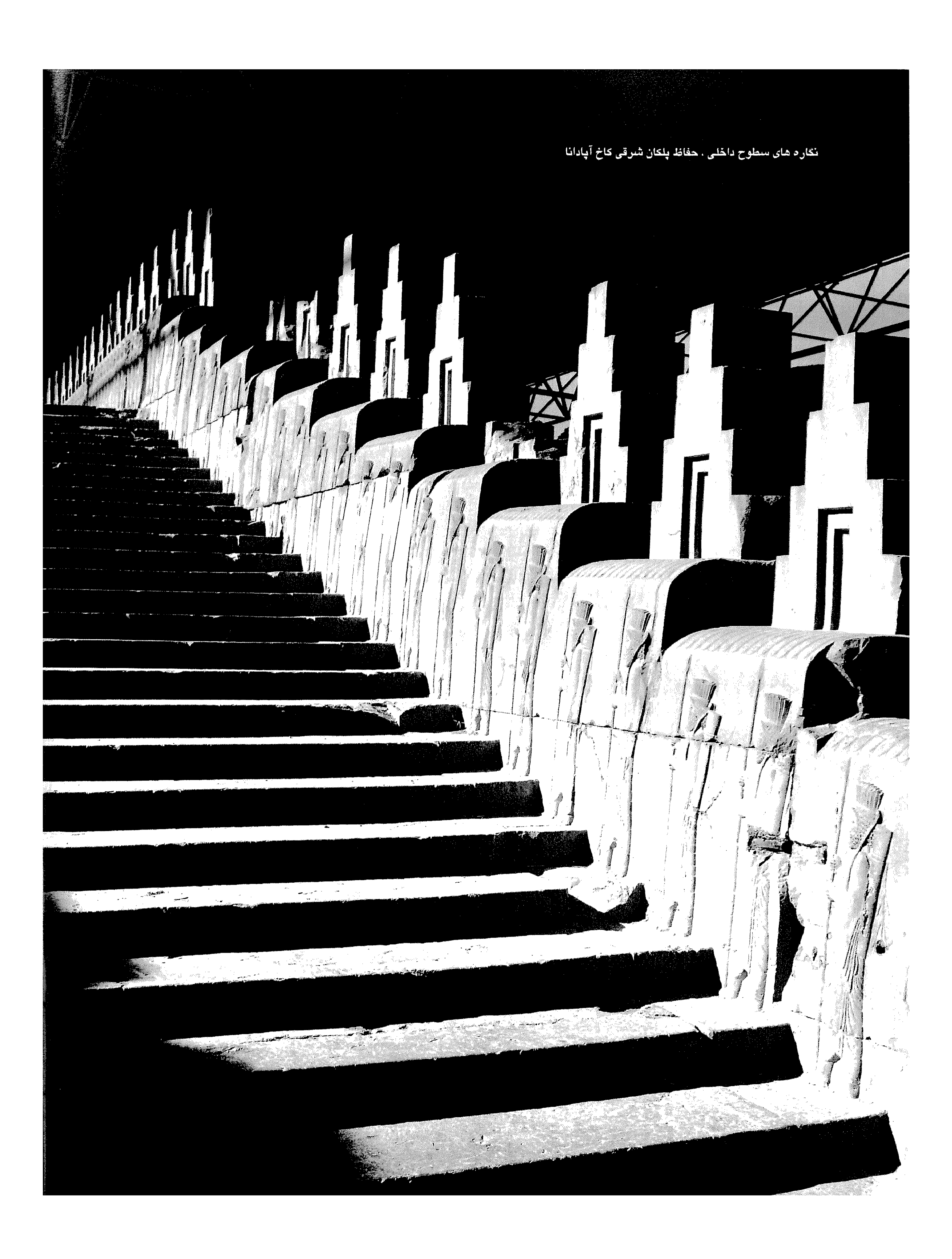
نگاره‌های پلکان شمالی، که به خاطر آزاد بودن به شدت آسیب دیده‌اند، تقریباً همان نگاره‌های پلکان شرقی‌اند، اما به صورت عکس پلکان شرقی. یعنی به صورت عکسی در آینه.
در ادامهٔ کار آپادانا در زمان خشیارشا در پلکان شمالی نوعی مسامحه به چشم می‌خورد؛ به طوری که حتی در جاهایی برخی از نقشها ناتمام رها شده‌اند. ظاهراً نخست با کار در این جبهه با نگاره‌های مهم هیئتهای نمایندگی آغاز شده است و سپس نگارهٔ یکنواخت افراد گارد به هنرمندانی نه چندان ماهر سپرده شده است (نک: کخ، «دربارهٔ...»، ۱۵۳). در حقیقت با انتقال ورودی اصلی صفهٔ تخت جمشید به غرب صفه نمای آپادانا برای تازه وارد کاملاً دگرگون می‌شود. حالا نخست باید از پلکان عریض و طویل صفه بالا رفت و پیش از هر بنایی با دروازهٔ با شکوه ملل رو در روی شد. سپس باید برای رسیدن به آپادانا به سمت راست صفه رفت و به پلکان و ایوان جدید شمالی به جای منظر اصلی رسید.
سه ایوان مشابه در شمال، شرق و غرب، جوانب تالار آپادانا را در میان گرفته‌اند و چهار برج گوشه‌های آپادانا دو جناح این ایوانهارا تشکیل می‌دهند. سقف هر ایوان بر فراز ۱۲ ستون سنگی در دو ردیف استوار بوده است. ستونها در امتداد ستونهای تالار اصلی قرار گرفته و فاصلهٔ میان ستونها به طور یکنواخت ۸/۶۵ متر است. از ۳۶ ستون ایوانها تنها ۱۰ ستون بر جای مانده؛ ۵ عدد در ایوان غربی و ۵ ستون دیگر در ایوان شمالی. با اینکه ایوان شمالی به خاطر داشتن دو درگاه به تالار، ظاهراً ایوان ورودی اصلی است (نک: اشمیت، ۷۹)، ایوان شرقی به سبب پلکان با شکوهش از اعتبار خاصی برخوردار است.
در این ایوان به دو ردیف از ستونهای پر آرایش تقریباً ۲۰ متری برمی‌خوریم که باریک و شیاردار بر ستونپایه‌هایی نسبتاً بلند استوارند. ارتفاع ستونهای ایوانها با ستونهای تالار یکسان است. وزن تقریبی هر ستون حدود ۸۵ تن است (نک: کرفتر، «تخت جمشید...»، ۱۳۶). اندام زنگوله‌ای پایه‌ها با گلبرگهای بزرگ و بسته و معلق نیلوفر و نَخلبرگ برافراشته تزیین شده‌اند. ستونپایه‌های ایوان غربی در مقایسه با ستونپایه‌های ایوان شرقی، مانند سرستونها، به مراتب ساده‌تر است و ستونپایه‌های ایوان شمالی از نظر هنری نازلتر از دو ایوان دیگر به نظر می‌آیند (نک: کخ، «دربارهٔ...»، ۱۵۲-۱۵۳). در ایوان شرقی هر سرستون صورت دو شیر افسانه‌ایِ به هم پیوسته دارد که هر کدام به جهت عکس دیگری نگاه می‌کند. این سرستونها منحصر به این ایوان‌اند. سر ستونهای ایوان غربی شکل سادهٔ سر گاو داشته‌اند. بر سر ستونهای ایوان تیرکهای چوبی بزرگی سوار بود. روی سر ستونها به کسی بود که به ساختمان نزدیک می‌شد.

دو سر تیرک از آخرین سرستون بیرون می‌زد و چنان بود که سوار بر گردهٔ حیوانات است. بر روی این تیرک، تیرک دومی قرار داشت که کمی پهن‌تر بود. این شیوه از سقف سازی را در آرامگاههای شاهان هخامنشی باز می‌یابیم (نک: کخ، «از زبان...»، ۸۲). سر تیرکها با کنده کاریهای رنگ آمیزی شده و یا پوشش فلزی تزیین می‌شدند. در حالی که فاصلهٔ ستونها ۸/۶۵ متر بود هر تیرک می‌توانست تا ۲۰ متر طول داشته باشد، که از تنهٔ درختان سدر لبنان تأمین می‌شد (کخ، «از زبان...»، DSf؛۸۳؛ کنت ۱۴۳). در حفاریهای تخت جمشید زغال سدر نیز به دست آمده است. روی این تیرکها حمال باید تیرکهای باریک و یا تخته در جهت طول سقف انداخته باشند. این تخته‌ها از لبه و فراز سر حیوانات سرستونها می‌گذشتند و چنان کنار هم چیده می‌شدند تا سقف را کاملاً بپوشانند. تخته‌ها از زیر و در فاصله تیرکها با رنگهای گوناگون کنده کاری و شاید هم با سنگهای قیمتی و نیمه قیمتی تزیین می‌شدند.

کف ایوان شرقی که دارای پوشش سبز خاکستری رنگ بوده، مخصوصاً در بخش غربی ایوان به خوبی محفوظ مانده است. در بخش عمدهٔ کف ایوان آثار حریق بزرگ دیده می‌شود. از قرائن پیداست که کف اصلی دارای دو اندود بوده است. از ملاط به دست آمده بر می‌آید که در ملاط میان آجرها قیر به کار رفته است.

ورودی اصلی تالار در جبههٔ شرقی ۵/۲۵ متر عرض داشت و چون ضخامت دیوار نیز به همین میزان بود مدخل تالار مساحتی قریب به ۲۸ متر داشت. ساخت آستانه‌ای یکپارچه برای فضایی به این بزرگی میسر نبوده و به همین دلیل سنگهای چهارگوش قطور را کنار هم با لایه‌ای از قیر به کف زمین چسبانده بودند. این سنگها با نگاره‌ای کاملاً صاف با گلمیخهای گلسرخی تزیین شده‌اند (کخ، «از زبان...»، ۸۹). از بسیار ناچیز بودن ساییدگی سنگهای آستانه بر می‌آید که رفت و آمد به آپادانا بسیار کم بوده است. مدخلها درهای چوبی بزرگ دو لته‌ای داشته‌اند که روزگاری با برنز مطلا تزیین شده بودند. همهٔ این درها در حریق بزرگ سوخته‌اند (کخ، همانجا، قس: کرفتر، «با هرتسفلد...»، ۱۹) و ممکن است دو تکه از یک نوار برنزی تزیین شده با گلمیخ نیلوفری که در آپادانا به دست آمده، متعلق به این درها بوده باشد. درها روی پاشنه‌های سنگی منقش به تاجی از برگهای گوناکون و پیکانهای نک تیز سوار بود. قطر حفرهٔ فلزی پاشنه‌ها ۲۱/۵ سانتیمتر بود. از شکاف وسط تخته سنگ آستانهٔ درگاه شرقی برمی‌آید که لتهای درها به کمک این شکاف قفل می‌شده‌اند. برای چفت و قفل لتهای چوبی، درها به برنزکاری مطلاکه با میخهای کوچک زیادی سوار می‌شد، مزین بود. گلمیخها به شکل غنچه‌های کوچک ساخته می‌شدند. شاید بتوان تزیینات درهای آپادانا را مانند تزیینات سایبان شاهی، با شیرهای در حال حرکت و نقش سمبل اهورمزدا به تصور در آورد.

هر ضلع تالار با شکوه آپادانا ۶۰/۵۰ متر طول دارد و دیوارهای چهار طرف نیز به قطر ۵/۳۲ متر از خشت خام بود. ابعاد خشتها ۳۳ در ۳۳ در ۱۳ سانتیمتر بود. لااقل بخشهایی از این دیوارها با آجرهای لعابدار الوان تزیین شده بود. تکه‌هایی از این آجرها با نقشهای تزیینی و نبشته، ضمن حفاری تخت جمشید به دست آمده است. تقریباً با اطمینان می‌توان گفت که از این آجرها در چهارگوشهٔ بنا استفاده شده است. می‌توان تصور کرد که بر دیوارهای بیرونی محفوظ از باد و باران و بر دیوارهای داخلی، نقاشیهای سرزنده‌ای وجود داشته است. متأسفانه به خاطر آتش سوزی بزرگ از تزیینات آپادانا چیزی برجای نمانده است. ضلع شمالی با دو درگاه بزرگ به ایوان شمالی و ضلع جنوبی با دو درگاه بزرگ



نگاره های سطوح داخلی . حفاظ پلکان شرقی کاخ آپادانا

دیگر به اتاقهای انبار جنوبی و راههای خروجی این اتاقها گشوده می‌شد. به هر یک از ایوانهای شرقی و غربی نیز یک در بزرگ گشوده می‌شد. (اشمیت ص ۷۸)، با توجه به وجود پنجره‌ها و طاقچه‌های سنگی در سایر کاخهای تخت جمشید، می‌توان تصور کرد که ۵ پنجره در دیوار شمالی و ۶ پنجره در هر یک از دیوارهای شرقی و غربی و ۵ طاقچه در دیوار جنوبی تالار آپادانا وجود داشته است.

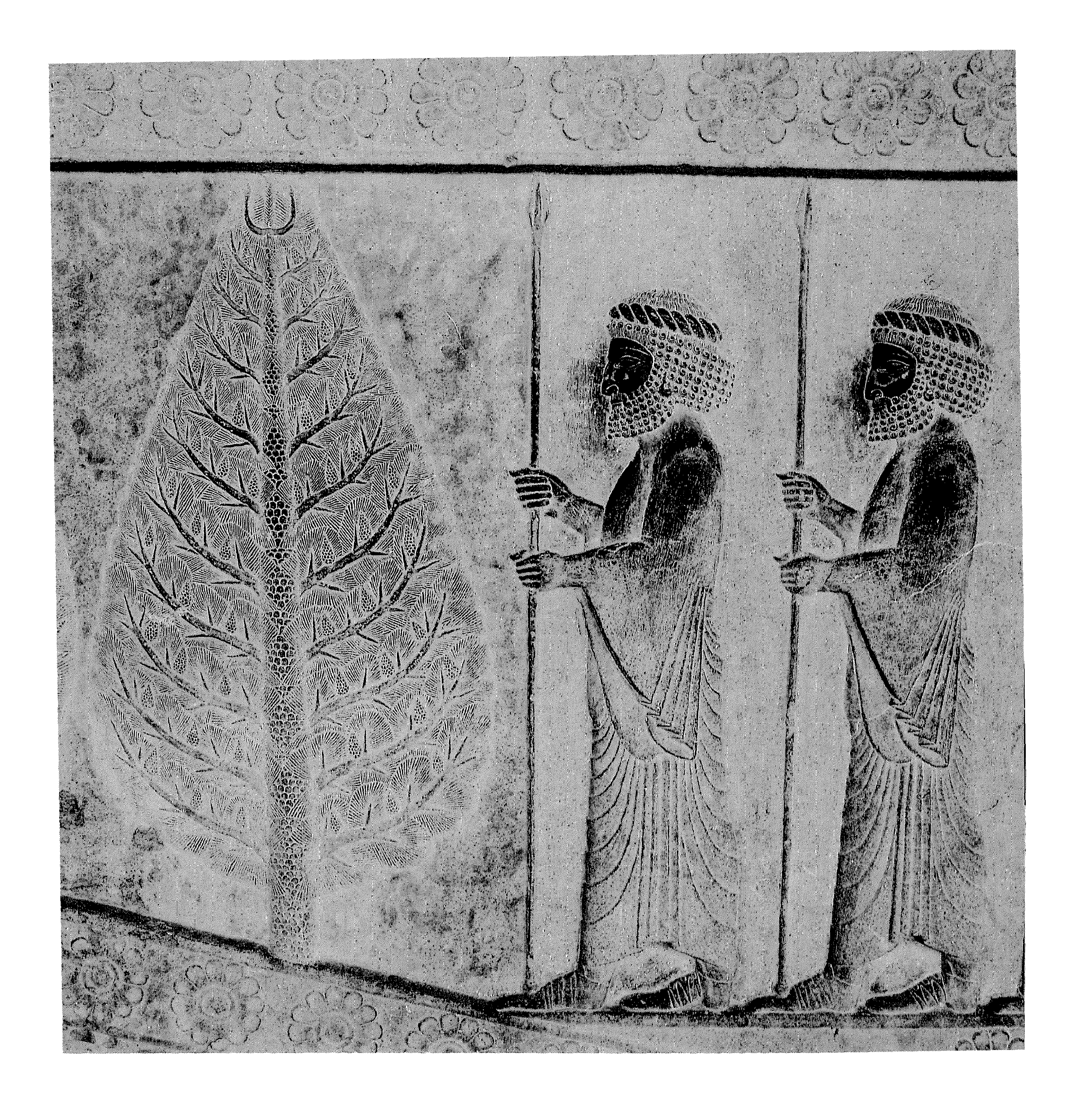
در هر ضلع ۶ ردیف ستون سنگ آهکی سفید سقف را نگه می‌داشت. از ۳۶ ستون این تالار امروز فقط ۳ ستون برجای مانده است. خلاف ایوانها ستونپایه‌های تالار به صورت مکعبی دو طبقه ساخته شده بود. سر ستونها، مانند ایوان غربی، به شکل سرگاو بود. سر ستونها فرمی مرکب داشت و در واقع از دو سرستون رو هم چیده تشکیل می‌شد. سر ستون زیرین تاجی بود از برگهای افشان با شکوفه‌های بالا رونده و سر ستون زبرین دو ردیف نقش حلزونی یا طوماری دوبل داشت. برخلاف ستونهای پاسارگاد، ستونهای آپادانا ۴۸ شیاره بودند و حتی یکی از ستونهای ایوان شرقی ۵۲ شیار داشت (کخ، «از زبان...»، ۸۷) که تقارنش با ۵۲ هفتهٔ سال جالب توجه است. برای ساختن ستونها نخست قطعات سنگ خام را روی هم می‌چیدند. ایستایی سنگها قائم به خود بود. برای قطعهٔ زیر بزرگترین سنگ را انتخاب می‌کردند. یکی از قطعات زیرین در آپادانا ۸ متر طول و ۴۵ تن وزن دارد. با سه قطعه سنگ ممکن بود به ارتفاعی برابر با ۱۵/۶۵ متر دست یافت. ارتفاع هر ستون آپادانا با پایه و سر ستون و ستونپایه نزدیک به ۲۰ متر است. سنگتراشان پس از بر روی هم قرار دادن سنگهای خام بدنه سنگ را گرد می‌کردند و سپس کار شیار اندازی انجام می‌گرفت. سر ستونها به خاطر ظریف کاری پرکار، جداگانه آماده و سوار می‌شد (کخ، «از زبان...»، ۸۸). از نشانه‌هایی که بر جای مانده است می‌دانیم که ستونها با رنگهای تند رنگ آمیزی شده بودند. چشم، زبان و بینی گاوها و شیرهای افسانه‌ای رنگ سرخ داشته‌اند. قسمتهایی از نگاره‌ها، مانند موی سر و ریش، از سنگ لاجورد نشانده بر سنگ اصلی نگاره بود. ظاهراً سم و پنجهٔ حیوانات پوششی از طلا داشت.

قطعاتی از مبل در اتاقهای جناح جنوبی آپادانا به دست آمده که هر چند متأسفانه جز چفت و بست و میخهای طلائی بقیهٔ آن به وسیلهٔ آتش بلعیده شده ولی همین بقایا به وضوح نشان می‌دهند که تالار آپادانا با مبلمانی کامل از صندلیها و میزهای کوچک برای مهمانیهای بزرگ آذین شده بوده است.

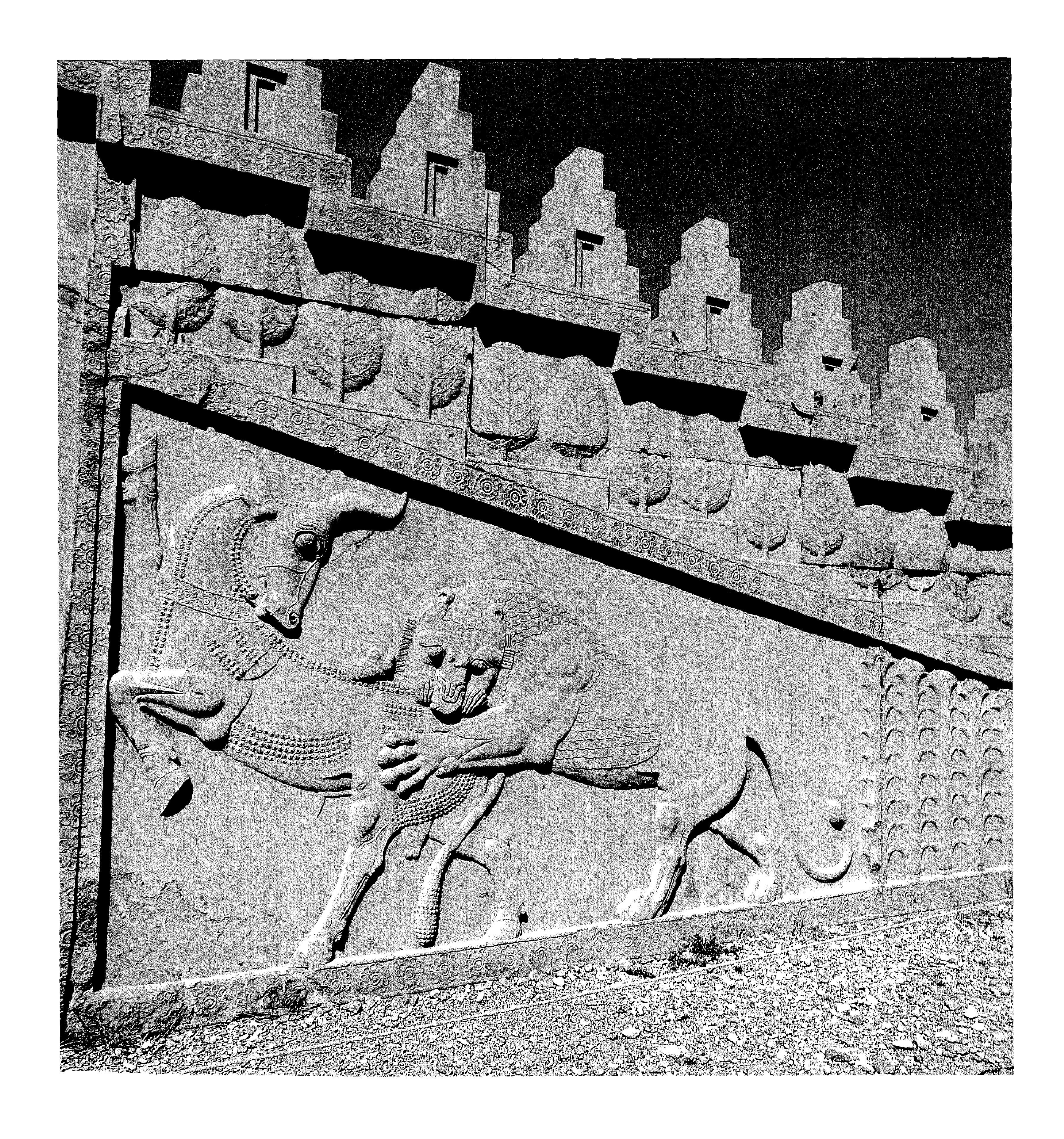
یکی از جالب‌ترین نکات آثار هنری تخت جمشید و به ویژه آپادانا نشانه‌ها و یا به عبارتی امضاهای هنرمندان و یا گروههای هنری است.

هر هنرمند یا گروه هنری نشان خاص خود را دارد که پس از پایان کار در زمینهٔ اثر نقر شده است. وجود این نشانه‌های در نوع خود بی‌نظیر، ضمن اینکه هنرمندان تک تک نگاره‌ها را شناسانده و طبقه بندی آنها را ممکن می‌سازد و امکان تخمین طول مدت کار را فراهم می‌آورد، حکایت از نظم و علاقمندی آگاهانهٔ عصر هخامنشیان به آثار هنری و هنرمندان دارد. ظاهراً به خاطر ساختار خط میخی که برای نوشتن یک نام فضای زیادی لازم دارد، نقر نشانه بهترین راه حل ممکن تشخیص داده شده است. البته به این امر نیز می‌توان توجه داشت که احتمالاً آموختن و نوشتن خط میخی زیاد آسان نبوده است. (روآف ۱۶۴-۱۶۰) همهٔ نشانه‌ها و آثاری را که این نشانه‌ها در کنارشان آمده است به صورت جدولی تنظیم می‌شده است.

نمای عمومی کاخ آپادانا، از سمت پلکان



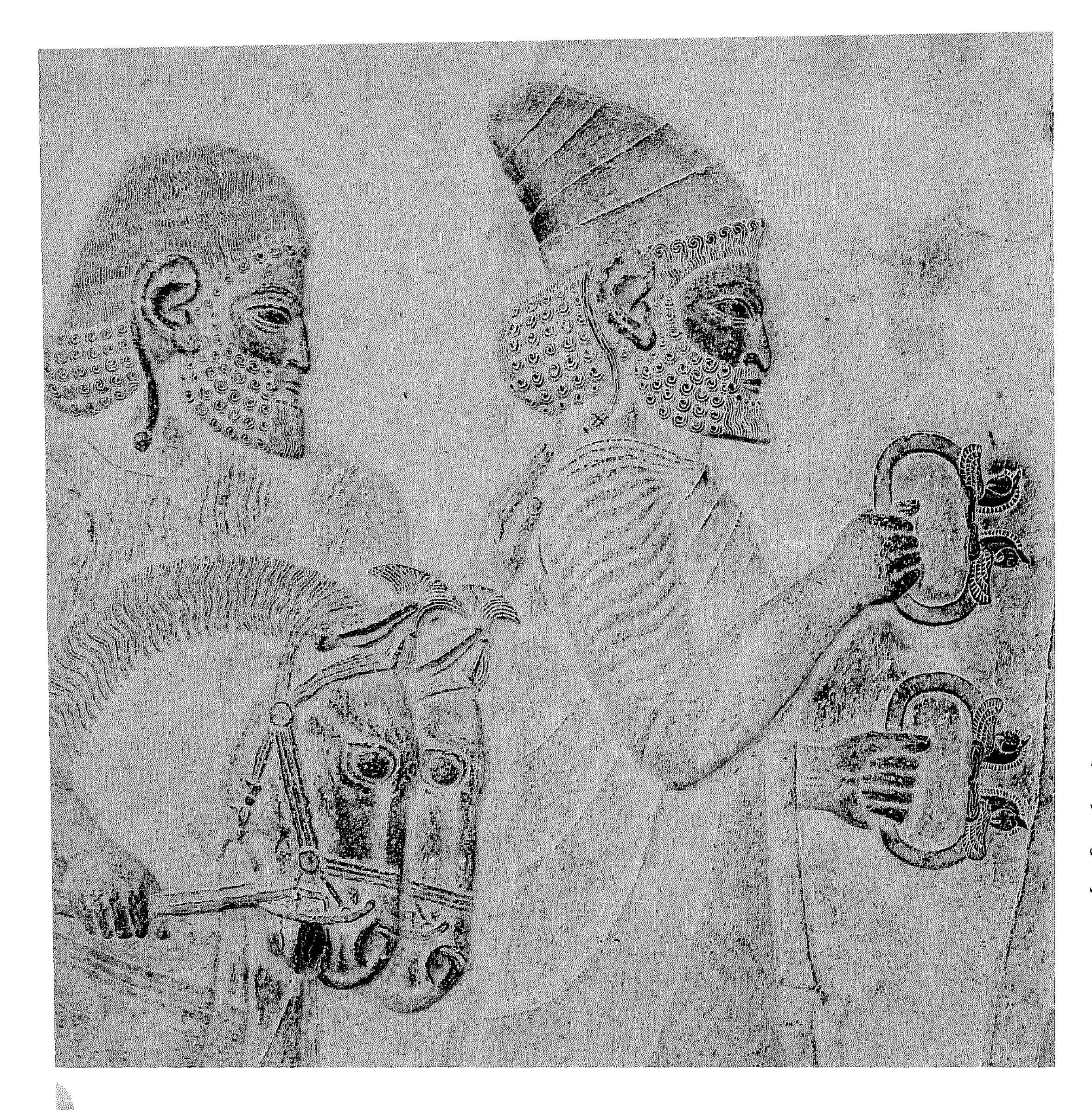
ضلع شمالی پلکان شرقی آپادانا . نگهبانان شوشی



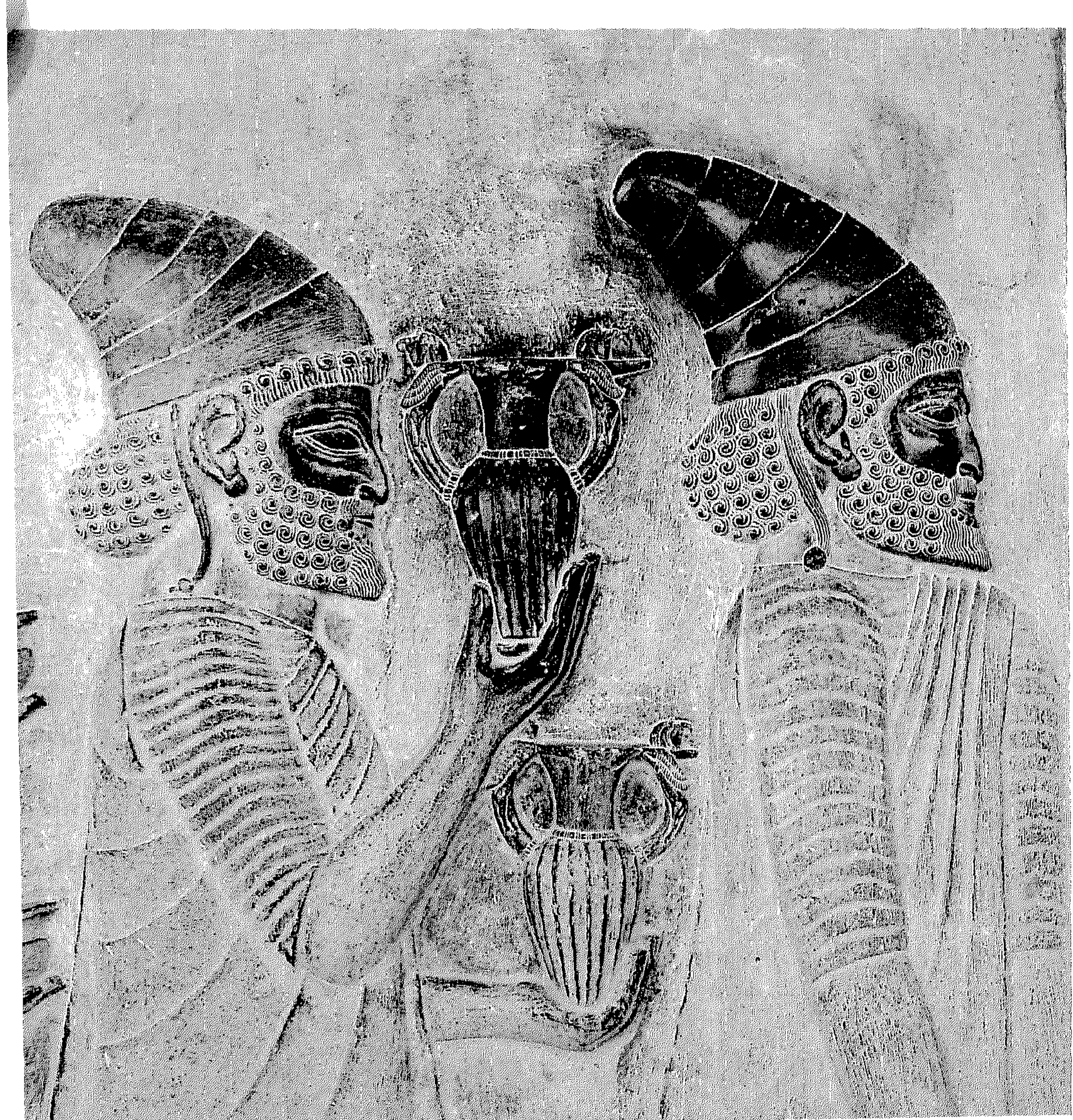
ضلع شمالی پلکان شرقی آپادانا .درشیب حفاظ پلکان، پیروزی نیروی نیکی برنیروی شربصورت
غلبه شیر بر حیوان افسانه ای آمده است



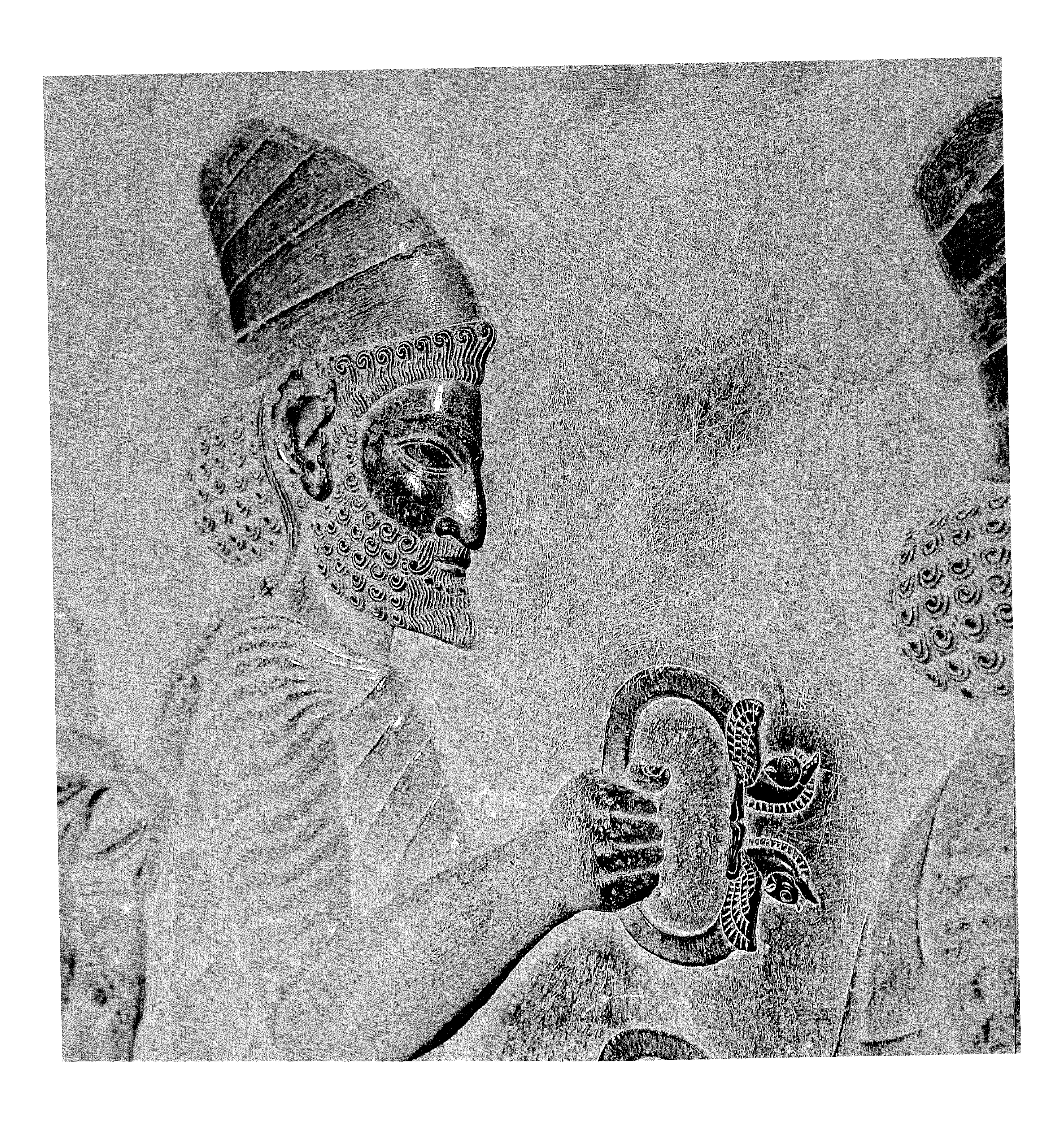
نگاره جنوبی پلکان شرقی کاخ آپادانا . صف خراجگزاران از بالا : هیئت نمایندگی پارتی ها (یا هراتی ها)، بابلی ها و لیدیایی ها



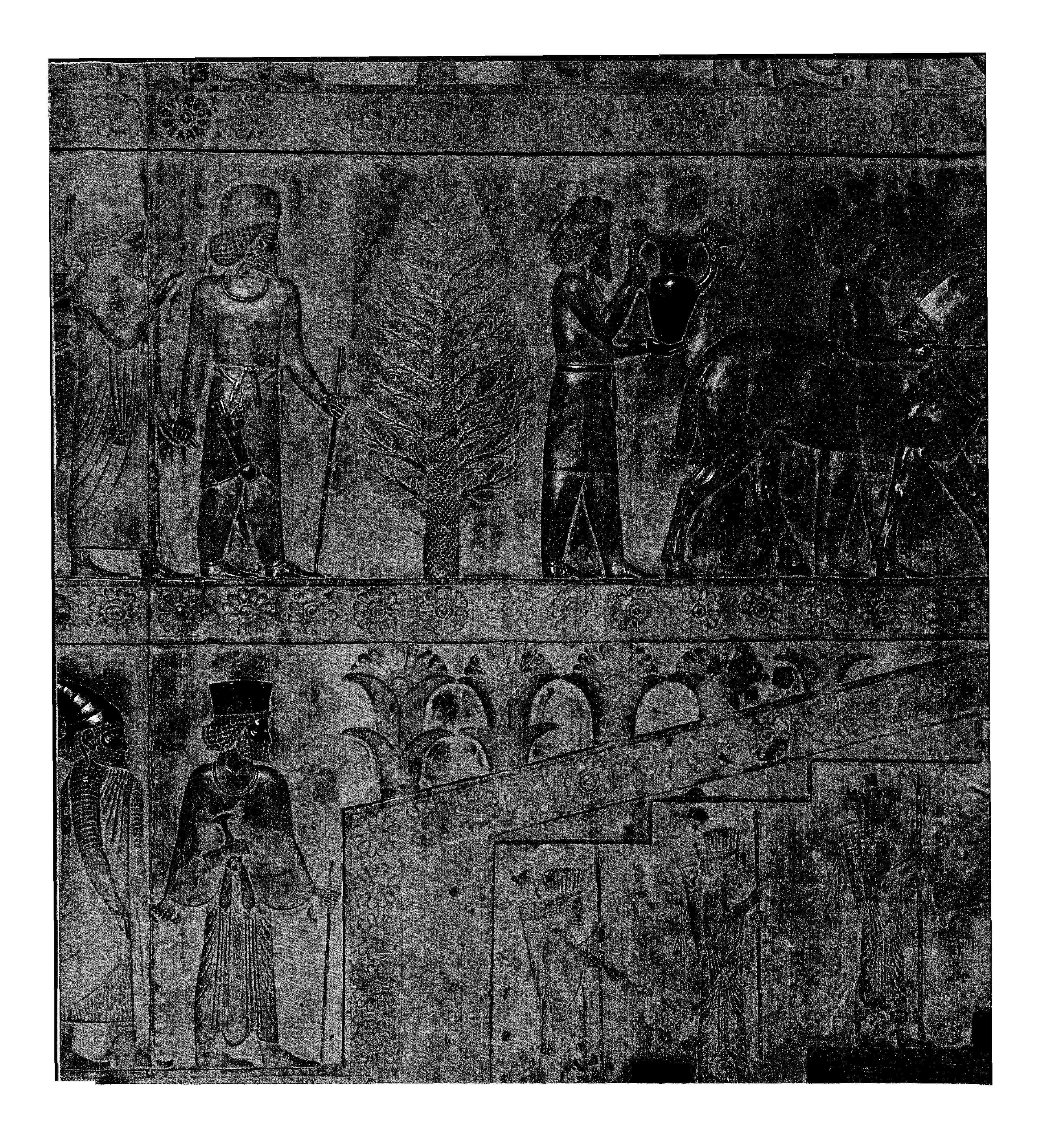
جـزئیات نـگارهٔ جنوبـی پـلکان شـرقی .
نمایندگان لیدیایی به‌عنوان ملت‌ثروتمند
غرب امپراتوری بازوبند طلا، کوزه هایی
از طلا ونقره و ارابه‌ای را هدیه می‌آورند



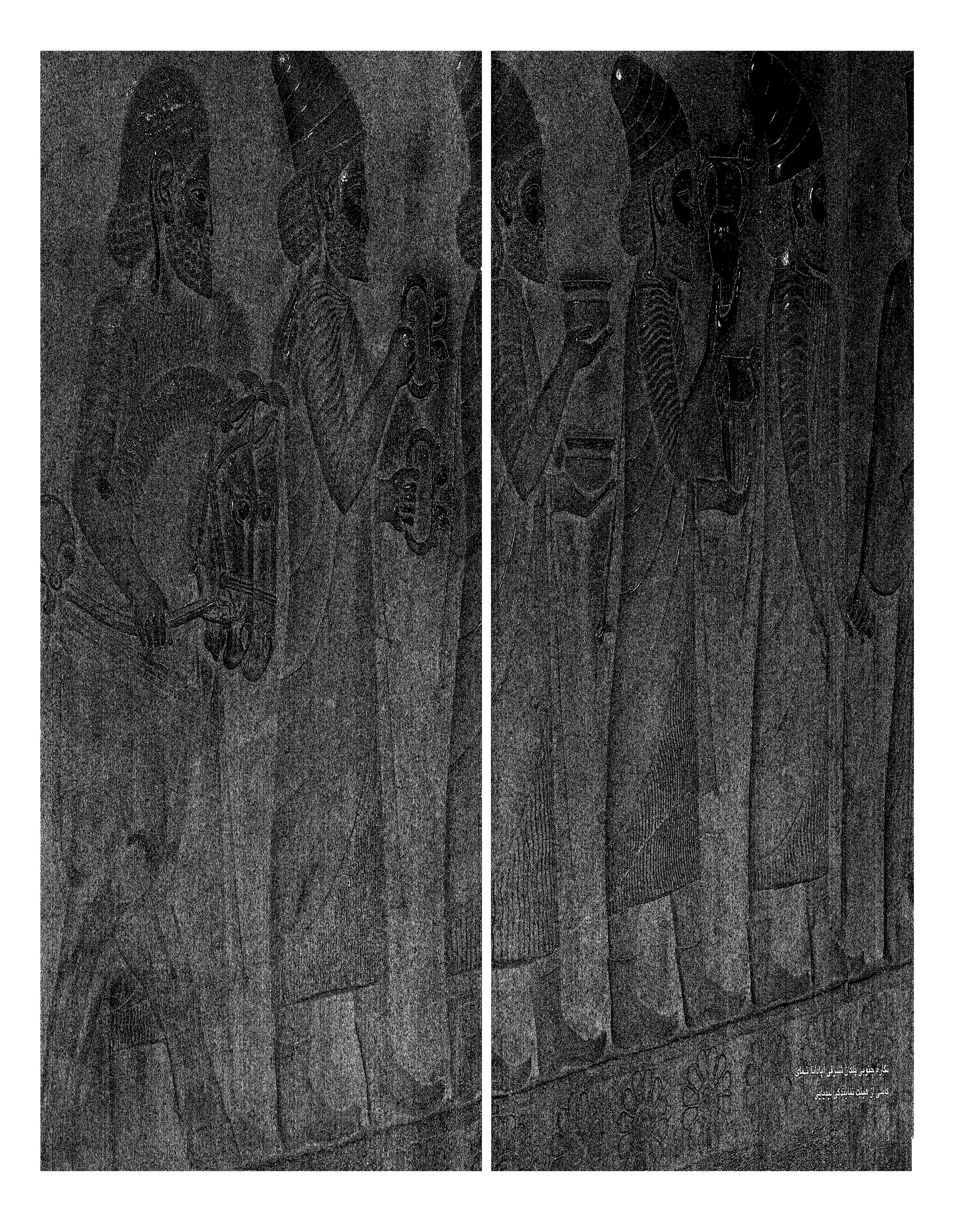
نمایندگان لیدیایی



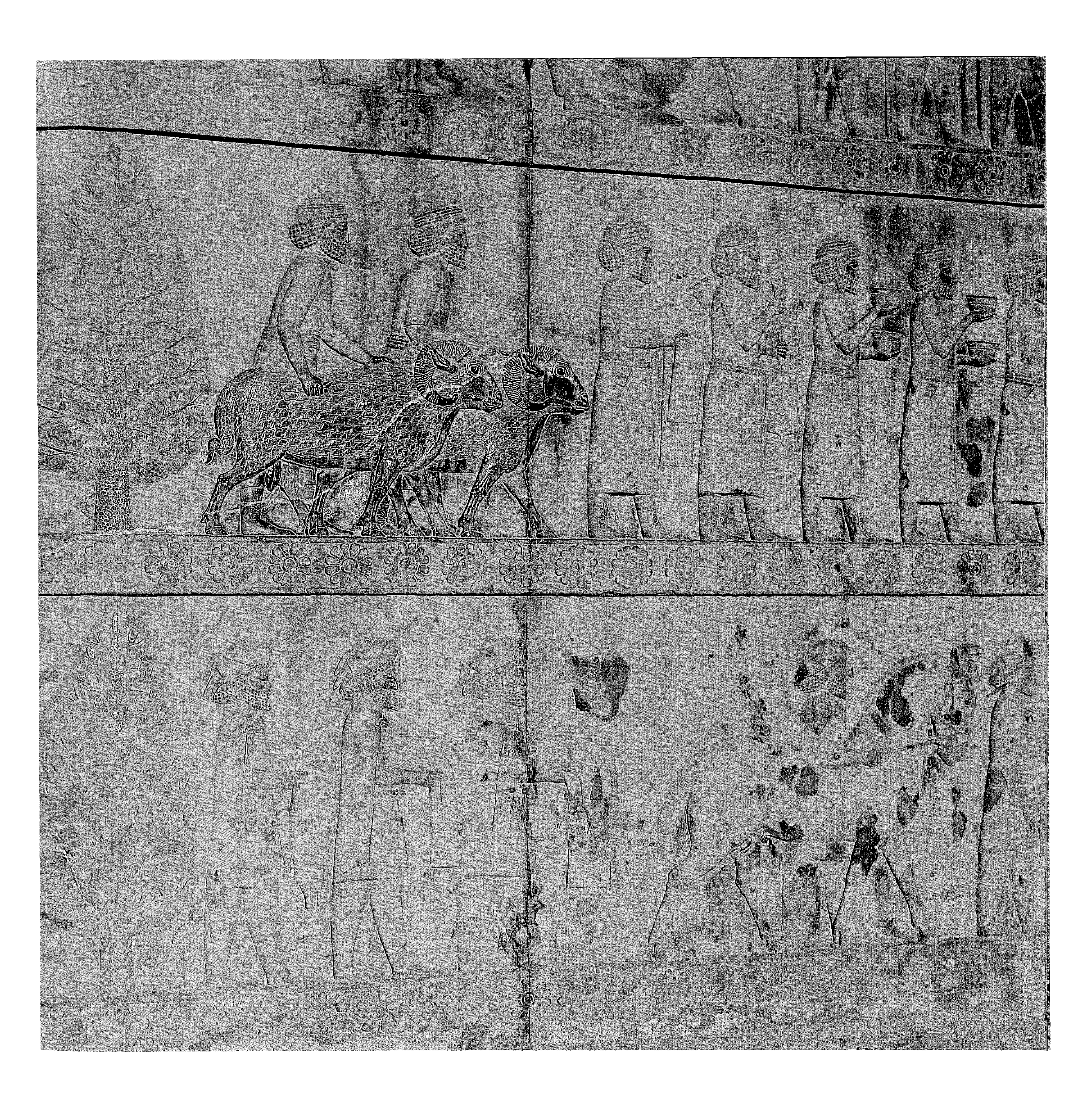
جزئیات دقیقتری از نگاره نمایندگان لیدیایی



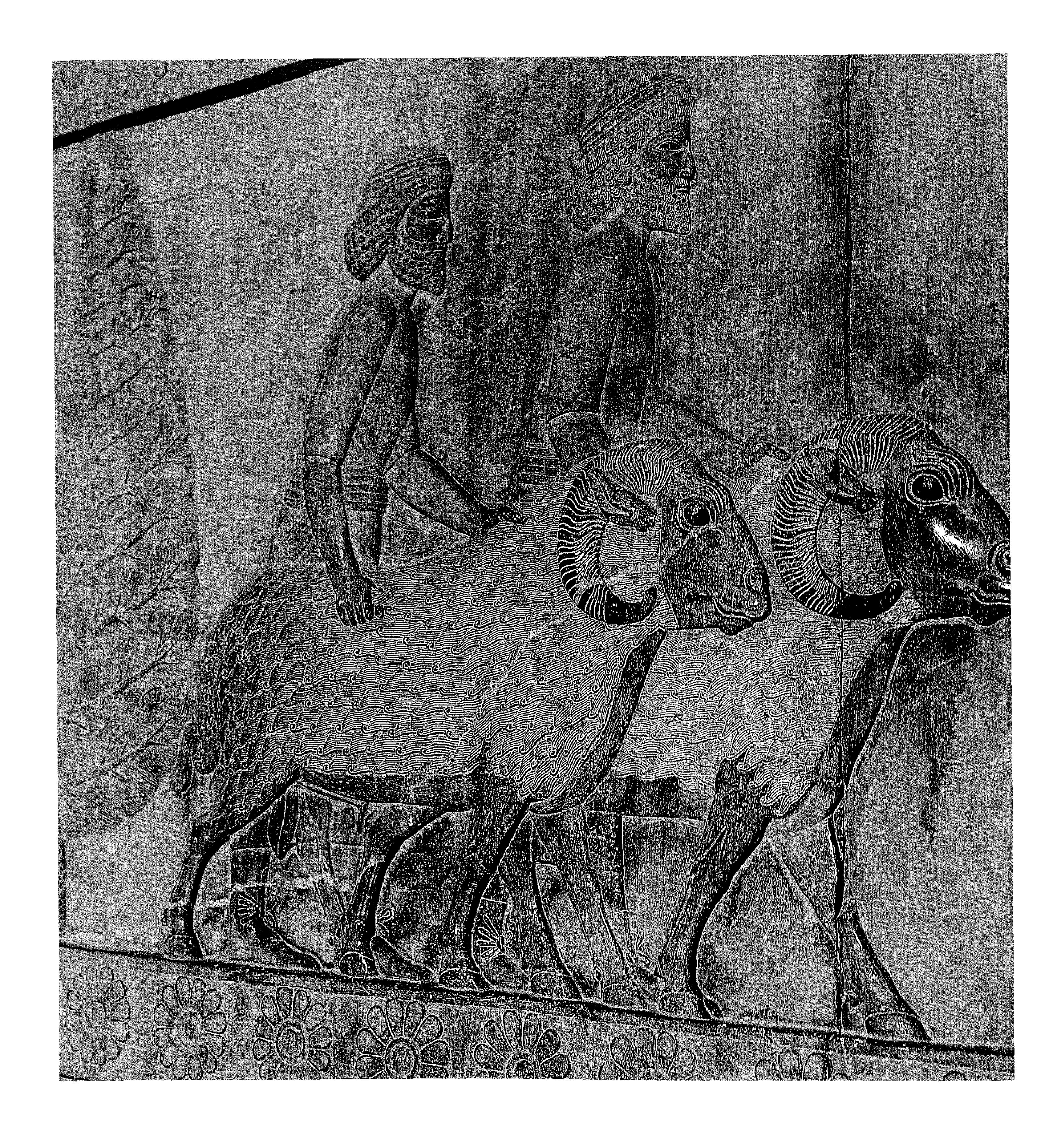
نگاره جنوبی پلکان شرقی . بالا : آخرین نماینده ارمنی ها و جلودار صف بابلی ها
پایین: راهنما و جلودار لیدیایی ها



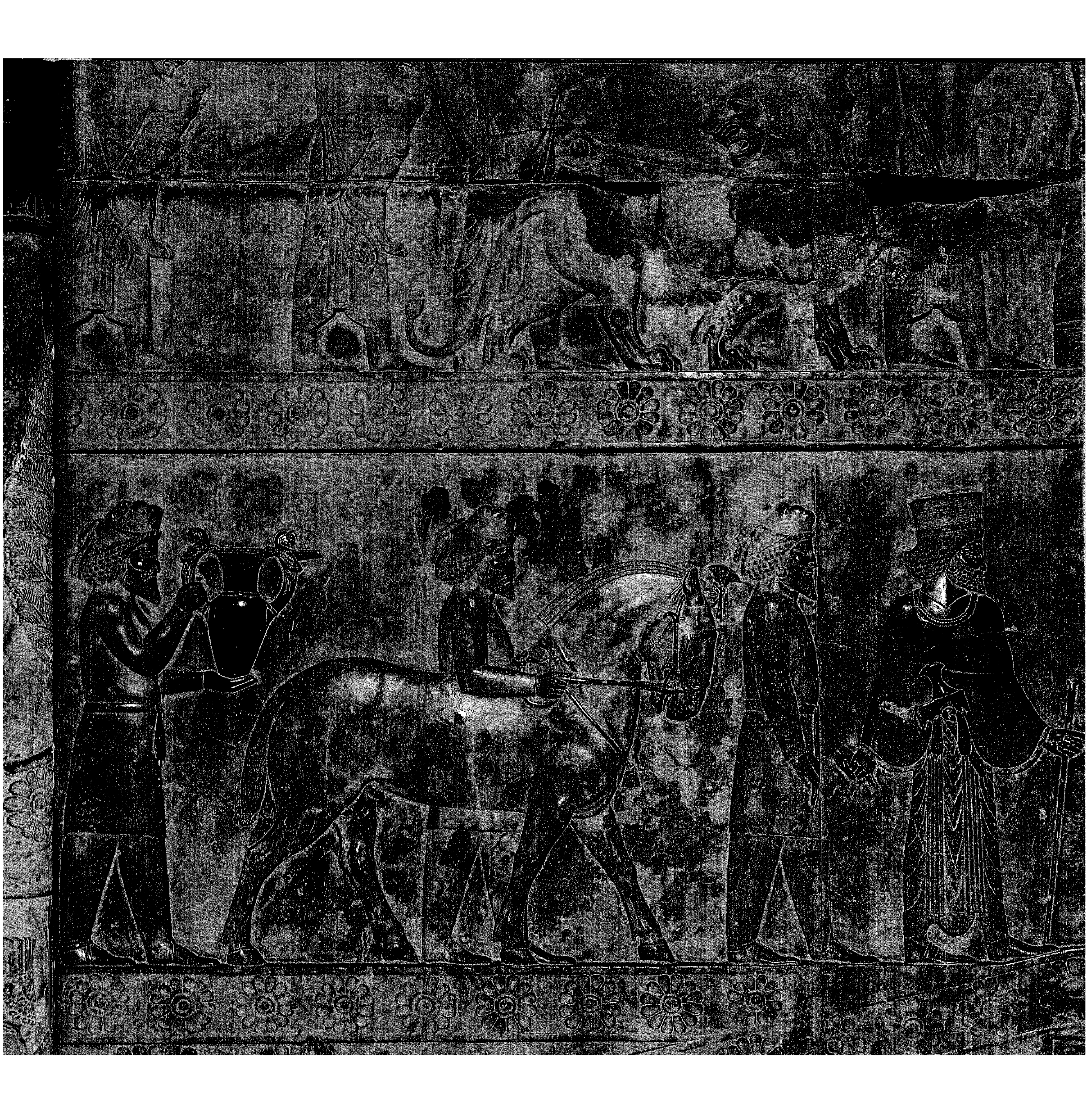
نگاره جنوبی پلکان شرقی آپادانا، نمای کاملی از هیئت نمایندگی لیدیایی



نگاره جنوبی پلکان شرقی آپادانا ردیف وسط : هیئت نمایندگی کلیکیه ای ها یا سوری ها [کخ] (یا آشوری به نقلی دیگر) ردیف پایین: هیئت نمایندگی کاپادوکیه ای با اسب و یکدست لباس کامل سواران ایرانی



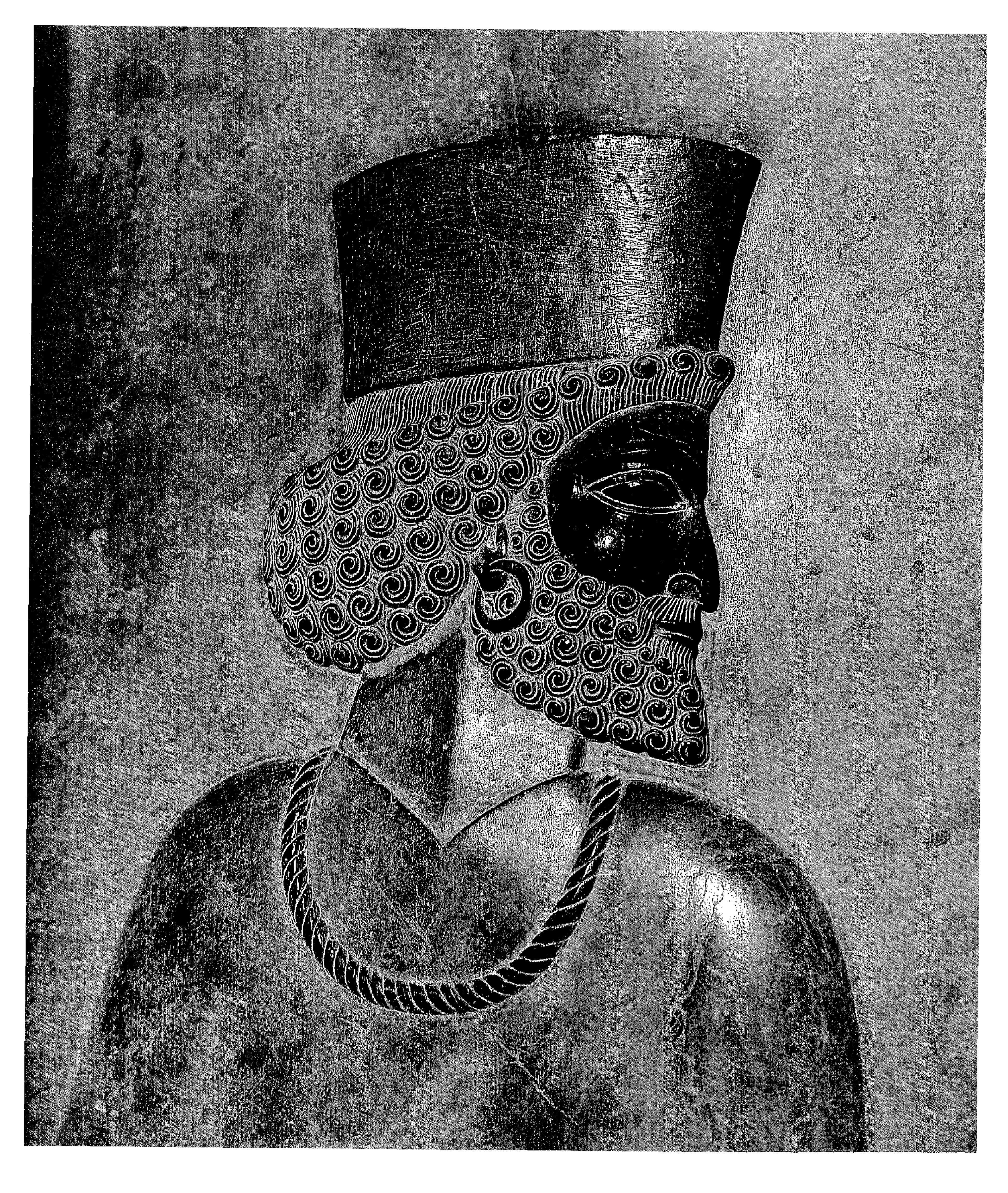
جزئیات نگاره جنوبی پلکان شرقی آپادانا، دو تن از هیئت نمایندگی کلیکیه ای ها (یا سوری ها: کخ)



نگارهٔ جنوبی پلکان شرقی آپادانا. هیئت نمایندگی ارمنّیها اسبی آرایش شده و کوزه‌ای زیبا هدیه می‌آورند.دسته‌های کوزّه از پیکرجانوری افسانه‌ای است و از یکطرف کار لوله را نیز انجام می‌دهد.



جزئیات نگاره هیئت نمایندگی ارمنی ها. افسر پارسی که جلودار هیئت را راهنمایی می کند



جزئیات دقیقتر نگاره جنوبی پلکان شرقی کاخ آپادانا.
یک افسر پارسی راهنمای نمایندگان

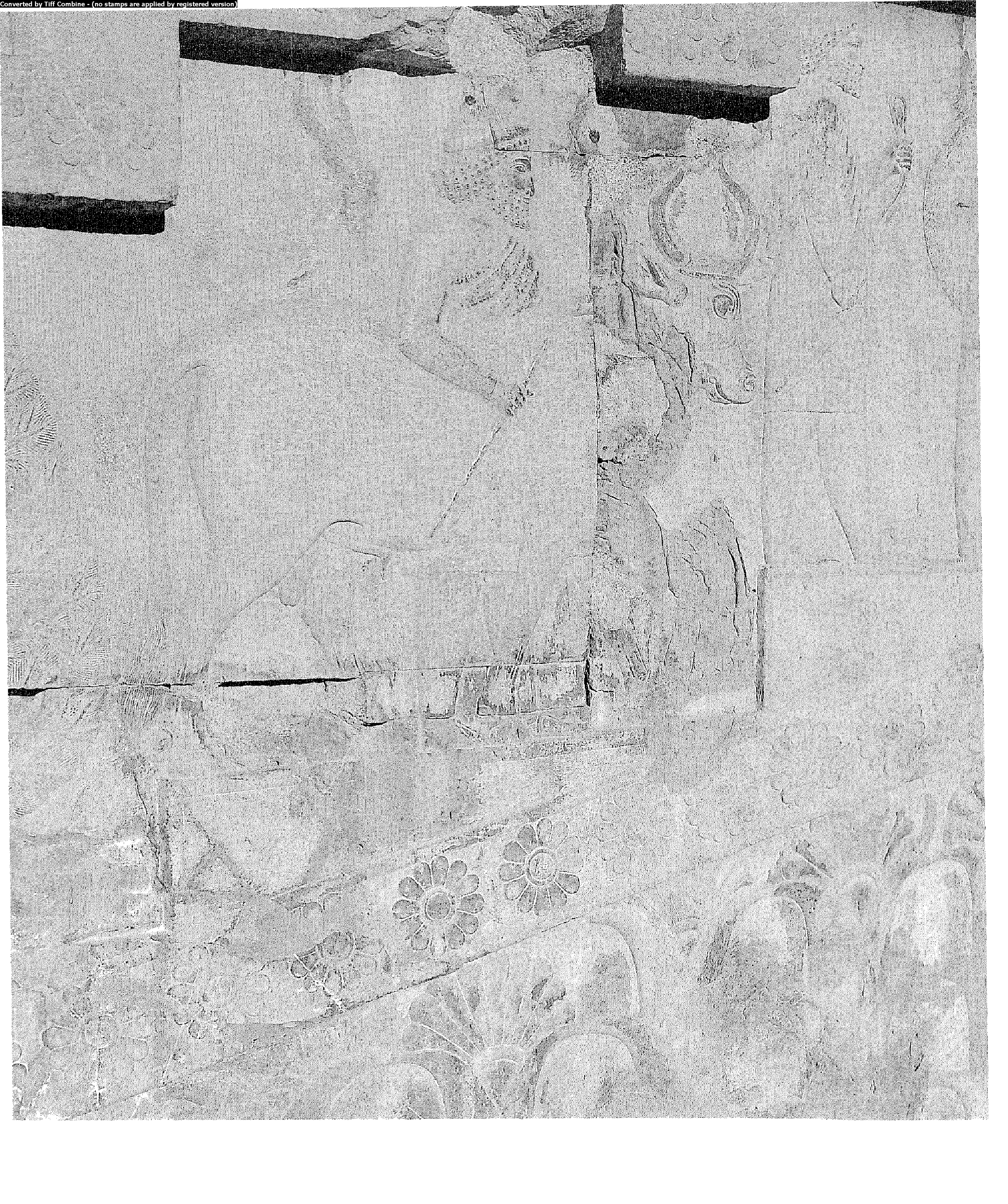


نگاره جنوبی پلکان شرقی. هیئت نمایندگی لیبیایی با ارابه ای دو اسبه که در شیب حفاظ پله نقش شده اند

نگارهٔ جنوبی پلکان شرقی کاخ: هیئت
نمایندگی سکاها که به خاطر فرم کلاه به
آنها "سکاهای تیز" خود می گفتند.

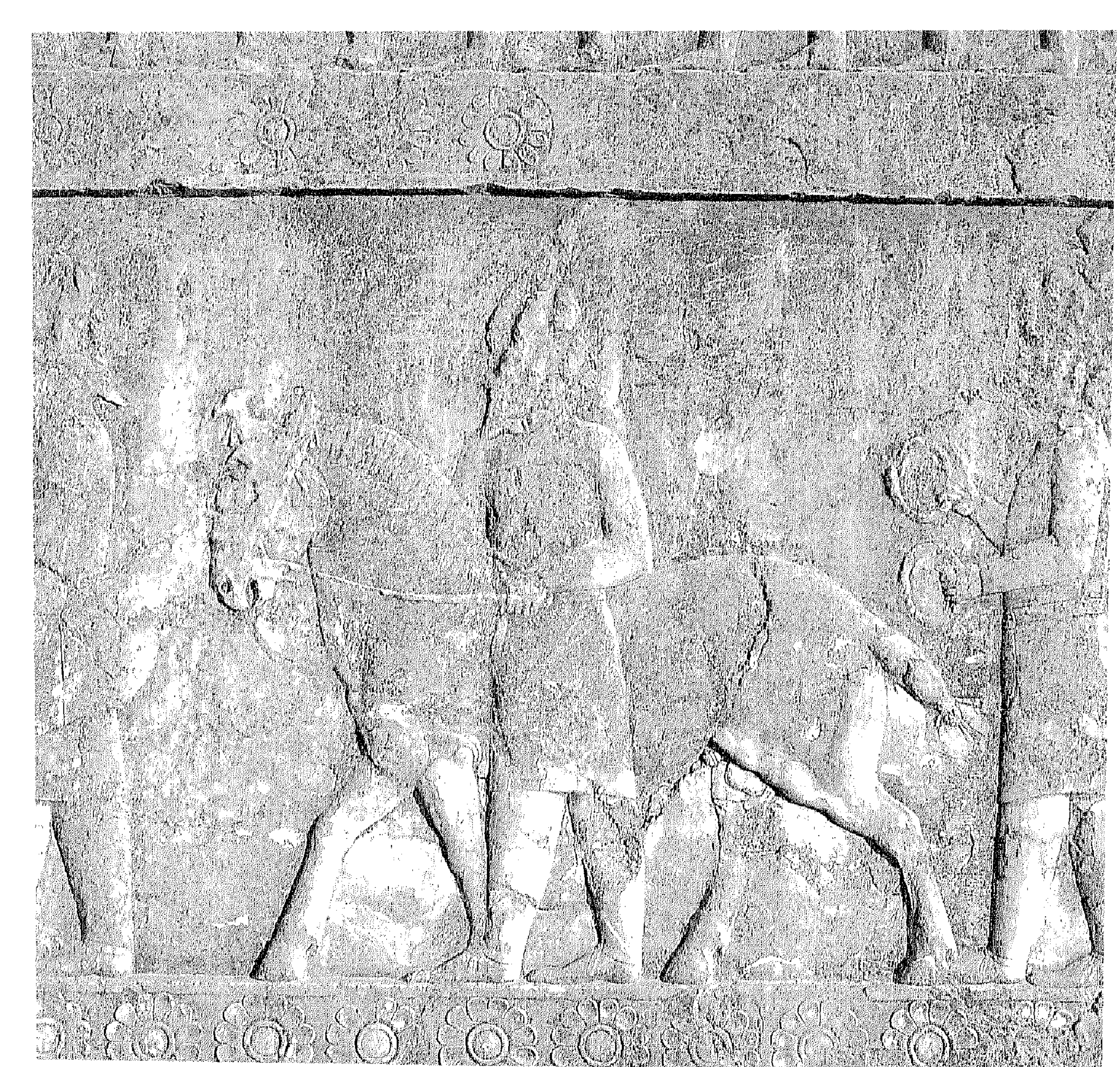


نگاره جنوبی پلکان شرقی کاخ . قسمتی از صف نمایندگان کاپادوکیه

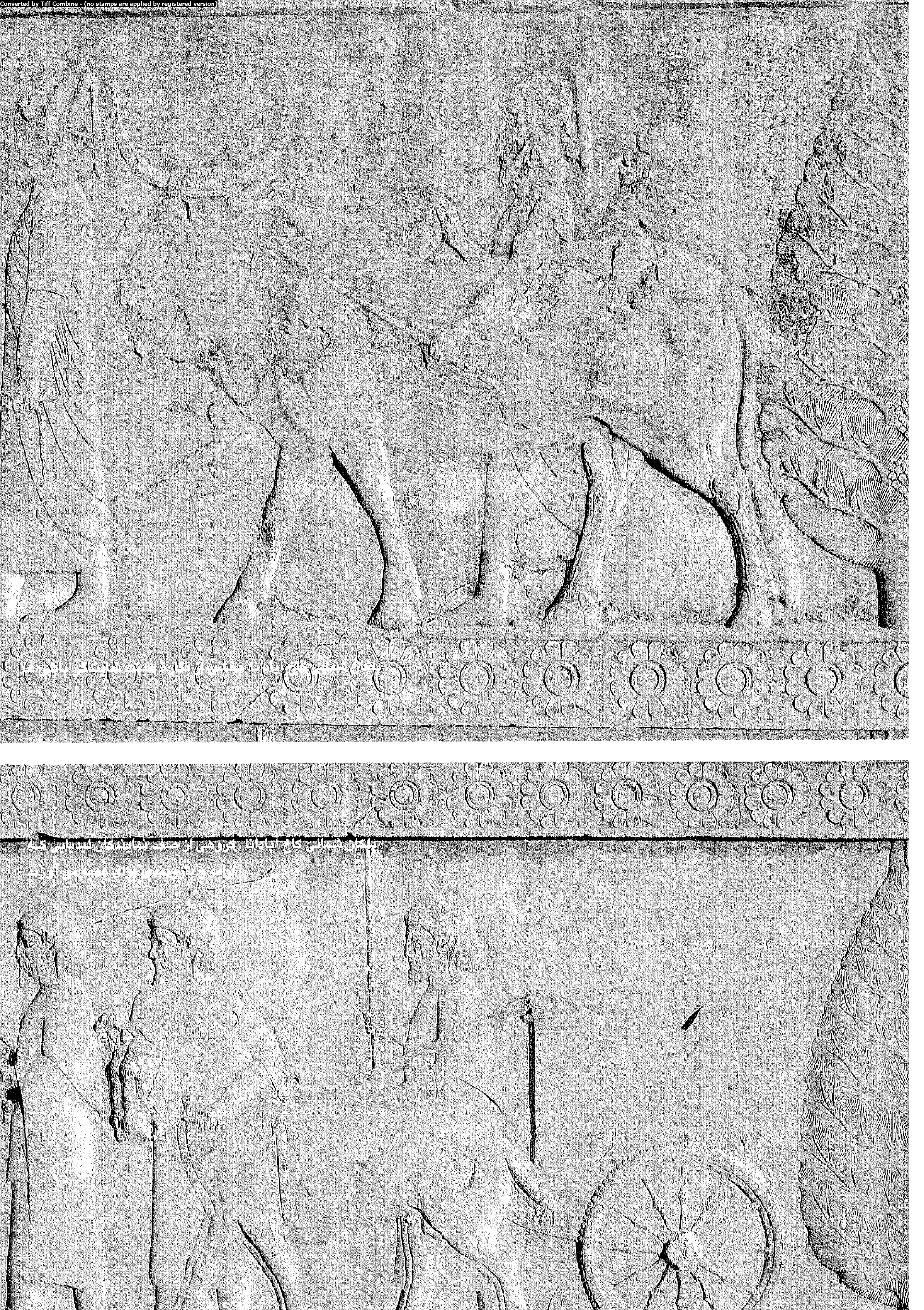


نگارهٔ جنوبی پلکان شرقی آپادانا. هیئت نمایندگی زرنگی ها (یا هیرکانی ها)

پلکان شمالی کاخ آپادانا.بخشی ازنگاره صف نمایندگان کیلیکیه‌ای (یاسوری: کخ)



پلکان شمالی کاخ آپادانا.دوتن ازنمایندگان سکاها

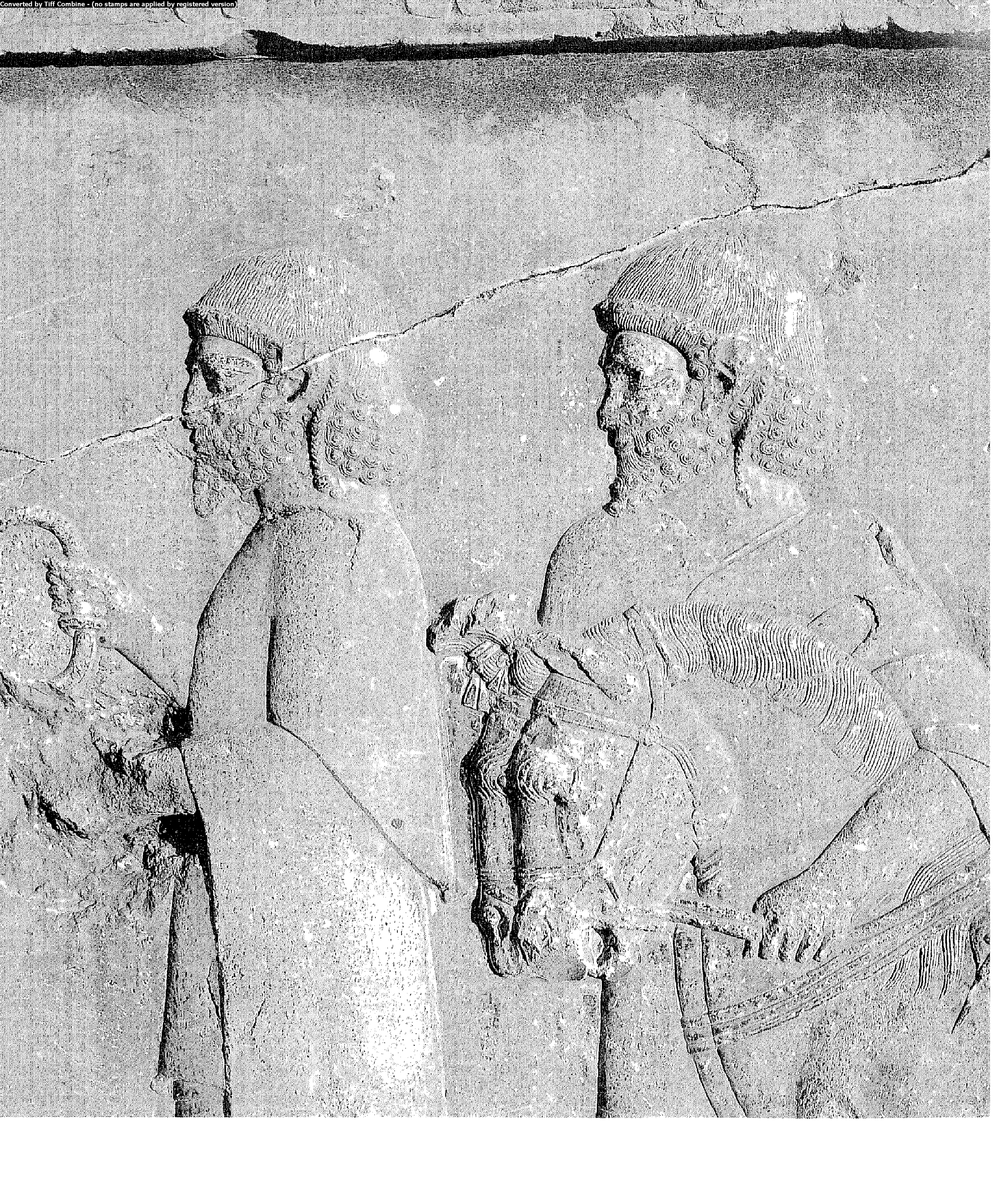


پلکان شمالی کاخ آپادانا بخشی از نگاره هیئت نمایندگان بابلی ها

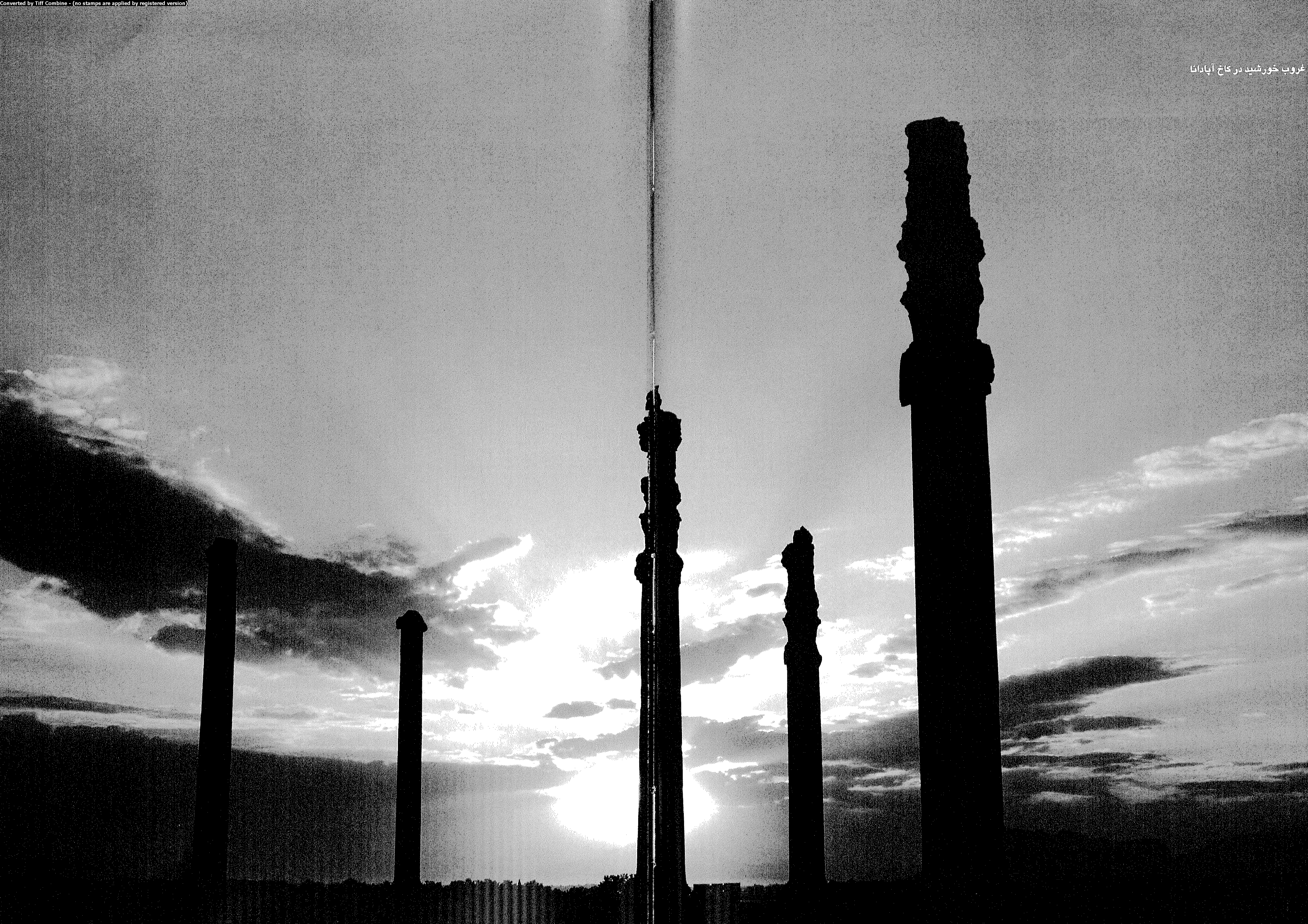
پلکان شمالی کاخ آپادانا. گروهی از صف نمایندگان لیدیایی که
ارابه و [illegible] برای هدیه می آورند



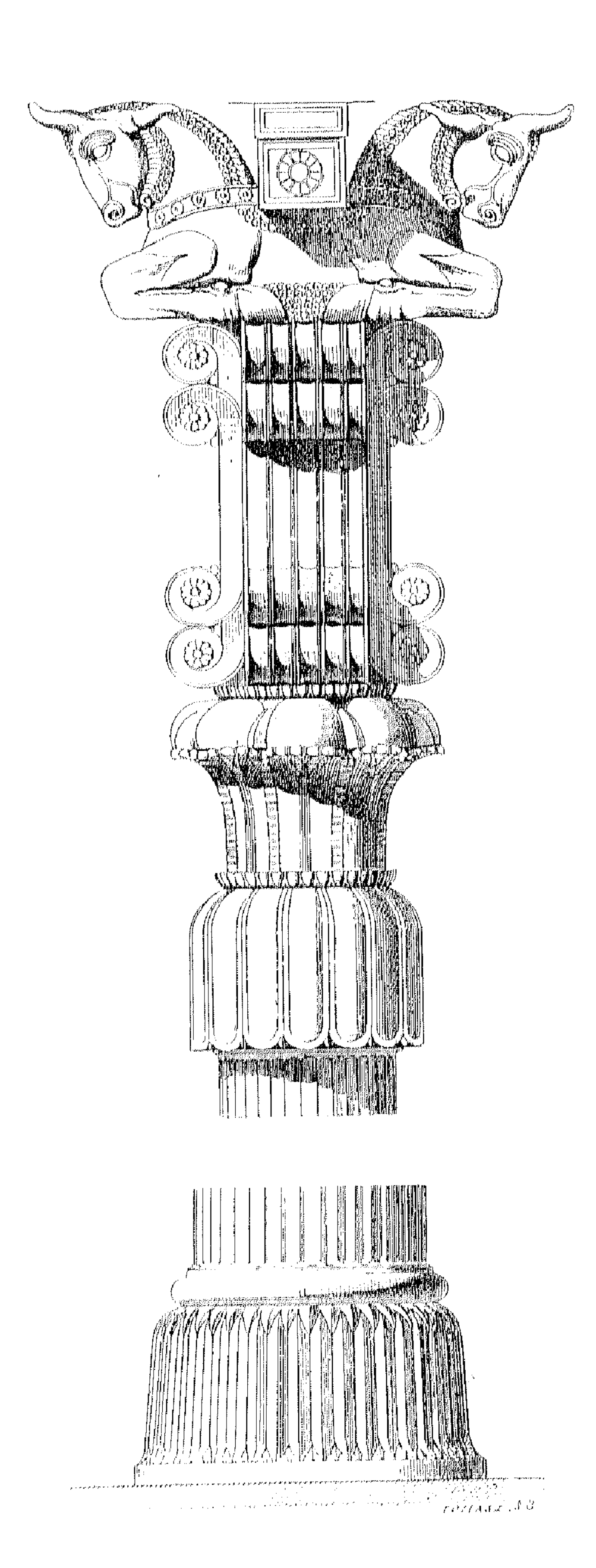
پلکان شمالی کاخ آپادانا. گروهی از هیئت نمایندگی ایونی(یا یونانی)، باظروف مزین وکلافهای پشم

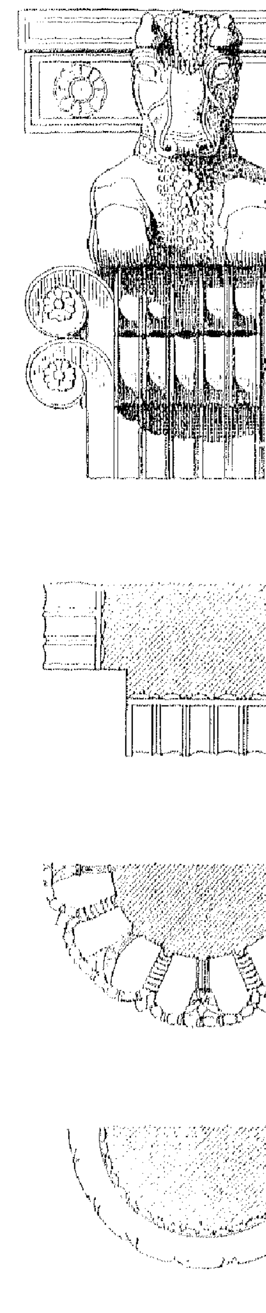


جزئیات نگاره هیئت نمایندگی لیدیایی بر پلکان شمالی کاخ آپادانا

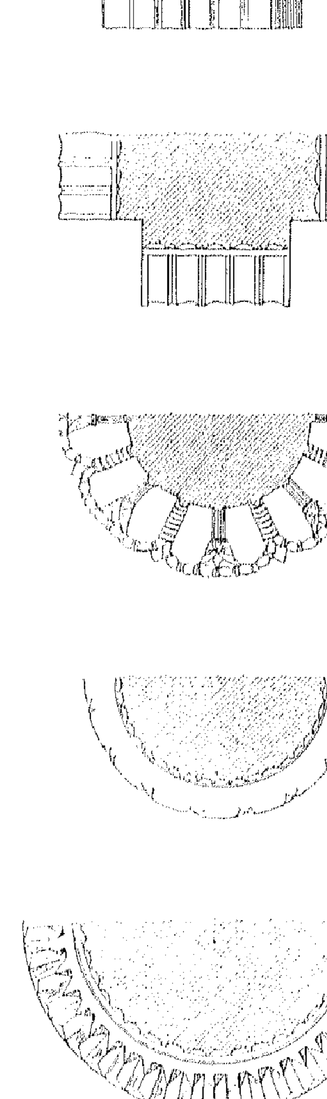


غروب خورشید در کاخ آپادانا

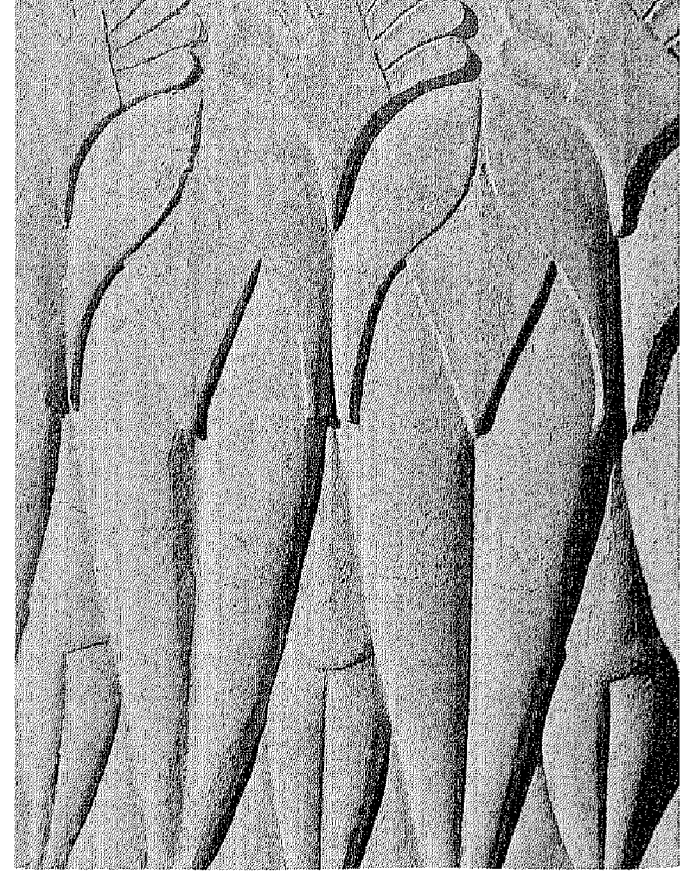


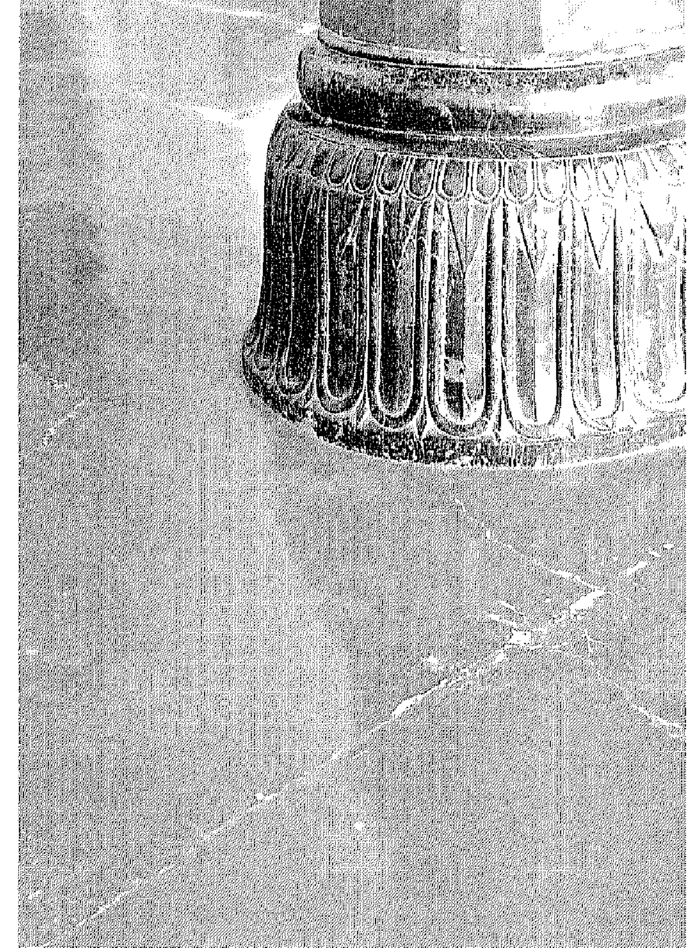




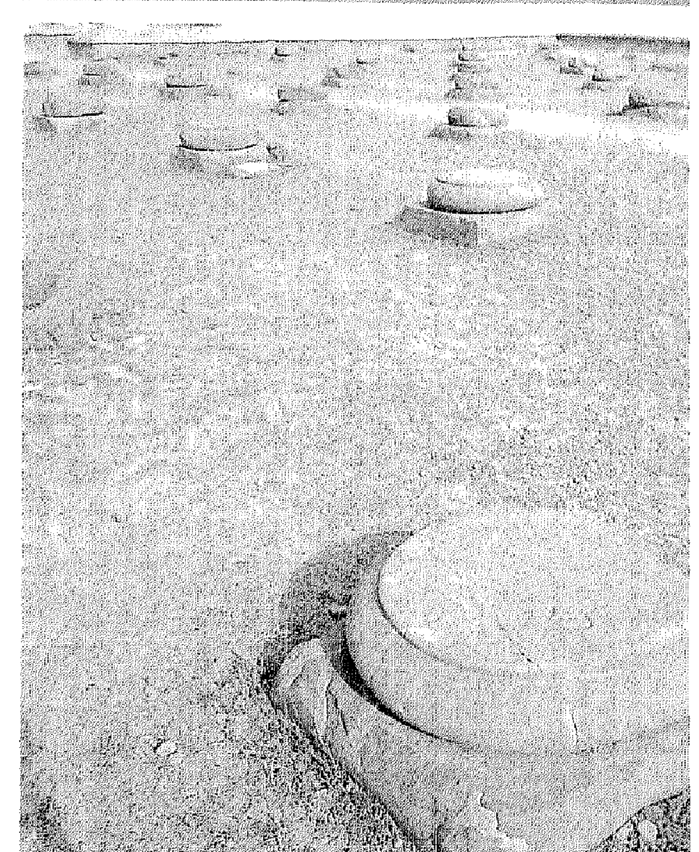


سرستون به شکل سرگاو افسانه ای که در ایوان غربی و تالار اصلی کاخ آپادانا استفاده شده است.
این سر ستون ها فرمی مرکب دارند. برش عرضی هر کدام در مقابل آن طراحی شده است .

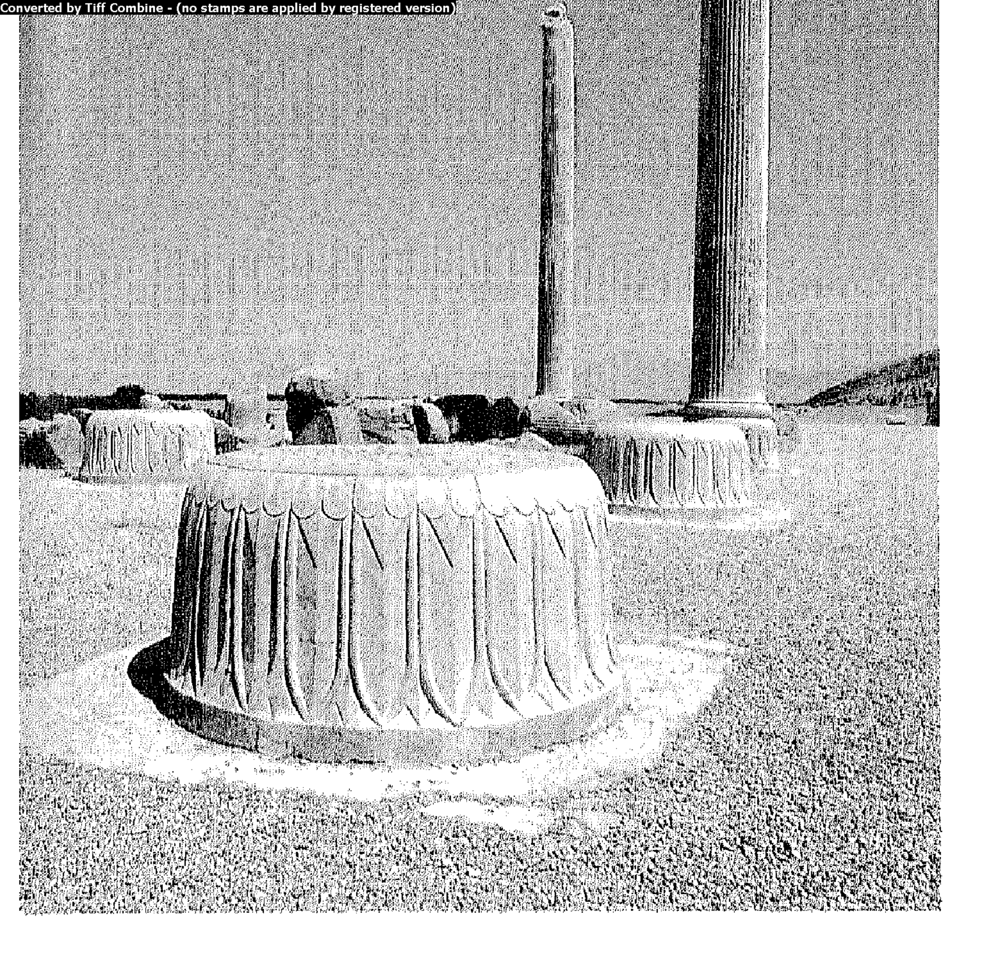




نمونه هایی از ستون و ستون پایه های تخت جمشید



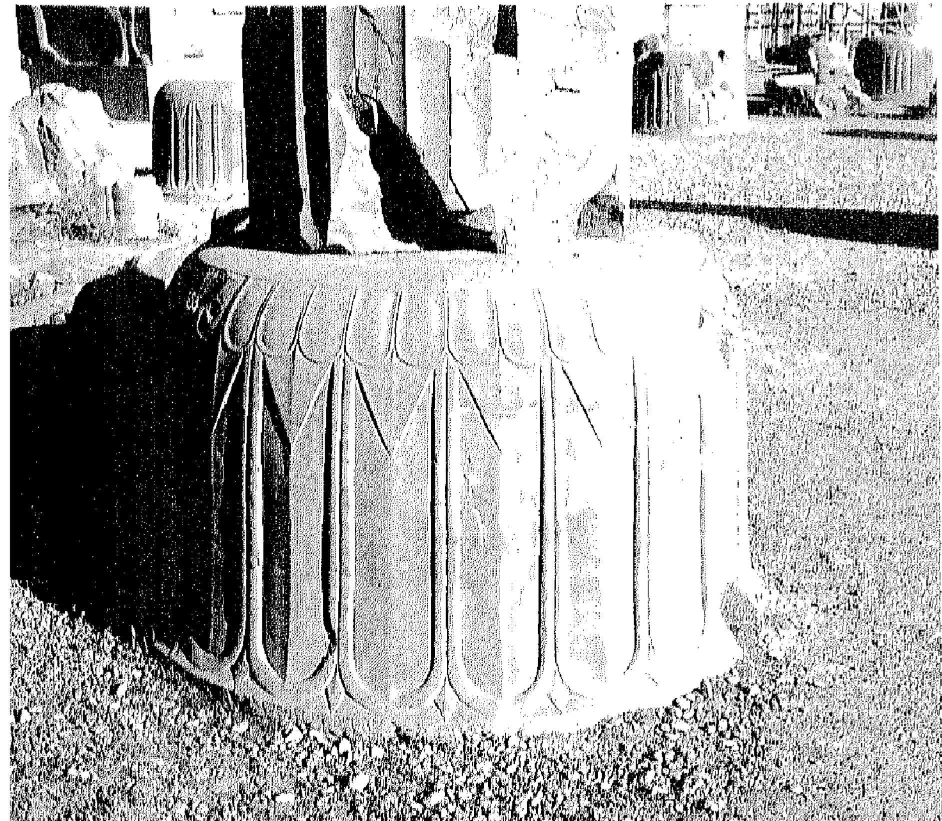
ستون پایه های خزانه، اغلب این پایه ها علامت مخصوص کارگر یا گروه سنگتراش را دارند



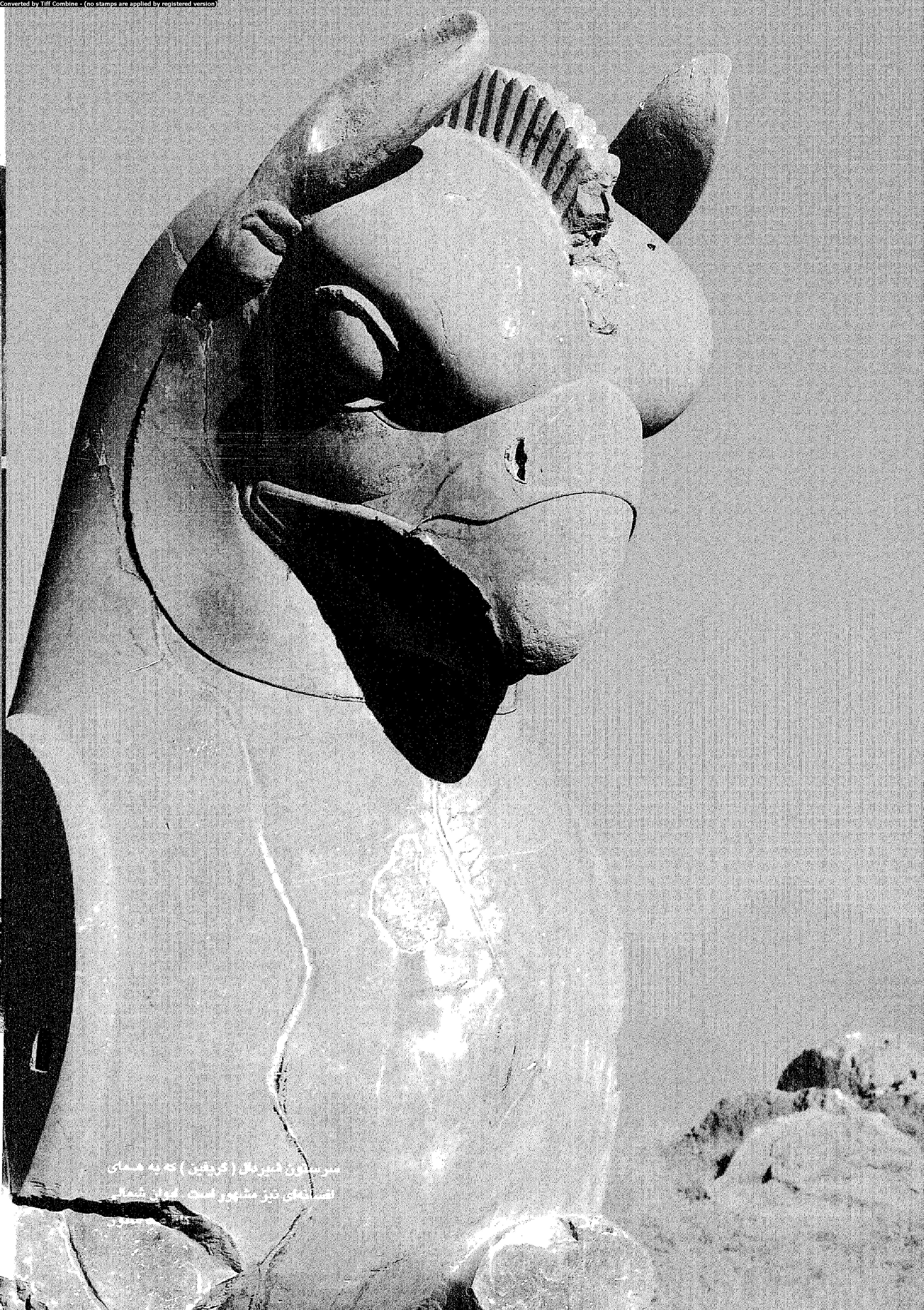
ستون پایه ایوان غربی کاخ آپادانا



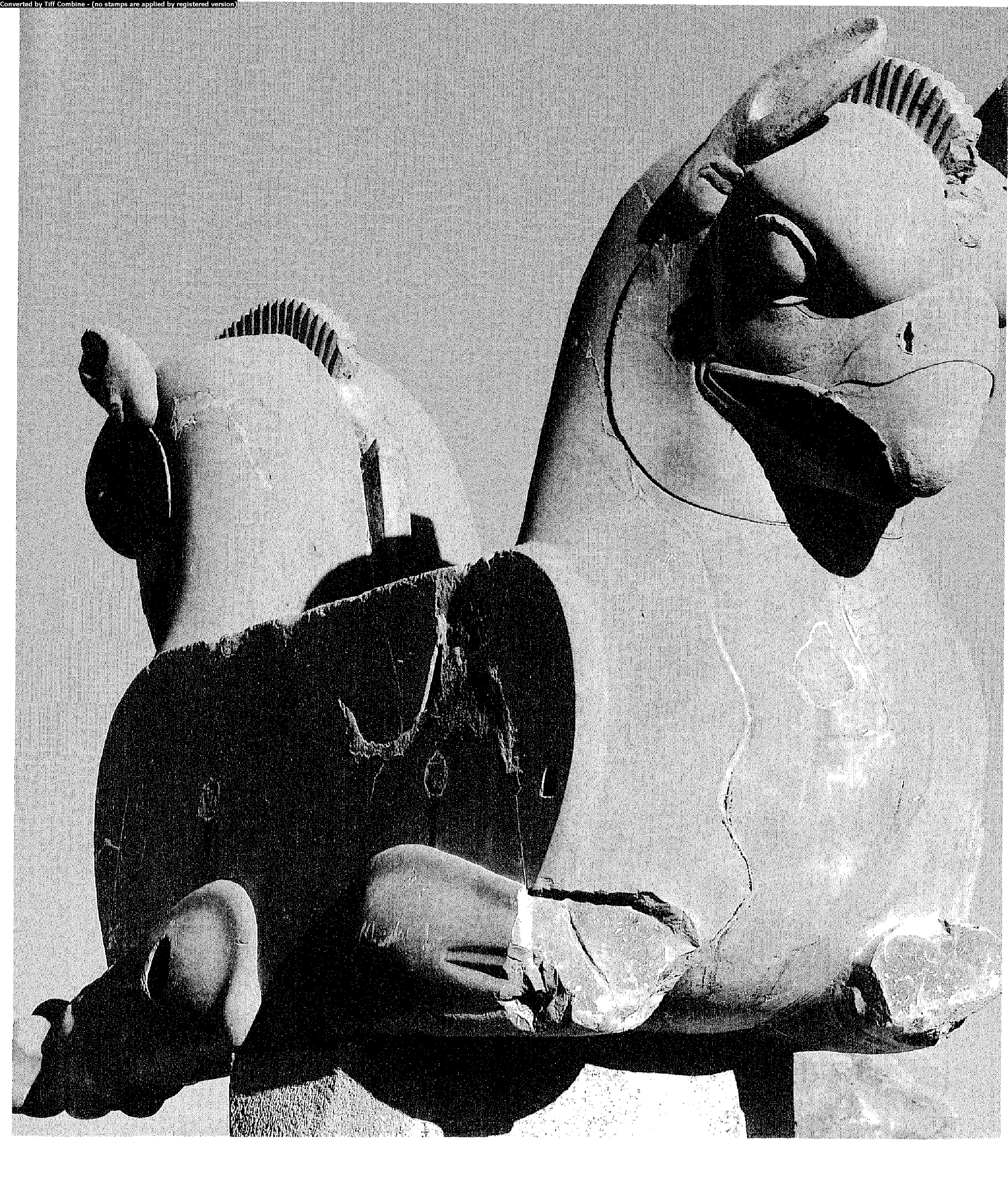
قسمت زیرین و تاجی شکل سرستونهای مرکب



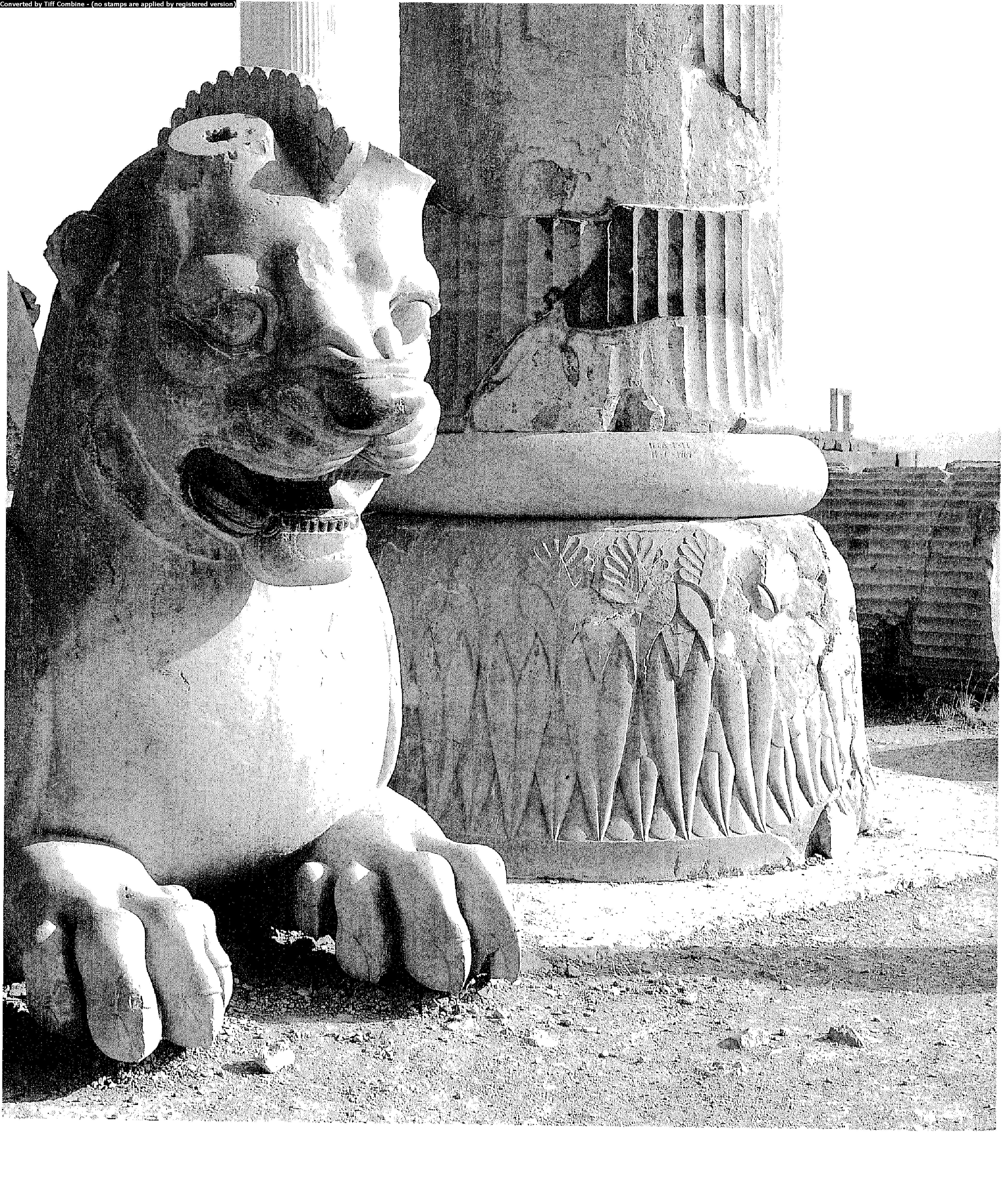
ستون پایه کاخ صد ستون (تالار تخت)
مشابه این ستون پایه در سه دروازه و
ایوان شمالی کاخ آپادانا نیز وجود دارد



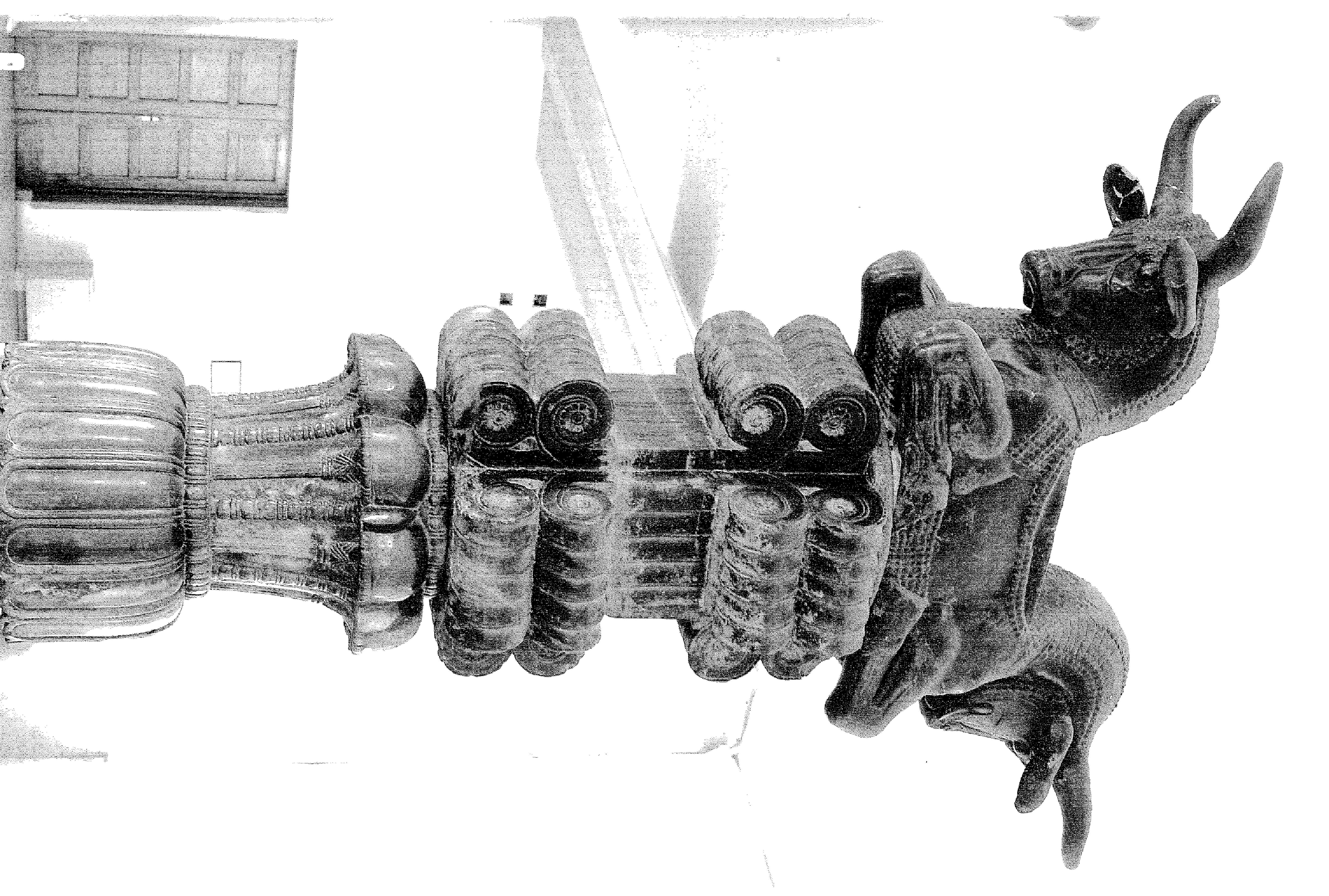
سرستون شیردال (گریفین) که به همای
افسانه‌ای نیز مشهور است. ایوان شمالی



کاخ صدستون ، ایوان شمالی سرستون شیردال (گریفین) موجود افسانه ای که صورتی چون عقاب
و هیکلی چون شیر داشت



سر ستون شیر افسانه ای و ستون پایه‌هایی با نقش گلبرگ های معلق نیلوفر و نخل برگهایی
اینچنین، فقط در ایوان شرقی کاخ آپادانا استفاده شده است



سر ستون تالار اصلی کاخ آپادانا. این سرستونها فرمی مرکب داشتند و از دو سر ستون روی هم چیده ، تشکیل می شد. سرستون زیرین تاجی شکل با برگهای افشان و سرستون زبرین دو ردیف نقش حلزونی ، که در میان این دو ، قطعه ای چهار گوش و شیاردار قرار می گرفت.

تالار صد ستون یا تالار تخت:

این تالار نخست، چون سقفش بر صد ستون آرمیده بود، تالار صد ستون نامیده شد، اما بعدها به خاطر وجود تالار دیگری در خزانه با صد ستون به تالار تخت مشهور شد. قبلاً نیز (تکسیه نک: بالاتر: نگاهی به تاریخ) این کاخ را به سبب نگارهٔ تخت در درگاه‌های شمالی و جنوبی تالار، تخت نامیده بود. در تالار تخت سنگ نبشته‌ای وجود ندارد، اما هرتسفلد در میان خاک‌های جنوب شرقی تالار، سنگ بنای این ساختمان را به دست آورد که در آن اردشیر اول به زبان بابلی اشاره می‌کند، که خشیارشا شالودهٔ بنا را به پشتیبانی اهورمزدا ریخته و او آنرا ساخته و به پایان رسانده است. در این سنگ نبشته، که معلوم نیست چرا فقط به زبان بابلی است، به میزان کاری که در زمان خشیارشا انجام گرفته اشاره‌ای نمی‌شود. گمان می‌رود منظور تسطیح کف صفهٔ سنگی و آماده سازی شالودهٔ دیوارها بوده است. شاید که برخی از قطعات سنگی نیز آماده بوده‌اند.

□ خشیارشا پس از شکست از یونانیان در جنگ سالامیس و پلاته در سالهای ۴۸۰ و ۴۷۹ پ م، برای ایجاد شکوه و جلال بیشتر و شاید کاستن از اثرات شکست، بر آهنگ فعالیت‌های ساختمانی خود افزود. او پس از ایجاد دگرگونی‌هایی در تالار بار آپادانا، که به دستور پدرش ساخته شده بود، و تغییر ورودی و منظر اصلی آن، تصمیم به ساخت تالار بار بزرگ‌تری گرفت که می‌بایستی عظیم‌تر و با شکوه‌تر از کار پدر باشد. خشیارشا در طرح نقشهٔ تالار جدید، به سبب عظمت بنا و کمبود جا در صفهٔ تخت جمشید، از ساخت ایوان‌های بیرونی چشم پوشید و تنها به ایوان جبههٔ ورودی در سمت شمال بنا قناعت کرد. هرتسفلد در کاوش‌های خود در این ایوان سر دو گاو عظیم نگهبان را پیدا کرد که در طرفین ایوان قرار داشتند. ستون‌های ایوان و تالار اصلی از نظر ستونپایه، بدنه و تزیین سرستون شبیه بوده‌اند، اما ظاهراً قطعات بالای سرستون‌ها تفاوت‌هایی با هم داشته‌اند. کف ایوان با صحن حیاط یکی است و از بقایای خاکستر و زغال و همچنین قطعات سوختهٔ آجر چنین برمی‌آید که این تالار هم در آتش سوخته است. اشیاء به دست آمده از کف ایوان ظاهراً حاصل غارت شتاب‌زدهٔ تالار اصلی و اتاق‌های فرعی آن است. تالار صد ستون، در مقایسه با تالار آپادانا که ۳۶۶۰/۲۵ متر مربع را اشغال کرده بود، ۴۷۰۰ متر مربع زیر بنا داشت. بعید هم نیست که این تالار نیز مانند عمارت خزانه، اما مانند یک موزه، برای نگهداری از خزاین دربار و گنجینه‌هایی که از سراسر شاهنشاهی به تخت جمشید سرازیر بود ساخته شده بوده باشد. فضا و اتاق‌های پیرامون تالار تخت نیز، که تقریباً شبیه عمارت خزانه است، می‌تواند چنین برداشتی را تقویت کند. مهم‌تر اینکه تخت شاهی در نگاره‌های درگاه‌های جنوبی بر دوش نمایندگان ملل، که در حقیقت آورندگان هدایا و افزایندگان ذخایر و گنجینه‌های شاهی هستند، حمل می‌شود. بنابراین‌ها، در حالی که آپادانا، مظهر اقتدار شاهی، برای پذیرایی‌های بزرگ ساخته

شده، تالار صد ستون می‌تواند یک موزه باشد. اشیاء به دست آمده از تالار تخت از پیوندی میان تالار تخت و عمارت خزانه گواهی می‌دهند: قطعاتی از تندیس‌های گوناگون، مانند یک پای شیر و سر یک گاو بسیار کوچک از ماده‌ای آبی رنگ، پای مفرغی جانوری چهارپا...
ایوان بزرگ تالار صد ستون با دو درگاه سنگی شرقی و غربی، هریک با نگارهٔ دو نگهبان پارسی رو به ایوان، به دو اتاق نگهبانی راه می‌یابد.
تمام ۱۰ ردیف ستون تالار بزرگ صد ستون، که مربع بزرگی به ابعاد ۶۸/۵۰ ×۶۸/۵۰ متر است، افتاده و خرد شده‌اند. بلندی هر ستون ۱۲/۹۶ متر، حدود دو سوم ستون‌های آپادانا، بوده است. تمام کف تالار از یک طبقه خاکستر و زغال به ضخامت یک تا سه پا پوشیده بود و نتیجه آزمایش نشان داد که خاکستر از چوب سدر سقف تالار بوده است. کف این تالار مانند کف خزانه پوشش سرخ رنگ نداشته، بلکه باگچ سفیدکاری شده بوده است. هر یک از دیوارهای شرقی، غربی و جنوبی تالار دارای ۹ طاقچهٔ سنگی است و دیوار شمالی در هر طرف یک طاقچه و علاوه بر آن دارای ۷ پنجره رو به ایوان است، که نور تالار را تأمین می‌کردند. جز این ۷ پنجره، نور گیر تالاری به بزرگی تالار صد ستون نا مشخص است. شاید در اینجا مرکز سقف تالار اصلی از سقف اتاق‌های پیرامون بلندتر بوده و در دیوار اختلاف سطح پنجره‌هایی وجود داشته است. رگهٔ سنگی پای کار که بر روی آن دیوارهای خشتی را ساخته بوده‌اند به ارتفاع ۵۵ سانتیمتر بوده است.

درگاه‌های تالار صد ستون نیز مانند درگاه‌های کاخ داریوش مزین به نگاره است. دو در رو به رو در شرق و غرب تالار، به اتاق‌های جانبی تالار که ظاهراً برای نگهداری مبل و دیگر وسائل مورد نیاز پذیرایی‌های بزرگ در نظر گرفته شده بودند، منتهی می‌شوند. درگاه‌های این اتاق‌ها، با نگارهٔ پهلوانانی که در حال نبرد با جانوران افسانه‌ای‌اند، تزیین شده‌اند. بدون تردید باید ریشه و آبشخور نبردِ با موجودات افسانه‌ای را در باورها و اساطیر ایران باستان جست. این نبردها بایستی چنان جا افتاده بوده باشند که چند فضای ممکن و معدود را به اشغال خود درآورده‌اند. برای نگاره‌های درگاه ورودی‌های اصلی، که در جبههٔ شمالی قرار دارند، از پلکان آپادانا الگو گرفته شده است. در اینجا نیز، درست مانند آپادانا، شاه در قسمت بالای مرکز مجلس بر تخت نشسته، رئیس تشریفات در برابرش، در حالت عرض گزارش، ایستاده و پشت سر شاه ملازم خاص و اسلحه دار او قرار گرفته‌اند. ملازم علاوه بر حوله‌ای، که احتمالاً برای پاک کردن عرق صورت شاه، در یک دست دارد، مگس پرانی را نیز بالای سر شاه نگه داشته است. در اینجا دیگر از ولیعهد خبری نیست و همین به وضوح نشان می‌دهد که واقعاً خشیارشا بخش مرکزی نگاره‌های پلکان آپادانا را جا به جا کرده است. حالا، در تالار صد ستون، خشیارشا بر تخت شاهنشاهی ایران و در مقام فرمانروایی بی رقیب تکیه زده و ۵ ردیف از افراد گارد شاهی در قسمت پایین تخت، چون سمبلی از نظم، ایستاده‌اند. البته بعید هم نیست که شاه در مجلس تخت تالار صد ستون اردشیر اول باشد. یعنی پس از خشیارشا، اردشیر به هنگام تکمیل بنا به جای نگارهٔ پدر، نگارهٔ خودرا نقر کرده باشد و یا نگارهٔ خشیارشا را به چند دگرگونی کوچک به نگارهٔ خود تبدیل کرده باشد! مجلس تخت عمارت خزانه، مخصوصاً در نشان دادن جزئیات دشنه، تبرزین و جعبهٔ مخصوص تیر و کمان، به مراتب دقیق‌تر و از نظر هنری زیباتر از مجلس تخت تالار صد ستون است.
روی هم رفته نگارهٔ بر تخت نشینی شاه در درگاه جنوبی تالار صد ستون خیلی جمع و جورتر تکرار

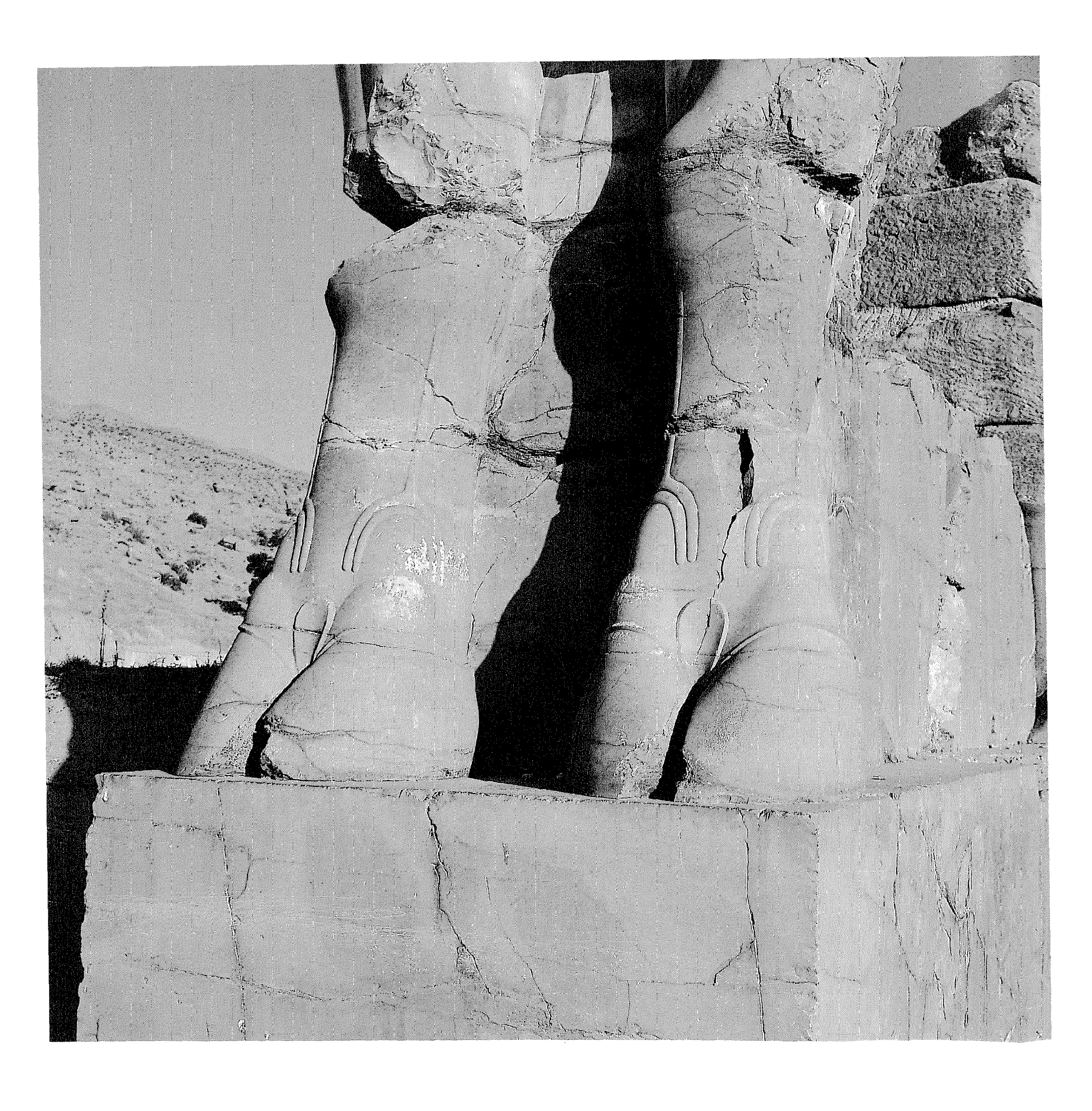
شده است. در اینجا فقط شاه است و ملازمی، که پشت سر او ایستاده و مگس پرانی در دست دارد. پایهٔ تخت شاه روی سر خلق‌های امپراتوری حمل می‌شود. در مقایسه، این درست همان طرحی است که داریوش برای آرامگاهش در انداخته بود. مورخ از یافتن علت این تقلید عاجز است! مگر ممکن است که دست هنرمندان طرح انداز برای آفریدن طرحی نو تا این اندازه تنگ بوده باشد؟ آیا تقلید و تکرار ناشی از نوعی پاگذاشتن بر رد پای پدر است؟ در هر حال همهٔ نگاره‌ها و حتی شیوهٔ گزارش در سنگ نبشته‌ها، در خطوط اصلی، تقلیدی هستند از کار نخستین که از آن داریوش است. حتی در طرح کلی آرامگاه‌های صخره‌ای دگرگونی قابل ذکری به چشم نمی‌خورد. مگر از ناتوانی!

نمایندگان حامل تخت در اینجا به دو بدنهٔ درگاه تقسیم شده‌اند؛ نیمی به بدنهٔ شرقی و آن نیم دیگر به بدنهٔ غربی و ناگزیر نقش شاه دوبار آمده است. همهٔ نگاره‌ها، درست مانند کاخ داریوش، به‌گونه‌ای نقر شده‌اند، که گویی به سوی کسی که وارد می‌شود و یا کسی که در تالار است نگاه می‌کنند. ورودی رسمی تالار صد ستون در جبههٔ شمالی است. درهای جنوبی به راهرویی باز می‌شوند که به کاخی جنوبی‌تر و یا به حرمسرا منتهی می‌شود. طبیعی است که فقط شخص شاه و ملازمان ویژه حق استفادهٔ از این راهرو را داشته‌اند.

به نظر می‌رسد که تمام مدت فرمانروایی خشیارشا (۴۶۵-۴۸۶ پ م) در جنب و جوش فعالیت‌های ساختمانی در تخت جمشید سپری شده است. ساختمان‌هایی چون دروازهٔ پرکار ملل و پلکان مربوط به آن، پیش تالار و پلکان پرنگارهٔ منظرِ جدیدِ شمالیِ آپادانا و کاخ‌ها و حرمسراهای جدید، که تمامی فضای جنوبی را پوشانده است و بالاخره تالار صد ستون که بزرگ‌ترین بنای مجتمع تخت جمشید است. در حقیقت در زمان خشیارشا صفهٔ تخت جمشید یک کارگاه عظیم ساختمانی بود. شاید امروز، در عصر ماشین و عصر قطعات پیش ساختهٔ ساختمانی، تصور چنین کارگاهی آسان باشد، اما در زمان خشیارشا، حضور صدها هنرمند، معمار، سنگتراش، بنا و هزاران کارگر، که از دور و نزدیک شاهنشاهی عظیم هخامنشی در تخت جمشید گرد آمده بودند، حیرت آور است. به شیوهٔ تهیه و انتقال مصالح ساختمانی، ابزار کار، همچنین محل سکونت دست اندرکاران، تغذیه، و به نوع کار مأموران استخدام در سراسر امپراتوری و کارهای اداری و دیوانی و پرداخت‌ها و مالیات‌ها باید که جداگانه اندیشید. برای نمونه اشاره به نامه‌ای که رئیس تشریفات دربار به یکی از عاملان خود نوشته و امروز رونبشت این نامه به صورت یک لوح از بایگانی تخت جمشید به دست آمده و در اختیار ما است ضروری است. در این نامه رئیس تشریفات دستور می‌دهد تا ۱۴۰۴۰ لیتر نوشابه، برای انتقال به کارگاه ساختمانی و برای مصرف گروهی از صنعتگران، تحویل مسؤلان تغذیهٔ تخت جمشید شود. در این نامه اشاره می‌شود که این نوشابه برای جیرهٔ ماه‌های هشتم و نهم در نظر گرفته شده است. همچنین از مفاد این نامه چنین برمی‌آید که محمولهٔ درخواستی باید که به موقع به تخت جمشید برسد و یا به کمک دیگر لوح‌های گلی می‌دانیم که در سال ۴۶۷ پ م، در نوزدهمین سال فرمانروایی خشیارشا، ۱۳۴۸ کارگر ظاهراً برای ساخت و تولید تجهیزات مورد نیاز کاخ نوساز شاهی در خزانهٔ تخت جمشید گرد آمده بوده‌اند. در میان این کارگران از جمله به مبل ساز و همچنین کارگران ظریف کار برای ساخت تزیینات گران بها از سنگ‌های قیمتی و عاج و نشاندن آن‌ها بر روی مبل‌ها برمی‌خوریم. سند به دست آمده تنها دربارهٔ نوشابه است، اما تردیدی نیست که برای خوراک مورد نیاز و انتقال به موقع آن به کارگاه‌های تخت جمشید دستورهای مشابهی صادر شده است.



نمایی از یک گاو نگهبان، درگاه
شمالی تالار و پنجره های آن



تالار تخت. جزئیات تندیس گاو نگهبان. ضلع شمالی تالار



تالار تخت (کاخ صد ستون) . نگارهٔ بارعام پادشاه و نگهبانان بر درگاه شرقی دیوار شمالی تالار

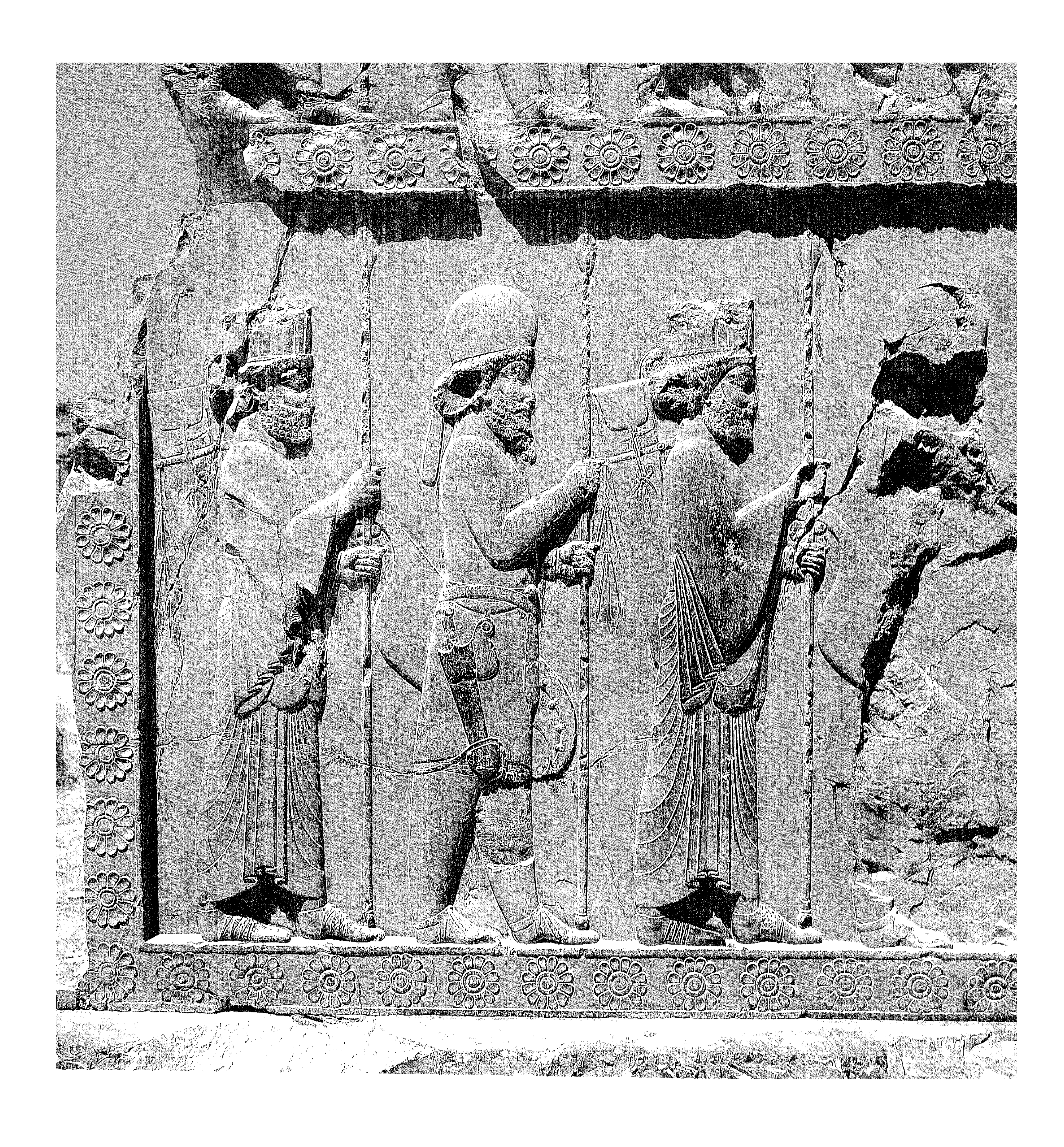
(جرز غربی)



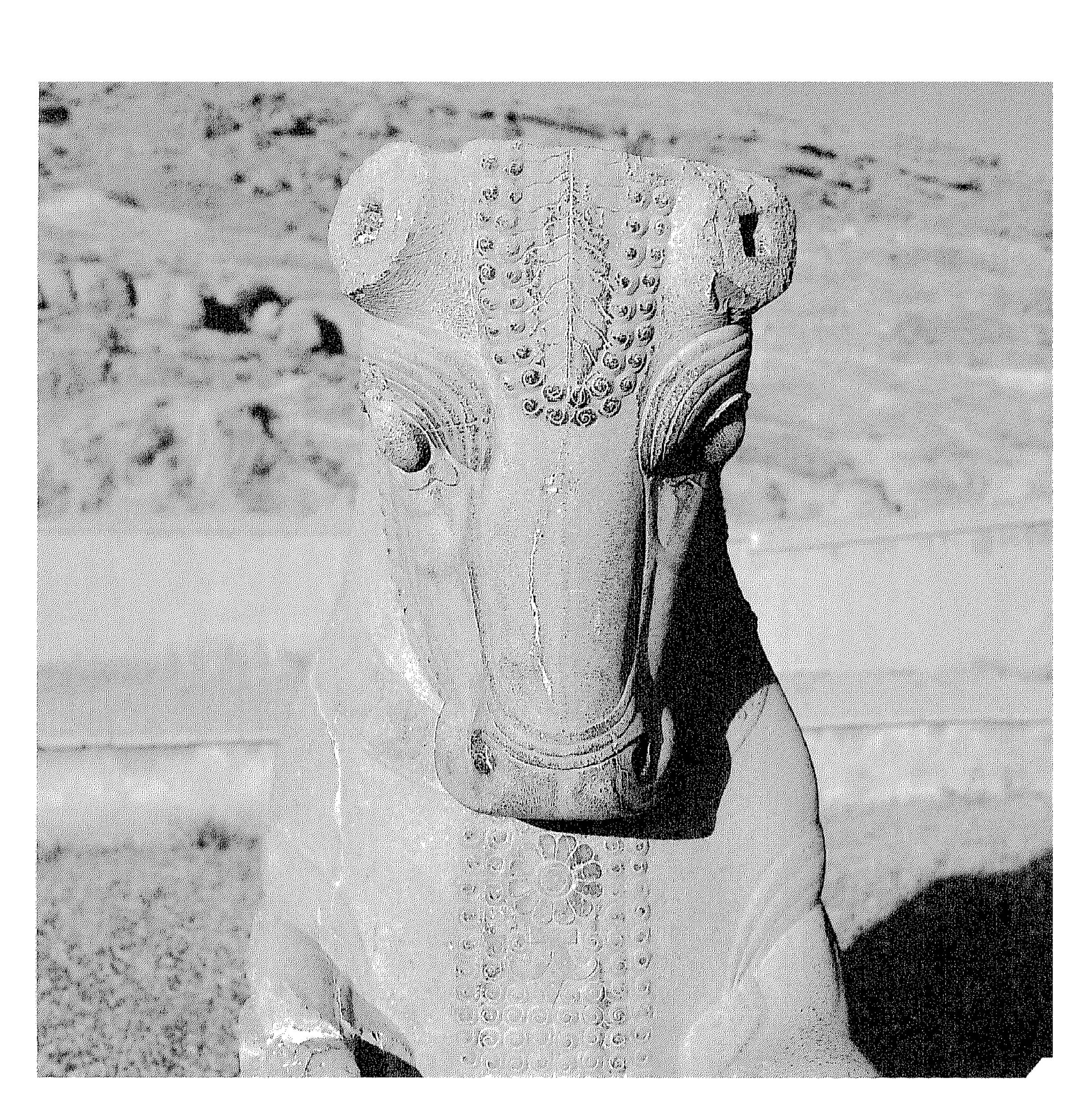
کاخ صد ستون. نگارۀ شاه نشسته بر تخت و نگهبانان، بردرگاه غربی دیوار شمالی (جرز غربی)



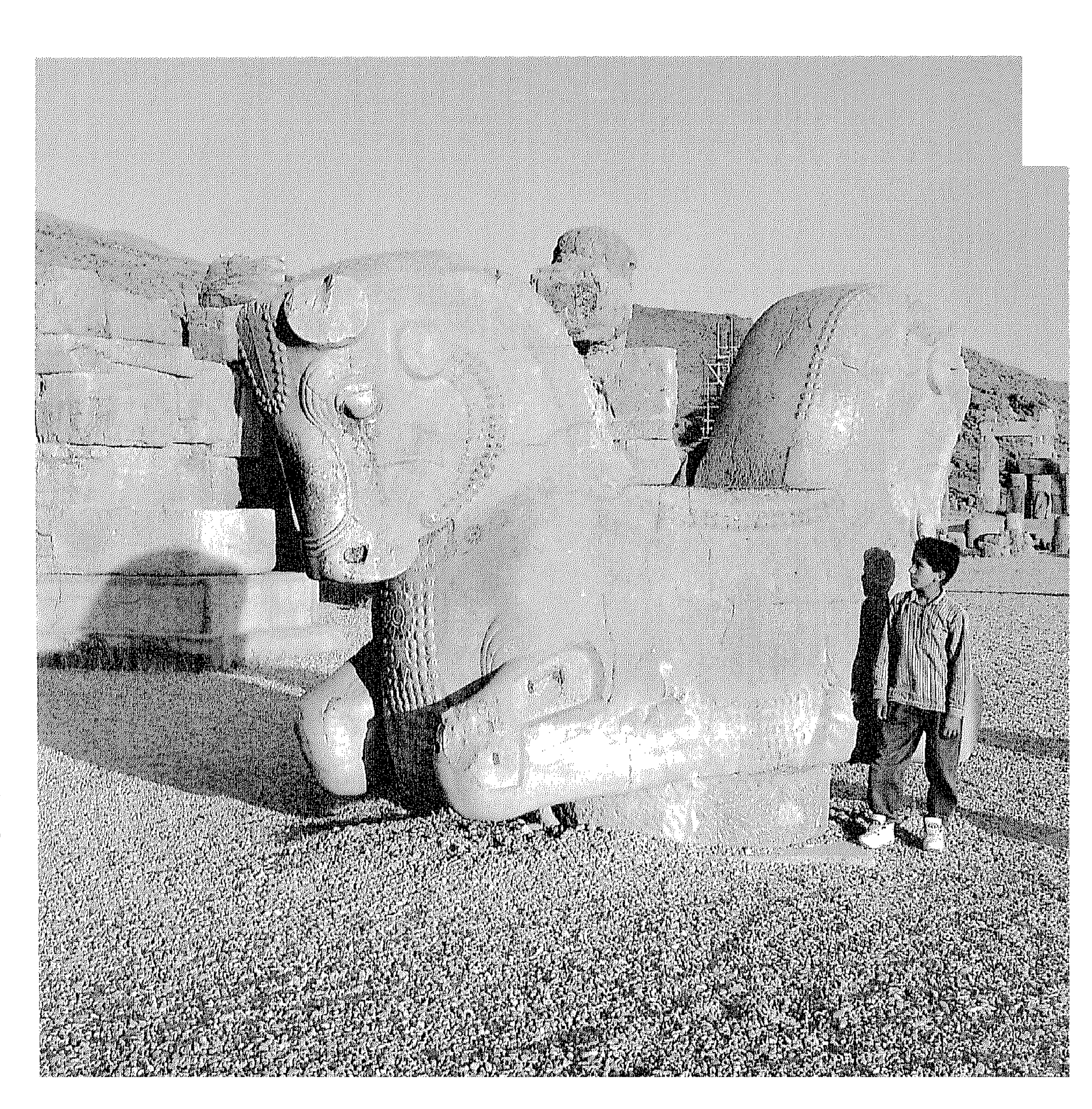
کاخ صد ستون. جزئیات نگارهٔ درگاه غربی در دیوار شمالی . نگهبانان پارسی و مادی



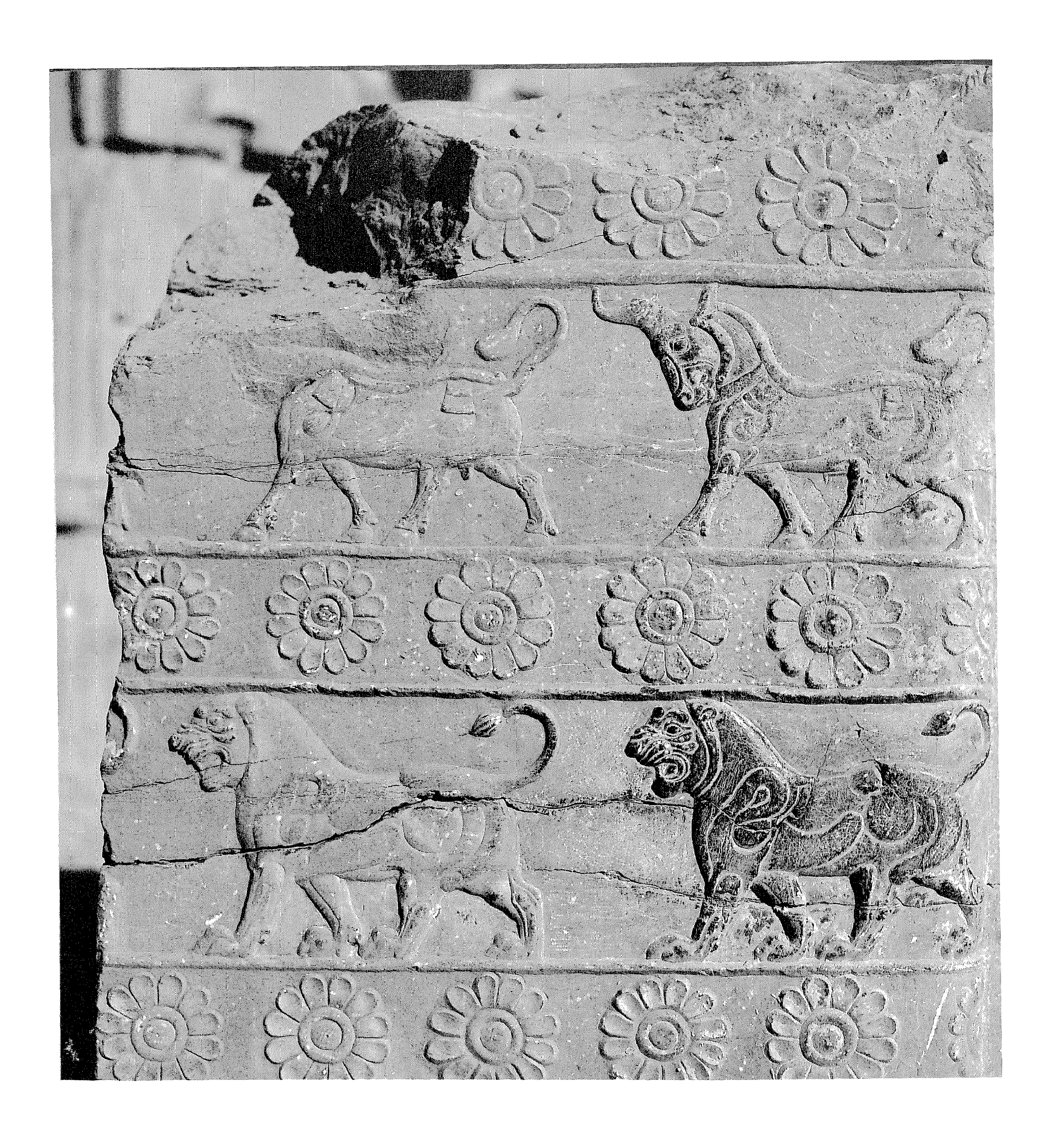
کاخ صد ستون. جزئیات دقیق تری از نگاره درگاه غربی دیوار شمالی



تالار تخت . قسمت جلویی سر ستون به شکل گاو



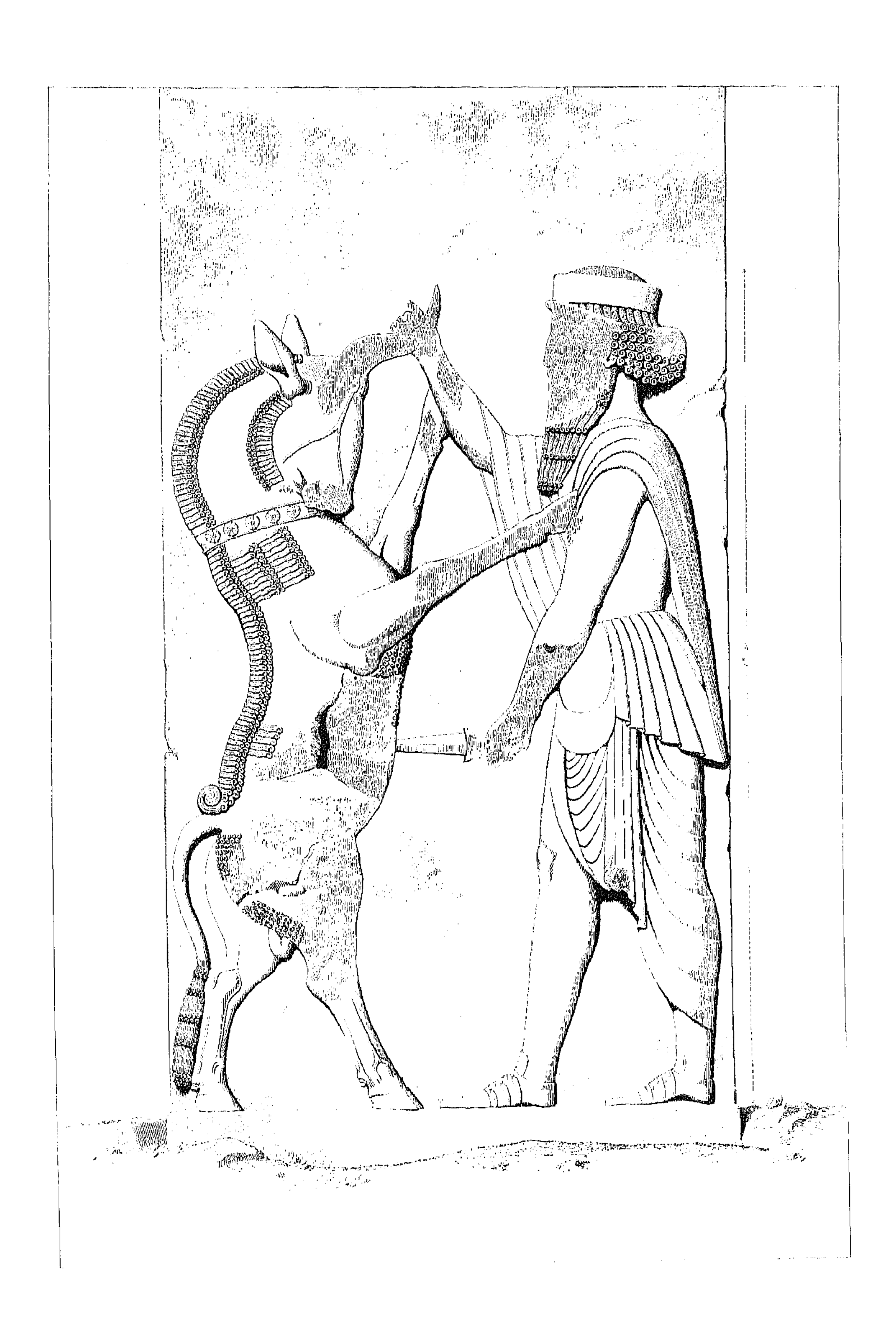
تالار تخت . سرستون کله گاوی. تیرکهای چوبی سقف بر پشت این حیوانات قرار می گرفتند



تالار تخت (صدستون) . نقوش برجسته شیر و گاو و گل ۱۲ پر معروف به گل خورشید، از نقوش
تزئینی سایبان تخت شاهی هستند

کاخ صد ستون. نقش برجسته درگاه ورودی ضلع جنوبی تالار



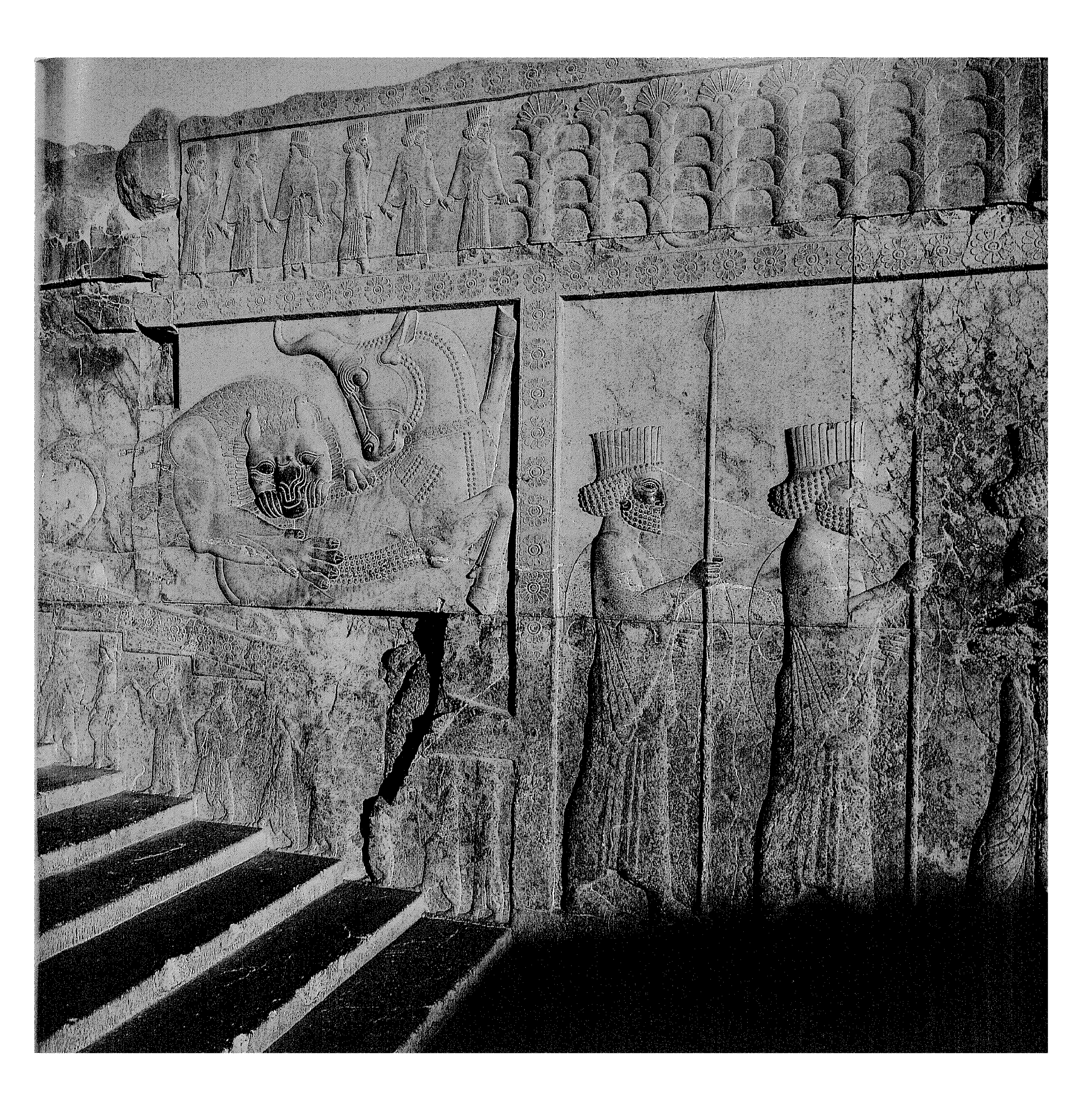


نقش برجسته نبرد پهلوان با حیوان افسانهای بر درگاه جنوبی دیوار شرقی تالار صد ستون

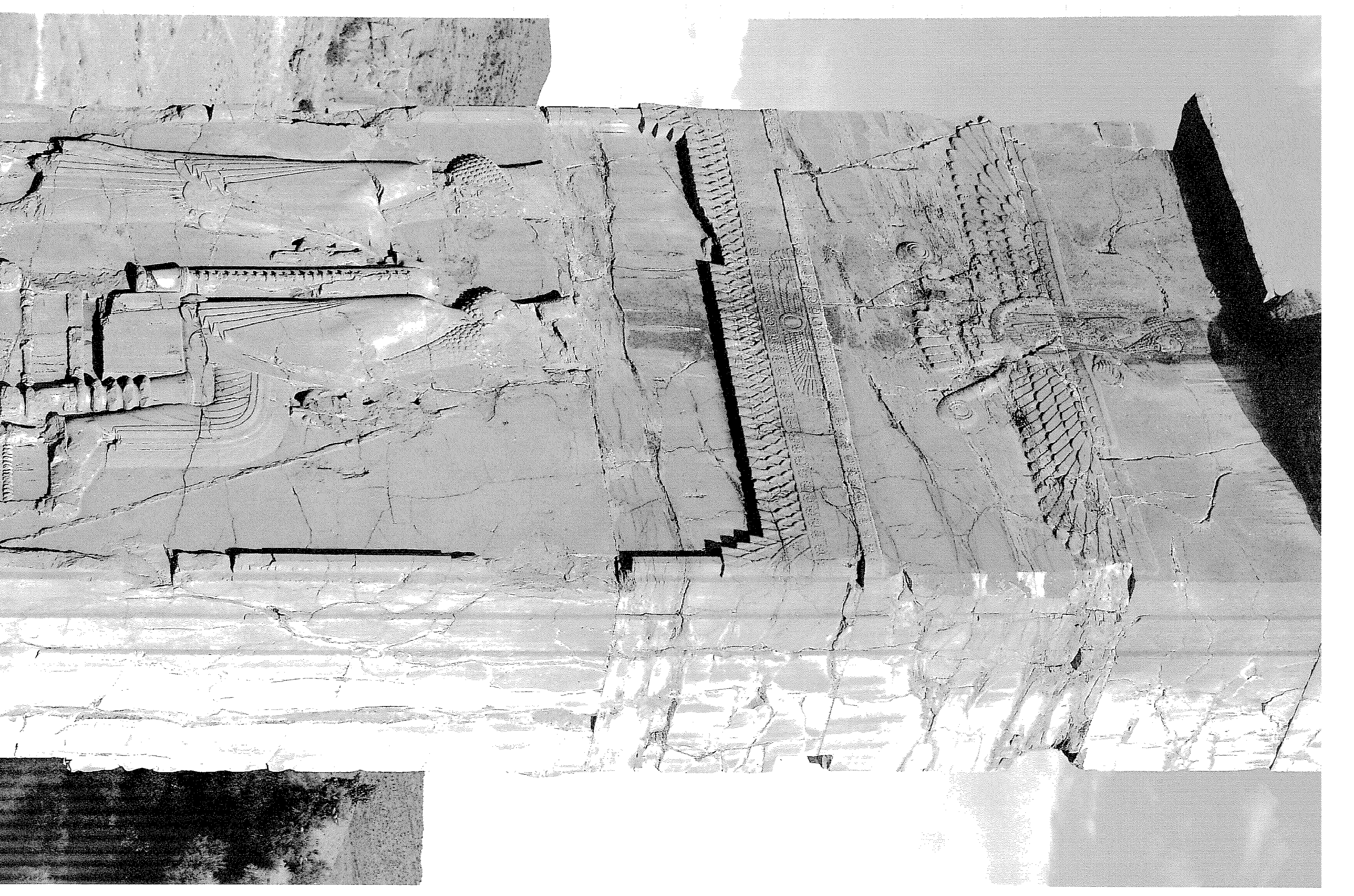
بنای سه دروازه

مرگ خشیارشا به او اجازه نداد تا شاهد پایان گرفتن کارهای ساختمانی عظیم و همه جانبهٔ خود در تخت جمشید باشد، اما همان گونه که او ناگزیر از ادامهٔ کار نا تمام پدرش داریوش بود، پسرش اردشیر اول (۴۲۴-۴۶۵ پ م) نیز ناگزیر پی گیر کار ساختمان‌های نیمه تمام شد. برای نمونه اردشیر اول در سنگ نبشته‌ای که تکه‌هایی از آن در دست است، گزارش می‌دهد که کاخ هدیش پدر را به پایان رسانیده است. با ساخت تالار صد ستون فضایی که محل تجمع بزرگ مقابل منظر اصلی آپادانا بود تقریباً از میان رفت و تنها راهرو باریکی میان دو تالار آپادانا و صد ستون بر جای ماند. اردشیر، به منظور پیوند معمارانهٔ دو بنا و ایجاد هنجاری خوش آهنگ و متناسب با بناهای تخت جمشید، راهروی میان آپادانا و صد ستون را به دروازه‌ای باشکوه تبدیل کرد، که به سبب سه مدخلی که دارد به سه دروازه مشهور است.

سه مدخلِ این دروازه فضایِ بازِ صفهٔ شمال را به کاخ اختصاصی، کاخ مسکونی در جنوب و عمارت حرمسرا در جنوب شرقی متصل می‌کند. نگارهٔ درگاه‌های شمالی و جنوبی کپی نگارهٔ درگاه جنوبی کاخ اختصاصی داریوش است. این نگاره شاه را نشان می‌دهد که همراه دو ملازمش، یکی با مگس پران و حولهٔ ظاهراً عرق گیر و دیگری با چتر آفتابی، در حال ترک کردن کاخ است. در اینجا اما با یک تفاوت عمده رو در روی هستیم: در بنای سه دروازه تصویر مظهر اهورمزدا نیز حضور دارد، که بر سر شاه معلق است. این همان تصویری است که خشیارشا در درگاه‌های تالار صد ستون نیز آورده است. در بدنه‌های درگاه شرقی سه دروازه، اردشیر بر تختی نشسته است، که پایه‌هایش مانند نگارهٔ پدرش در صد ستون، بر سر خلق‌های گوناگون امپراتوری حمل می‌شود. اردشیر نیز، مانند داریوش در نگارهٔ پلکان آپادانا، ولیعهد خودرا در پشت سر دارد. معلوم است که بر خلاف خشیارشا خاطرهٔ ولیعهدی بر دوش اردشیر سنگینی نمی‌کرده است. باید توجه داشت که در نگاره‌های تخت جمشید، که به دشواری بر بدنهٔ سنگ‌ها کنده شده‌اند، هیچ نقش و حرکتی خالی از معنی نیست. بسا که داریوش با ولیعهد خود سختگیر بوده و خشیارشا بر خلاف پدر با ولیعهد خود نرم و مهربان بوده است.



کاخ سه دروازه . نقوش جناح شرقی راه پله اصلی



سه دروازه. نقش برجسته درگاه شرقی (جرز جنوبی) از تالار اصلی. اردشیر برتخت و ولیعهد او پشت سرش قرارگرفته و نقش اهورامزدا بالای سرآنها است



سه دروازه، افسران پارسی و مادی، نگاره های جناح غربی پلکان اصلی

عمارت خزانه:

«کوتوال قلعهٔ اصطخر قدحی از فیروزه،
پر از مشک، که بر آن نام جمشید را نوشته بودند،
به حضور سلطان الب ارسلان رسانید».
حسین فسایی

در حقیقت باید عمارت خزانه را، با ۱۳۳/۹۰ متر طولِ و ۷۷/۶۰ متر عرض و حدود ۱۰۰ بخش مختلف از قبیل تالارهای وسیع ستوندار و اتاق‌ها کوچک و بزرگ متعدد و راهروها و حیاط‌های ایوان‌دار، مهم‌ترین بنای مجتمع تخت جمشید به شمار آورد. پیرامون عمارت خزانه را خیابانی از دیگر بناهای مجاور جدا می‌ساخت. حرمسرای خشیارشا در غرب، تالار تخت اردشیر اول که طرح آن را خشیارشا ریخته بود در شمال، جایگاه پادگان و پاسداران در پایین باروی شرقی صفه در شرق و بناهای مربوط به استحکامات جنوبی صفه در سمت جنوب قرار داشت. این بنا، همان طور که از نامش پیداست، بایگانی کل اسناد و همچنین خزانهٔ کل اموال دولت‌های هخامنشی بود و تقریباً همهٔ دست اندرکارانِ مؤثرِ دستگاه فرمانروایی را در خود جای می‌داد و از همین روی می‌توان آن را قلب تپندهٔ امپراتوری ایران در زمان هخامنشیان خواند. گران بهاترین اسنادی که به صورت لوح‌های گلی به زمان ما رسیده‌اند از این بنا به دست آمده‌اند و به کمک همین اسناد است که با روند اداری - اقتصادی عصر هخامنشیان آشنایی بیشتر و بهتری یافته‌ایم. همین اهمیت فوق العاده سبب شده است که عمارت خزانه چند بار توسعه یافته و دستخوش دگرگونی شود.

عمارت خزانه مسند امور اسنادی و دیوانی و به عبارتی آغاز دیوان سالاری در ایران است و از همین روی است که مطالعه در چگونگی ساختار عمارت خزانه، که سررشتهٔ بسیاری از امور را به هم می‌پیوست از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

خزانه در گوشهٔ جنوب شرقی صفهٔ تخت جمشید، یکی از سه بنای اولیه‌ای است که به فرمان داریوش، پس از آماده و زیر سازی صفه ساخته شد و چون به حکم ضرورت ارباب رجوع بیشتری داشت، نزدیک‌ترین بنا به ورودی نخستین صفه در جنوب بود. حفاران باستان شناس در حین حفاری تخت جمشید به ریاست اشمیت [شمیت]، دریافتند که خشیارشا با تصمیم به ساخت بنای کاخ حرمسرا مجبور بوده با تغییر محل ورودی صفه و بریدن بخشی از عمارت خزانه، برای حرمسرا جای بیشتری باز کند. چون پس از این دگرگونی باز هم ساختمان خزانه اجباراً دستخوش دگرگونی شده است، جا دارد که مراحل گوناگون عمارت خزانه به ترتیب بررسی شود.

مرحلهٔ نخست ساختمان عمارت خزانه:

زیربنای خزانهٔ نخستین، که ساخت داریوش بود، مستطیل بزرگی بود به درازای ۱۲۰/۷۰ و پهنای ۶۱/۹۰ متر، که مانند یک دژ، دیوارهای قطوری داشت از خشت خام و به ارتفاع تقریباً ۱۱ متر و بدون پنجره. پیرامون بنا ردیفی از اتاق‌های مستطیل شکل باریک قرار داشت که با دیوارهای داخلی قطورشان بر ضخامت دیوار اصلی بنا می‌افزودند. در درون بنا نیز اتاق‌های وسیع دیگری بود، که هنوز نمی‌دانیم که نور آن‌ها از کجا تأمین می‌شده است. چون با اینکه برخی از دیوارها تا ارتفاع ۲ متر بر جای مانده‌اند، اثری از وجود پنجره مشاهده نشده است. شاید سقف تالارهای درونی کمی مرتفع‌تر از دیوارهای اصلی و بیرونی بنا بوده و در این ارتفاع افزوده پنجره‌های کوچکی، در محل اختلاف سطح بام‌ها، وجود داشته است. بالاخره نمی‌توان چنین پنداشت که کارکنان و کارگران خزانه دائماً مشعل به دست این سو و آن سو می‌رفته‌اند. نکتهٔ مهم دیگر اینکه ضمن حفاری هیچ ماده‌ای که بتواند کاربردی مانند شیشه داشته باشد به دست نیامده است. شاید دریچه‌های چوبی به هنگام لزوم باز و بسته می‌شده‌اند. یکنواختی دیوار بیرونی بدون پنجره، فاصله به فاصله، با پیش آمدگی‌های ستون مانند و فرورفتگی‌هایی با دست اندازهای پلکانی، می‌شکست. فاصلهٔ مرکز قسمت پیش آمده تا مرکز پیش آمدگی دیگر، در دیوارهای مختلف ۵/۵۰ تا ۵/۷۵ متر است. در عرض بدنه‌های پیش‌آمده نیز اختلاف‌هایی، از ۲/۹۷ تا ۲/۸۰ متر، به چشم می‌خورد. عرض بدنهٔ پس رفتگی‌ها، با عمق ۰/۳۵ تا ۰/۳۷، ۲/۵۰ تا ۲/۷۵ متر است. خشت‌های خاکستری رنگ به کار رفته، مربعی به کلفتی ۱۲ و به ضلع ۳۰ تا ۳۲ سانتیمتر، از کاه و گل ساخته شده‌اند. ملاط زیر دیوارها کاهگلی است به ضخامت ۱۵ تا ۱۷ سانتیمتر. خشت‌ها معمولاً نا مرتب چیده شده‌اند و اندود دیوارها از هر دو طرف کاهگلی است به ضخامت ۲ تا ۵ سانتیمتر. در بعضی جاها این اندود به چندین ورقه می‌رسد. همهٔ دیوارها را با نوعی گچ سبز خاکستری رنگ پوشانیده‌اند که به سبب رنگ خوردگی مکرر گاهی کلفتی رنگ به یک سانتیمتر می‌رسد.

کف عمارت خزانه از ۳ یا ۴ لایه درست شده است، که روی خاک و سنگی که برای تسطیح کف بنا به کار رفته قرار دارد. پایین‌ترین لایه که ۵ تا ۱۰ سانتیمتر ضخامت دارد از خاکی زرد رنگ متمایل به قهوه‌ای درست شده است. لایهٔ بعدی به ضخامت ۱۰ تا ۱۵ سانتیمتر کوبیده‌ای است از سنگ ریزه و قلوه سنگ مخلوط با خاک و لایهٔ سوم از گچ و به قطر یک سانتیمتر است. رنگ کف ماده‌ای قرمز رنگ متمایل به قهوه‌ای است به کلفتی ۰/۵ تا ۲/۵ میلیمتر. درمیان بناهای تخت جمشید تنها برای کاخ داریوش و خزانه از این رنگ برای کف بنا استفاده شده است. در داخل بنا آبروهایی زیرزمینی وجود دارد که در صخرهٔ آهکی کوه رحمت تراشیده شده‌اند. برای درگاه‌ها، طاقچه‌ها و آستانه‌ها و ستونپایه‌ها هم از قطعات بزرگ و منظم سنگ استفاده شده و در آستانه‌ها و مجراهایِ آب آجر نیز به کار رفته است. یک ورقه قیر به ضخامت یک سانتیمتر کف آبروها را می‌پوشانده است. روی هم رفته صفهٔ تخت جمشید با بناهای عظیمش به شبکهٔ فاضل آب بسیار دقیق و حساب شده‌ای نیاز داشته است. از همهٔ آثار بازمانده چنین برمی‌آید که معماران تخت جمشید در ایجاد چنین شبکه‌ای موفق بوده‌اند.

ورودی عمارت خزانه در جناح غربی، یعنی در مناسب‌ترین راه دسترسی به ساختمان قرار داشت.

پشت در ورودی اتاق کوچکی بود که می‌توانست اتاق نگهبانی باشد. لابد که مانند امروز، ارباب رجوع خزانه در این اتاق ورودی خودرا معرفی می‌کردند و علت مراجعه خودرا اطلاع می‌دادند. و لابد که مانند امروز نخست تشریفات اداری لازم برگزار می‌شد و سپس مراجعه کننده اجازهٔ ورود به ساختمان را می‌گرفت. آنگاه او از راهروی درازی که در دو طرفش دو اتاق بزرگ ۴ ستونی و یک اندازه داشت، می‌گذشت. تمامی ستون پایه‌های خزانه شکلی واحد داشتند. در برخی از تالارها زیر این ستون پایه‌های سنگ آهکی، سنگی چهارگوش افزوده شده بود. شاید این ستون پایه‌ها از آن ستون‌های سقف‌های بزرگ‌تر یا مرتفع‌تر بوده‌اند. بر روی ستونپایه‌ها تیرک‌های چوبی عمودی، به قطر ۳۵ تا ۴۰ سانتیمتر قرار می‌گرفت. تالارهای بزرگ، اتاق‌های بزرگ و ایوان‌های عمارت خزانه بیش از ۳۰۰ ستون داشته‌اند. در حفاری‌هایی که به عمل آمده هیچ اثری از ستون‌های چوبی به دست نیامده است. طبیعی است که همهٔ ستون‌ها در آتش سوزی عظیم تخت جمشید خوراک لهیب آتش شده‌اند و اگر هم قطعه ستونی بر جای مانده بوده است، حتماً در طول سالیان و سده‌های زیاد به کار نیازمندان به چوب آمده است. بعید هم نیست که محلی با این اهمیت اغلب محل اتراق حفاران قرون گذشته بوده و از چوب‌های قابل دسترس برای ایجاد گرما و یا درست کردن آتش برای پخت و پز استفاده شده است. اگر هم قطعه چوبی در زیر آوار مانده بوده حتماً به مرور پوسیده است. استفادهٔ از این تیرک‌ها قدری پیچیده اما خوش کاربرد بود: دور آن‌ها ابتدا شاخه‌هایی ترکه مانند پیچیده می‌شد و سپس اندودی گلین به کلفتی ۸ تا ۱۰ سانتیمتر روی شاخه‌ها را می‌پوشاند. به این ترتیب قطر ستون‌ها به ۵۰ تا ۶۰ سانتیمتر می‌رسید و علاوه بر این همهٔ آنها پوششی صاف و یکنواخت و یک اندازه می‌یافتند. در نهایت ستون‌ها را به رنگ‌های درخشان سرخ، آبی و سفید در می‌آوردند. ضمن حفاری‌های انجام گرفته بقایای ناچیزی از این اندودهای رنگین به دست آمده است. باکمک همین بقایا است که می‌توانیم برداشتی از شکل و وضع ستون‌ها داشته باشیم. این شیوه از ستون سازی آدمی را به یادگزارشی می‌اندازد که استرابون، جغرافی‌دان یونانی، که سال‌های ابتدایی سده اول میلادی می‌زیسته است، دربارهٔ خانه‌های بابلی می‌دهد: «چون چوب و تخته نایاب است، خانه‌هایشان را از تیرک نخل می‌سازند. این تیرک‌ها را نخست طناب پیچ، سپس اندود و در نهایت نقاشی می‌کنند». این همان روشی است که در عمارت خزانه نیز اعمال شده است. نزدیک ستونپایه‌های تالارهای اصلی و بزرگ خزانه قطعات صاف و منحنی گچ سوخته با اثر نقاشی به دست آمده است. قطعات منحنی گچ درست اندازهٔ قطر ستون‌ها هستند. با اندازهٔ قطر ستون‌ها از طریق قیاس آن‌ها با ستونپایه‌ها آشنا هستیم. نقش تزیینی ستون‌ها عبارت است از لوزی‌هایی پیچیده که در راس به یکدیگر پیوسته‌اند. از عمارت خزانه هیچ نوع سرستونی به دست نیامده است. بنا بر این اگر ستونی وجود داشته حتماً از چوب بوده، که طعمهٔ حریق شده است. ستونپایه‌ها همه جا از سنگ است: بدنه‌ای مدور و ساده گاهی بر پایه‌ای چهارگوش. از نشان امضاء مخصوص سنگتراشان بر روی پایه‌ها در می‌یابیم که برخی از آنان در هر سه مرحله از ساختمان خزانه حضور داشته‌اند. گاهی بر ستونپایه‌ای تا چهار نشان دیده می‌شود و معلوم است که چهار نفر در تراش و تکمیل پایه دست داشته‌اند.

شاید که در درون دو اتاق بزرگی که در چپ و راست راهرو قرار داشت اتاق‌های کوچک‌تری بوده که در آن‌ها کارمندانی می‌نشسته‌اند که پاسخگوی کارهای روزمرهٔ مراجعین بوده‌اند. نامه‌ها، به صورت الواح گلی، در این اتاق‌ها مبادله می‌شدند، ادارات و سرپرستی‌های منطقهٔ پارس حساب‌های خودرا در این

محل به ممیزین ارجاع می‌کرده‌اند و احتمالاً نامه‌ها در همین محل بایگانی می‌شده‌اند. در اینجا بود که بسته‌های مالیاتی گوناگون، مانند لباس، زیورآلات و ظروف را تحویل می‌داده‌اند. این بسته‌ها پس از بازدید به ثبت می‌رسیدند و محموله‌های گران بها در خزانه حفظ می‌شدند. تالارهای بزرگ دو سوی راهروی ورودی، یعنی دو تالار شمالی متصل به هم، هر یک با ۳۶ ستون و دو تالار دیگر در جنوب ساختمان هر یک با ۲۴ ستون برای همین منظور بودند. در دیوار تالارهای جنوبی طاقچه‌های گودی برای انبار کردن ظروف گران بها، شیشه و یا پارچه‌های نفیسی که لازم بود از رطوبت زمین در امان باشند، تعبیه شده بود. از این تالارها دری به راهروی ورودی باز نمی‌شد. بنا به ملاحظات امنیتی، راه این تالارها از حیاط بزرگ میانی بود. به این ترتیب دستبرد و فرار سریع از این تالارها کار آسانی نبود. بدیهی است که این اقدامات بیشتر ناشی از وسواس بوده است، وگرنه گمان نمی‌رود که کسی حماقت کرده و با دستبرد به اشیاء دولتی قصد بازی با جان خود را کرده باشد.
در پشت دیوار شرقی خزانه حیاط بزرگی بود که فقط معدودی از کارمندان خزانه و ارباب رجوع، در شرایطی استثنایی، در آن رفت و آمد داشته‌اند. از اتاق‌های پیرامون حیاط می‌توان چنین استنباط کرد که مرکزیت دیوان خزانه‌داری در اینجا قرار داشته است. با توجه به نقش تعیین کنندهٔ عمارت خزانه، تصور اینکه مدیران اصلی دیوان اداری فرمانروایی بزرگ هخامنشی در ساختمان دیگری مستقر بوده باشند غیر ممکن به نظر می‌رسد. قطعاً محوطهٔ حیاط زیبا و آراسته بوده است، تا از خشکی و سردی فضای تقریباً سنگی و دیوارهای اندود شدهٔ خشتی کاسته شود. چهار سوی حیاط ۴ بنای ایوان دار قرار داشت که ایوان غربی ۶ ستون و ۳ ایوان دیگر هر کدام ۴ ستون داشته است. شاید حاشیهٔ درهای این ایوان‌ها با نوارهای نقاشی تزیین می‌شده است. جنس این درها از چوب بوده و تزیینات برنزی زیادی، گاه با ‌‌‌‌‌‌‌‌‌روکش طلا، به شکل گل میخ‌های نیلوفری و جانوران افسانه‌ای داشته است. درهای سنگی آرامگاه‌های سلطنتی، با شیارهای افقیِ تزیینی در بخش مرکزی، در کوه رحمت، بالای صفهٔ تخت جمشید و در نقش رستم تنها نمونه‌هایی هستند که به کمک آن‌ها می‌توان به برداشتی از ظاهر و شکل درهای چوبی بناهای تخت جمشید دست یافت. احتمالاً از ورقه‌های برجستهٔ مفرغی، شاید با ترکیبی از طلا و نقره، برای تزیین درهای چوبی استفاده می‌شده است. بقایایی از گل میخ‌ها و دیگر طرح‌های تزیینی، قطعات بال نقوش حیوانات و قرص خورشید بال دار فروهر که از بسیاری از قسمت‌های بنا به دست آمده‌اند می‌توانند شاهدی برای این برداشت باشند. چون قسمت‌های مهم نقوش جانوران از مواد قیمتی بوده تنها نقش بال به دست آمده است. غارتگران مقدونیایی به هنگام چپاول بخش‌های گران بها را کنده و قسمت‌های بی ارزش را به دور افکنده‌اند. احتمالاً دستگیرهٔ درها از مفرغ و به شکل جانوران افسانه‌ای بوده است. دربارهٔ شیوهٔ قفل کردن درها هیچ اطلاعی نداریم.

تنها نمونه‌ای که از درگاه‌های عمارت خزانه بر جای مانده است بخش ناقصی است از یک درگاه. بنا بر این از شیوهٔ وصل شدن قسمت بالای در به درگاه بی‌خبریم. حتماً در تیرک بالای در قرینهٔ حفرهٔ پاشنه وجود داشته است. حفرهٔ پاشنه‌ها معمولاً از سنگ یا قطعه آهنی مدور است. قطعه آهن پاشنه معمولاً در یک پایهٔ سنگی که حفره‌ای مدور داشت کار گذاشته می‌شد. بسیاری از حفره‌های جا پاشنه‌ای ناپدید شده‌اند، اما فرورفتگی مربوط به آنها در زمین کنار درگاه هنوز بر جای است. اگر این حفره‌ها به خاطر ساختار ویژهٔ خود مطلوب نبوده باشند، حتماً به سبب آهنی که در آن‌ها به کار رفته بوده است،

پس از ویرانی بنا، به سبب ارزش آهن، از سوی مردم جا به جا شده‌اند. برخی از درگاه‌ها، مخصوصاً در ردیف اتاق‌های جانبی، فاقد در بوده‌اند، چون پاشنه و یا محل آن در کف اتاق وجود ندارد. در این صورت حتماً این درگاه‌ها پرده‌ای مثلاً از حصیر داشته‌اند. ظاهراً از لوله‌های مفرغی سرپیچ دار به جای چوب پرده استفاده می‌شده است. در هر سه قسمت عمارت خزانه، در اتاق‌هایی که درگاهشان پاشنه ندارند و یک نمونه نیز در درگاهی که دارای پاشنه است، از این لوله‌های مفرغی به دست آمده‌اند.

رو به روی در ورودی حیاط، یعنی در ایوان شرقی، دو در شمالی و جنوبی بـه دو اتـاق کـوچک بـاز می‌شد. اتاق کوچک شمالی مستقیماً به تالاری که در این سمت ساخته شده راه داشت. سقف این تالار ۱۴۰ متر مربعی بر ۶ ستون، در دو ردیف، قرار داشت و در داخل آن، دو اتاق کوچک بر دیوار شرقی خزانه تکیه داده بود. اتاق کوچک واقع در سمت شمال ایوان به تالار شرقی نیز راه میگشود. سقف این تالار دراز بر ۵ ستون در یک ردیف استوار بود. این تالار هم دو اتاق جانبی داشت که اتاقک جنوبی ایوان، که قرینهٔ اتاقک شمالی است، به یک اتاق مربع ۴ ستونی می‌پیوست، که دو در از آن به دو اتاق جانبی عمود بر هم باز می‌شد. به این ترتیب جناح شرقی عمارت خزانه مجموعهٔ اداری دژ مانندی بوده است با ۳ تالار کاملاً متمایز، که در عین جدایی واحدها، ایجاد ارتباط میان آن‌هـا آسـان بـوده است. وسوسه انگیز است که این مجموعه را مقر بلندپایه‌ترین کارمند امپراتوری بزرگ ایران، یعنی دفتر کار رئیس تشریفات و قائم مقام وی بدانیم. (خانم پروفسور هایدِماری کُخ Prof. H. Koch چنین تصورکرده است). اگر این تصور درست باشد، احتمالاً تالار بزرگ‌تر شمالی دفتر کـار رئـیس تشـریفات و تـالار کوچک‌ترِ جنوبی از آنِ قائم مقام وی بوده است. در این صورت تالار میانی می‌تواند دفتر مخصوص منشی‌های این دو و اتاق‌های جانبی محلی برای بایگانی پرونده‌ها و اسناد، یعنی لوح‌های گلی و چرم نبشته‌ها بوده باشد.

برای بایگانی اسناد، عمارت خزانه دو اتاق دراز، در جنوب حیاط درونی، داشت. از کف این اتـاق‌ها حتی باسمهٔ چند سند نیز به دست آمده است، که روزگاری در قفسه‌های چوبی قرار داشته‌اند. در نظام اداری هخامنشی همهٔ فعل و انفعالات مالی و اداری، با نام مأموران و کارمندان و مسئولان امر به ثبت می‌رسید. هر سند در سه نسخه تهیه می‌شد. یک نسخه برای محل صدور، یک نسخه برای مرکز بخش یا شهر و نسخهٔ سوم برای بایگانی در خزانهٔ تخت جمشید. بنا بر این در هر بخش اداری و مالی و در هر ایستگاه پستی یک نفر عیلامی با گِل تازه آمادهٔ انجام وظیفه بوده است. نویسنده به هنگام لزوم فـوراً نواله‌ای از گِل برمی‌داشت و با دست آن را به صورت یک لوح درمی‌آورد. اثر انگشتان زیادی بر روی لوح‌های گلی به زمان ما رسیده است. یک روی لوح بر میزی کوبیده می‌شد تا سطح آن کاملاً هموار شود. سرانجام کارمند مسئول مهر خودرا به روی سمت چپ لوح می‌فشرد. تهیهٔ لوح خام به عهدهٔ یک شاگرد بود، تا دست نویسنده به گل آلوده نشود. چند لوح استفاده نشده که از خزانه به دست آمده این برداشت را تایید می‌کنند. به این ترتیب سازمان خزانه داری کل عمارت خزانه، که رونبشت همهٔ اسناد را در خود جای می‌داد، سازمان وسیعی بود مشابه همین سازمان‌های بایگانی اسناد امروزی. با اینکه نگهداری از الواح گلی و طبقه بندی آن‌ها کار چندان آسانی نبود، جالب توجه است که شیوهٔ بایگانی اسناد در زمان هخامنشیان تفاوت چندانی با نحوهٔ بایگانی امروزی نداشت. تفاوت بـیشتر در جـنس اسناد بود. الواح را نمی‌توانستند سوراخ کرده و در پوشه قرار دهند. ناگزیر الواح را بر اساس مکان و

سال تهیه طبقه بندی کرده و در سبد ویژه‌ای می‌ریختند. بعد سبدهای مدخل‌های گوناگون را در قفسه قرار می‌دادند. برای جلوگیری از آشفتگی، هر سبدی بر چسبی خاص داشت. تعدادی از این برچسب‌ها از عمارت خزانه به دست آمده است. تکه طنابی به گوشه‌ای از سبد بسته می‌شد و سپس خمیر برچسب را به طناب می‌چسباندند. مثلاً روی بر چسب نوشته می‌شد، گندم آقای فلان، حوالهٔ فلانی، سال فلان. بنا بر این بر هر برچسب نام کالا، حواله‌های مربوط به آن کالا، محل صدور سند، نام مأمور مسئول و سال تحویل و تحول قید می‌شد.
برگردیم به عمارت خزانه: در شمال حیاط درونی پی تالار دیگری وجود دارد با یک اتاقک کوچک در مدخل و دو اتاق جانبی در پشت اتاقک. به برداشت خانم کُخ اینجا نیز می‌توانست دفترکار رئیس خزانه داری دربار بوده باشد. دری که در دیوار شمالی خزانه باز می‌شد و به تردد بلندپایه‌ترین کارمندان خزانه اختصاص داشت، دسترسی آسان و سریع به حیاط درونی و ساختمان‌های ادارهٔ مرکزی میسر بود. به این ترتیب همهٔ بلندپایگان دیوان پارسی در پیرامون حیاط درونی خزانه جمع بوده‌اند! همهٔ سرنخ‌های تشکیلات و سازمان‌های گوناگون در خزانهٔ تخت جمشید به هم می‌پیوست و سرانجام از این خزانه بود که تدارکات کارگران دربار پرداخت می‌شد.

به این ترتیب عمارت خزانه مرکز امور اداری - مالی و نبض تپندهٔ دربار داریوش بود. ممکن است که برداشت خانم کخ در جزئیات متفاوت از واقعیت باشد، اما روی هم رفته، با توجه به امکانات و فضاهای موجود در خزانه، این برداشت در اصول بسیار هوشمندانه است. مگر اینکه تصور کنیم که کاربرد عمارت خزانه تنها به صورت انبار بوده و دفتر کار مسئولان خزانه در بیرون از صفهٔ تخت جمشید قرار داشته است. همهٔ داده‌های موجود خلاف این تصورند. تشکیلات عظیم خزانه با همهٔ کاربردی که در نظام هخامنشی داشته نمی‌توانسته مسئولان خودرا در کنار و درون خود نداشته باشد. توجه به این نکته نیز ضروری است که لوح‌های گلی و به عبارت دیگر اسناد دیوانی خزانه می‌بایستی بی‌درنگ مهر و در حقیقت امضاء می‌شدند، تا مهر به راحتی بر گل تازه فرو نشیند. سند گران بهایی در میان لوح‌های گلی یافت شده است که هم حکایت از اهمیت مهر وزیر تشریفات دارد و هم گویای ارتباطات اداری آن روزگاران است: وقتی مهر فَرنَکه، وزیر تشریفات داریوش گم می‌شود، بی‌درنگ این بخشنامه صادر می‌شود: «**مهری که پیش از این از آنِ من بود گم شد. اکنون مهری که بر این لوح خورده است مهر من است**»! پس مهر وزیر تشریفات، بالاترین عضو خزانه، چنان برای همهٔ کارکنان آشنا بوده که او در بخشنامه با مخاطب قرار دادن آن‌ها، مهر جدید خودرا معرفی می‌کند.
ظاهراً همزمان با آماده شدن صفهٔ تخت جمشید ساخت عمارت خزانه نیز آغاز شده است. به خصوص که صرف نظر از ستونپایه‌ها، درگاه‌ها و دیگر اجزاء مهم، ساختمان خزانه فقط با خشت خام بالا رفته و از این روی پیشروی ساختمان از سرعت زیادی برخوردار بوده است. بنا بر این به قول خانم کخ می‌توانیم با تکیه برلوح‌های عیلامی چنین تصور کنیم که فرنکه، رئیس تشریفات، برخلاف عادت همیشگی خود، تقریباً تمام سال ۴۹۹ پ م را در تخت جمشید حضور داشته و از دفتر کارش در عمارت خزانه به کارهای ساختمانی آپادانا و کاخ داریوش نظارت و به پیشرفت کار بناها کمک می‌کرده است. از یک خروجی شمالی، که ظاهراً مخصوص کارمندان بلندپایه بود، راهی از حیاط مرکزی دیوان اداری به بیرون گشوده می‌شد.

مرحلهٔ دوم ساختمان عمارت خزانه:

هنوز دیری از ساختمان عمارت خزانه نگذشته بود که به سبب حجم زیاد کارهای دیوانی و ذخایر خزانه، با وجود تأسیسات بزرگ موجود، احساس کمبود جا چنان جدی شد که داریوش ناگزیر فرمان داد تا عمارت خزانه را در جبههٔ شمالی چنان توسعه دهند که عمارت خزانهٔ جدید تقریباً دو برابر عمارت نخستین بشود. مهم‌ترین قسمت این توسعه تالار عظیمی است که در مرکز عمارت خزانه ساخته شد. سقف این تالار نخست بر ۱۲۱ ستون تکیه داشت، اما تغییرات زمان خشیارشا تعداد ستون‌هارا به ۹۹ عدد تقلیل داد.
سمت شرقی بنای جدید، حیاط نسبتاً کوچکی با ۴ ایوان و یک تالار با اتاق‌های جانبی در شمال آن هیئت عمومی این تالار شبیه تالاری است که در شمال حیاط قدیم قرار دارد. در بنای جدید نیز پیش از ورود به تالاری که ۱۰ ستون داشت اتاقک کوچکی ساخته شده است. در سمت شمال تالار نیز یک اتاقک جانبی ساخته بودند، که احتمالاً دفتر کار رئیس خزانه داری دربار بوده است. در این صورت مکان مورد استفادهٔ او و ابواب جمعیش افزایش می‌یافت و به انبار وسیع تازه ساز نظارت و نزدیکی بیشتر داشته است. در حفریات تالار شمارهٔ ۱۶ تعداد زیادی لوح گلی به دست آمده که به لوح‌های خزانه مشهورند. اکثر این لوح‌ها مربوط به پول‌هایی است که رئیس خزانه به صورت نقره به کارگران پرداخت کرده است. این اسناد نشان می‌دهند که تالار شمارهٔ ۱۶ واقعاً دفتر کار رئیس خزانه داری دربار بوده است.

مرحلهٔ سوم ساختمان عمارت خزانه:

با دگرگون شدن نمای پلکان و انتقال ورودی اصلی به شمال غربی و همچنین آغاز ساختمان کاخی باشکوه و حرمسرا در جنوب شرقی صفه در زمان خشیارشا، معلوم شد که عمارت خزانه مزاحم کاخ و حرمسرای جدید است. بنا بر این تصمیم به حذف قسمت‌هایی از غرب عمارت خزانه گرفته شد. در عوض بنا شد تالار بزرگی به عرض تمام عمارت خزانه در شمال ساخته شود. حالا عمارت خزانه همهٔ فضای میان حرمسرا در غرب و تالار صد ستون در شمال را به اشغال خود در می‌آورد. هر یک از این دو بنا با خیابانی از عمارت خزانه جدا شده بود و دری به آن گشوده نمی‌شد. حالا ضروری بود که تمام عمارت خزانه از نو تجهیز شود. ورودی جنوبی خزانه، که با ساخت حرمسرا به کلی غیر قابل استفاده شده بود، به دستور خشیارشا تقریباً به وسط جبههٔ شرقی منتقل شد. اینک می‌بایستی راه تازه‌ای برای ارباب رجوع عمارت خزانه در نظر گرفته می‌شد. راه ورودی امروز صفه در شمال جبههٔ غربی تقریباً غیرقابل استفاده بود. زیرا مراجعین و حاملان خزاین می‌بایستی، پس‌از بالا رفتن‌از پلکان صفه، نخست ازکنار آپادانا بگذرند وسپس تالار صد ستون را دور بزنند، تابه ورودی خزانه برسند. ایجاد این‌راه علاوه براینکه فضای میانی کاخ‌هارا پرتردد می‌کرد،به سبب کارهای ساختمانی پیش‌بینی شده،که هنوز سال‌ها به‌اتمام آن‌ها مانده‌بود، غیرممکن بود.بنابراین می‌توان چنین پنداشت که برای عمارت خزانه و دیگر تأسیسات تدارکاتی که‌در جناح شرقی قرارداشت دروازهٔ ویژه‌ای برای حمل محموله درگوشهٔ جنوب

شرقی ساخته شده باشد. این دروازه با دو باروی مستحکم حفاظت می‌شد و بلافاصله پس از دروازهٔ جدید شرقی خزانه، یک نگهبانی دیگر نیز ساخته شد. از این پس از طریق یک اتاق ورودی دیگر مستقیماً راهی به حیاط درونی ساختمان جدید خزانه بنا بر ترتیب شماره‌گذاری بخش‌های مختلف خزانه: معروف به حیاط ۱۷، یعنی مقر رئیس خزانهٔ دربار گشوده می‌شد. با این دگرگونی‌ها، حیاط جدید به قلب خزانه تبدیل و به فرمان خشیارشا به زیبایی آراسته شد. مثلاً آن نگاره‌ای که خشیارشا در مقام ولیعهد در پشت داریوش ایستاده بود و در پلکان چشمگیر آپادانا قرار داشت و برای خشیارشا غیر قابل تحمل بود، از پلکان آپادانا کنده شد و در قسمت بریدهٔ خزانه، در ایوان‌های شرقی و جنوبی حیاط خزانه کار گذاشته شد. این نگاره جلوه خاصی به حیاط ۱۷ بخشیده است (دربارهٔ شرح مجلس این نگاره همچنین نگاه کنید: همین کتاب، تالار آپادانا). آسیب‌هایی که به صورت شاه وارد آمده، بدون تردید حاصل خشم سربازان اسکندر است. چون نقش دیگر افراد نگاره صدمه‌ای ندیده‌اند. چشم پادشاه را درآورده و به بینی و دهان او ضرباتی وارد آمده است. اما درباره سر شکسته دبوس شاه می‌توان چنین برداشت کرد که این قسمت از دبوس از طلا و یا سنگهای قیمتی بوده و محل آسیب حاصل دستبرد است. البته این امکان وجود دارد که چشم‌های شاه نیز از گوهری گران بها بوده باشد.

مجلس نگاره داریوش با خشیارشا در مقام ولیعهدی یکی از زیباترین نگاره‌های تمام تخت جمشید است و در میان همهٔ نگاره‌های ایران باستان از جلوه و تبلور خاصی برخوردار است. از این روی جا دارد که کمی به تفصیل به آن پرداخته شود: برای ساخت این مجلس از سنگ آهک خاکستری رنگ محلی، که در تمام بناهای تخت جمشید به کار رفته، استفاده شده است. سطح سنگ صاف و صیقل است. از این نگاره در همین حیاط دو نسخه وجود دارد که نسخهٔ جنوبی آسیب کمتری دیده است:

موضوع مجلس، همان طور که پیش از این نیز اشاره شد، جلوس رسمی داریوش در بارگاه سلطنتی است. شاه با لباس رسمی نشسته و وزیر تشریفات دربار، پس از شاه بلندپایه‌ترین مقام در پارس، که به حضور پذیرفته شده، در حال گزارش است. میان شاه و وزیر در حال گزارش دو آتشدان قرار دارد. خشیارشا در مقام ولیعهدی، در حالی که دو نفر از بزرگان دربار را در پشت سر دارد، پشت سر شاه ایستاده است. بیرون از سایبان در هر طرف مجلس دو نفر از نگهبانان ایستاده‌اند. تمام مجلس با حاشیه‌ای از گل قاب گرفته شده است.

طبق سنت، افراد خاندان شاهی به تناسب بزرگ‌تری تصویر شده‌اند. از نظر خصوصیات صوری و همچنین لباس، شاه و ولیعهد کاملاً شبیه یکدیگرند. نمایش همهٔ افراد مجلس نیمرخ است. شاه و ولیعهد دارای محاسنی بلندند که قسمت پایین آن مستطیل شکل است. شباهت کلاه شاه و ولیعهد در این نگاره حامل این پیام است که داریوش، خشیارشا را به ولیعهدی خود برگزیده است. این شیوه در نسل‌های بعدی نیز از سوی شاهان هخامنشی رعایت شده است. پلوتارک می‌نویسد، وقتی که اردشیر دوم، داریوش را به ولیعهدی برگزید به او اجازه داد تا کلاه بلند موسوم به کیتانیس را راست بر سر نهد (اردشیر، بند ۲۶). گزارش دیگری از آریان نیز تأکیدی بر این امر است: وقتی که یکی از اهالی ماد به نام باریاکسِس کلاهش را با حالتی راست بر سر گذاشت، به دستور اسکندر اعدام شد. چون او با این عمل خودرا شاه پارس و ماد قلمداد کرده بود (آنابازیس، کتاب ۶، بمد ۲۹). کلاه‌های شاه و ولیعهد در نگارهٔ مورد بحث ما به شدت آسیب دیده‌اند. به ظن قوی این کلاه‌ها و یا به عبارت دیگر تاج‌ها پوششی از طلا

و جواهر داشته‌اند که به هنگام غارت خزانه بوسیلهٔ چپاولگران از جای‌کنده شده‌اند. شاه دبوس شاهی را که قبه‌ای مدور دارد در دست راست نگه داشته است. این دبوس همیشه و تا این اواخر نشان شاهی بوده است. شاه و ولیعهد هر دو گل زندگی (لوتوس / نیلوفرآبی) را در دست چپ دارند. این گل به ظرافت با دو غنچه در دو طرف حجاری شده است و متمایز است از گل‌های بدون غنچهٔ دیگر بزرگان در نگاره‌های آپادانا و تالار شورا متمایز است. تخت بی‌دستهٔ شاه با پشتی صاف و بلندش بسیار ساده است. با این همه ساخت و پرداخت این تخت از زیبایی کم نظیری برخوردار است و در حالی که از نظر هنری هر تکهٔ آن گویای پیامی جداگانه است، به کمک آن می‌توان برداشتی از هنر حجاری و میزان پیشرفت آن در عصری بسیار دور داشت. البته در اینجا نیز، مانند حجاری دروازهٔ ملل، رد پای هنر بین‌النهرین باستان به چشم می‌خورد. در تخت داریوش بخش میانی هر یک از پایه‌ها به شکل پنجهٔ شیر ساخته شده و بقیهٔ پایه به سمت بالا انگاری که خراطی شده است. ظاهراً تخت اصلی و زیرپایی، که پایه‌هایش به شکل پای گاو است، با لایه‌ای از طلا پوشیده بوده است. اینکه شاه نشسته و ولیعهد ایستاده در یک سطح قرار گرفته‌اند امری تصادفی نیست. تخت شاه در این مجلس طوری طراحی شده که کسی بلندتر از شاه نیست. البته چون خشیارشا پسر و جانشین شاه است اجازه داشته که هم قد نشستهٔ او مطرح شود. ولیعهد به جای اینکه دبوسی در دست داشته باشد، دست راست خودرا درست به همان حالتی که داریوش در نگارهٔ آرامگاهش، در نقش رستم، به حالت نیایش فروهر (نقش سمبولیک اهورمزدا) در برابر آتش بلند کرده است، نگاه داشته است. جلو شاه دو آتشدان یا عود سوز بر روی زمین قرار گرفته، که احتمالاً اصل آن‌ها از طلا یا نقره بوده است. سربازان اسکندر به این آتشدان‌ها که در برابر شاه قرار داشته‌اند آسیب زده‌اند. احتمالاً حالت وزیر دربار که جلو شاه از سر احترام سر خودرا خم کرده و برای پرهیز از برخورد نفسش با شاه و آتشدان دستش را جلو دهان نگاه داشته، نیز سبب خشم غارتگران شده است. وزیر تشریفات هم به سبب مقام بلندش با عصایی که نشانهٔ قدرت است تصویر شده است.

از دو نفری که پشت سر ولیعهد قرار گرفته‌اند شاید در حقیقت ولیعهد سمت راست شاه می‌ایستاده و این دو نفر در سمت چپ یکی ملازمی است که حامل حولهٔ شاه است و دیگری اسلحه دار او. بدون تردید حوله دار یک خواجه است. جالب توجه است که قسمت بالای حوله، به منظور برگرفتن سریع و عملی آن از دست حوله دار، درست مانند یک دستگیره به طرف پایین تا خورده است. وسواس در نشان دادن این جزئیات همان وسواس زیبایی است که در تمام نظام حکومتی هخامنشیان نخستین به چشم می‌خورد. راستی را که اگر این وسواس و دقت همچنان ادامه می‌یافت، اسکندر هرگز حتی به فکر حملهٔ به ایران نمی‌افتاد!

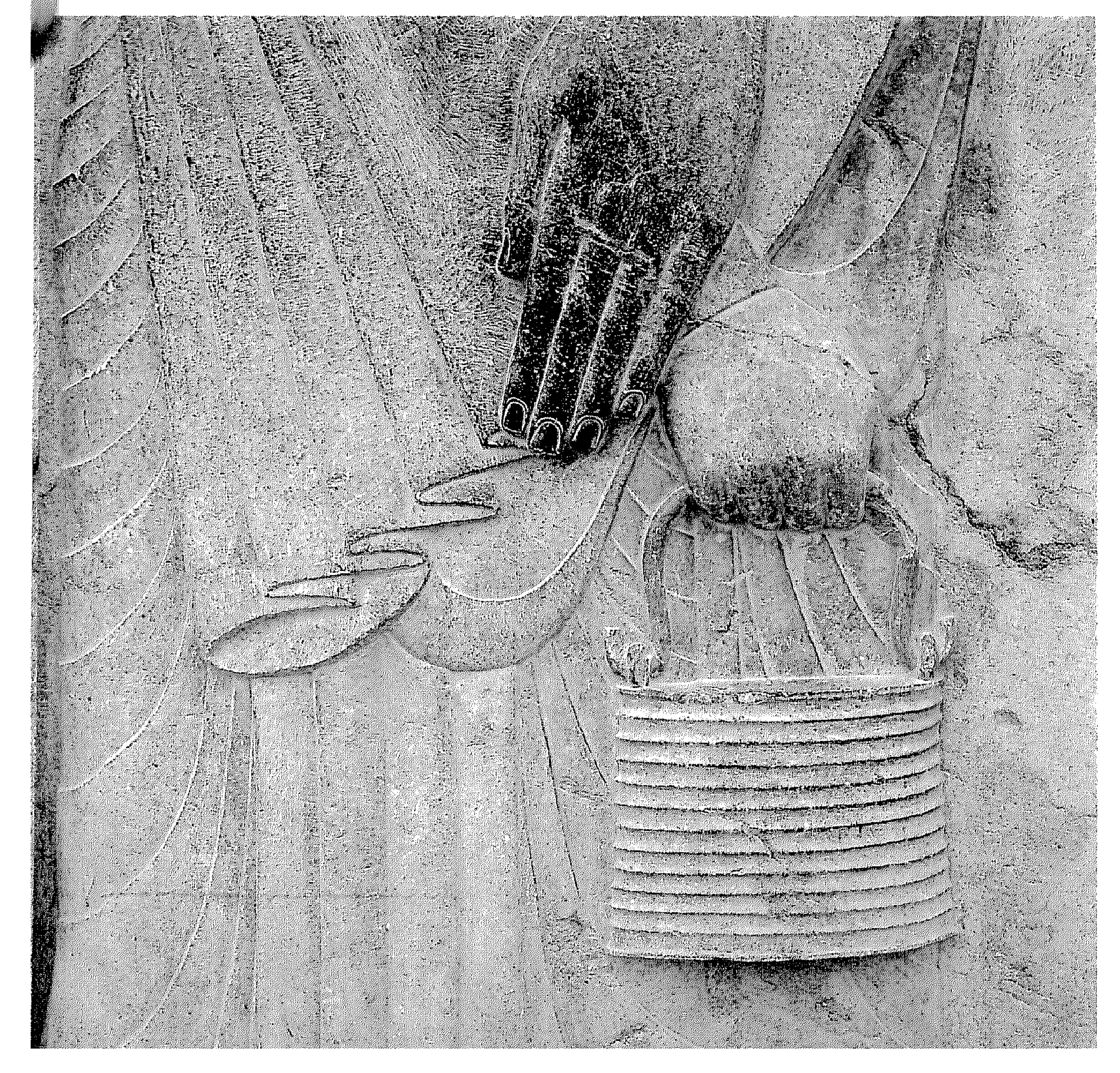
پشت سر حوله‌دار، اسلحه‌دار شاه، که یکی از بزرگان مادی است، ایستاده و اسلحه شاه را در دست دارد. انتظار می‌رفت که اسلحه‌دار شاه فردی پارسی باشد، اما انتخاب یک بلندپایهٔ مادی به اسلحه‌داری نیز یکی از سیاست‌های ظریف گزینش در دربار هخامنشی است. همچنان که وزیر تشریفات، بلند پایه‌عضو حکومت پس از شاه، نیز یک نفر مادی است. این انتخاب تأکیدی است بر اعتماد شاه به کسی که اگر چه در حقیقت ایرانی است اما در هر حال از قومی دیگر است. تزیین پر کار غلاف دشنه آکیناکه‌ای که اسلحه‌دار بر کمر دارد، در نهایت زیبایی و ظرافت است و بی‌گمان در میان مجموعهٔ نگاره‌های تخت جمشید، یکی از زیباترین‌ها است. حتماً این دشنه متعلق به شاه است. در

طول قبضهٔ دشنه دو شیار موازی وجود دارد که طرفین آن، مانند یک قطعه کریستال، به شکل مثلث و مربع تراشیده شده است. غلاف دشنه که لابد در اصل از فلزی گران بها است، به وسیلهٔ آلتی فلزی، مرکب از صفحه‌ای که با میخ چهارگوش به برگهٔ بالای غلاف وصل شده و میله‌ای کـه از اسـتوانـه‌ای گذشته و کمربند را سوراخ کرده به کمر متصل شده است. دسته گلی مرکب از ۵ نخلچه، برگهٔ بالای غلاف را تزیین کرده است. در بالای غلاف که به شکل سپر است، دو حیوان بالدار پشت به پشت که بر روی دو پا ایستاده و سرهایشان را به سوی هم برگردانده‌اند، نقش بسته است. از سر این دو حیوان، که به سر شاهین می‌ماند، شاخ صافی به طرف جلو متمایل است. روی بدن آن‌ها که همچون بدن شیر به نظر می‌رسد و روی گردن و سینه شان طرح پولکی فلس مانندی نقش بسته است. پاهای جلو آنها نیز شبیه پای شیر است. بال‌ها با پرهای مجرد و تک و مشخص، همان گونه که مـعمول هـنر هـخامنشی است، رو به بالا است و دم سه شاخه‌شان تقریباً موازی انحنای بال‌ها است. این جانور درست همان هیولایی است که در درگاه تالار صد ستون در حال نبرد با شاه آمده است. در روی بدنهٔ غلاف، ردیفی خوش آرایش از ۹ بز کوهی نر که روی دو پا ایستاده و به پشت سر نگاه می‌کنند دیده می‌شود. این بزها همه شبیه همند، جز آن که هر چه به نوک غلاف نزدیک‌تر می‌شوند به تناسب کوچک‌تر مـی‌شوند. دستهای هر بز بر روی گردن و کپل بز جلویی قرار دارد و بز اول دستهایش را روی حاشیهٔ سپر بالای غلاف گذاشته است. از توازی دست و پای چپ بزها با یکدیگر و توازی بدن هر یک با پـای راست دیگری، ردیف زیبایی از لوزی درست شده است که هر چه به بالای غلاف نزدیک‌تر می‌شوند بزرگ‌تر می‌شوند. دهمین بز زیر بند غلاف پنهان است و فقط دست‌هایش دیده می‌شوند. طبق معمول نک سه پرهٔ غلاف طرح بسیار پیچیده‌ای دارد، اما همهٔ جزئیات آن قابل درک نیست. برای جلوگیری از نوسان دشنه به هنگام حرکت و همچنین به منظور دسترسی بی درنگ به آن، نک غلاف با بندی به ران راست بسته شده است. در جناح شرقی راه پلهٔ اصلی عمارت شورا به نمونهٔ ساده و بدون تزیین این دشـنه برمی‌خوریم که از آن نگهبانان عادی است.

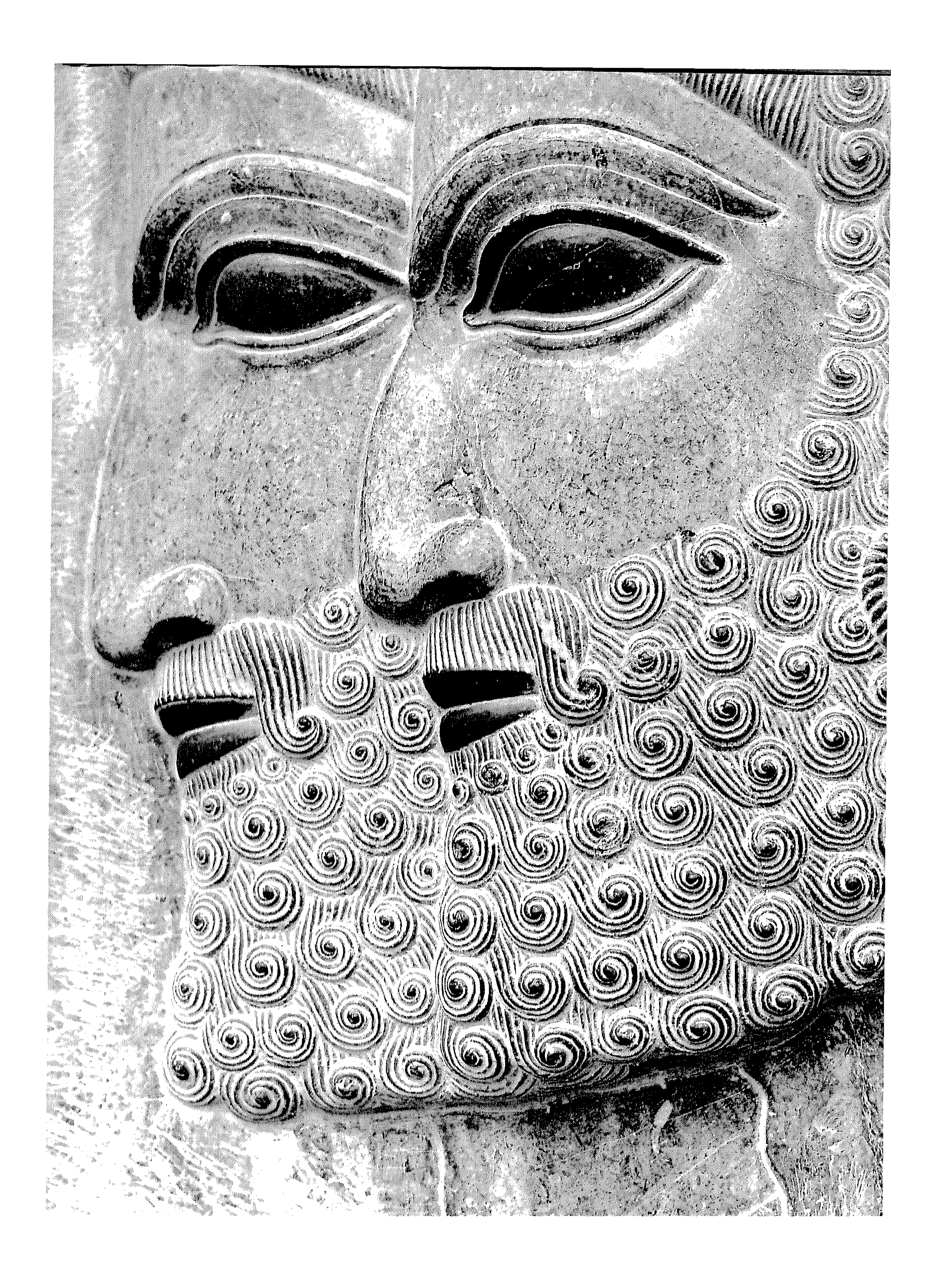
اسلحه داری که این دشنه را بر کمر بسته است تـبرزین شـاه را در دست دارد. تـیغ تـبرزین از دهـان پرنده‌ای اردک مانند بیرون زده است. جهت مقابل این تیغه عبارت است از چنگال دوشاخه‌ای که از دهانهٔ استوانهٔ بازی بیرون آمده است. قبضهٔ این تبرزین که ظاهراً از چوب بـوده، بـرای جـلوگیری از لغزیدن، با شیارهای موازی ناصاف شده است. کمان شاهی پیدا نیست، اما اسلحه دار، غلاف یا جعبهٔ آن را که قسمت بالایش شبیه طوطی است و اصل آن از چرم بوده، بر شانهٔ چپ خود حمل می‌کند. نه اسلحه دار شاه ترکش دارد و نه کسان دیگری که در نگاره‌های تخت جمشید چنین جعبه کمانی را با خود حمل می‌کنند. این جعبه، که برای حمل تیر و کمان با هم به کار می‌رود، خاص ایرانـی‌ها است. اسلحه دار تیردان را با بندی چرمی نگه داشته است. ضامن فلزی بند چرمی به شکل پای یک حیوان سم دار شاید آهو است. این ضامن مانع از آن می‌شد که بند از دست اسلحه دار به در رود. اگر این تیردان از آن خود اسلحه دار می‌بود، او نیز مانند بزرگان و نگهبانان تالار آپادانا و تالار شورا تیردان را بر کمر می‌بست. البته این استدلال می‌توانست دربارهٔ دشنهٔ منحصر به فردی که اسلحه دار از کمر خود آویخته است نیز صادق باشد، اما زیبایی بیش از حدّ غلاف دشنه مانع از این برداشت می‌شود. مگر اینکه بپذیریم اسلحه‌دار از مقامی بسیار استثنایی بـرخـوردار بـوده است. مـانند خـود داریـوش کـه



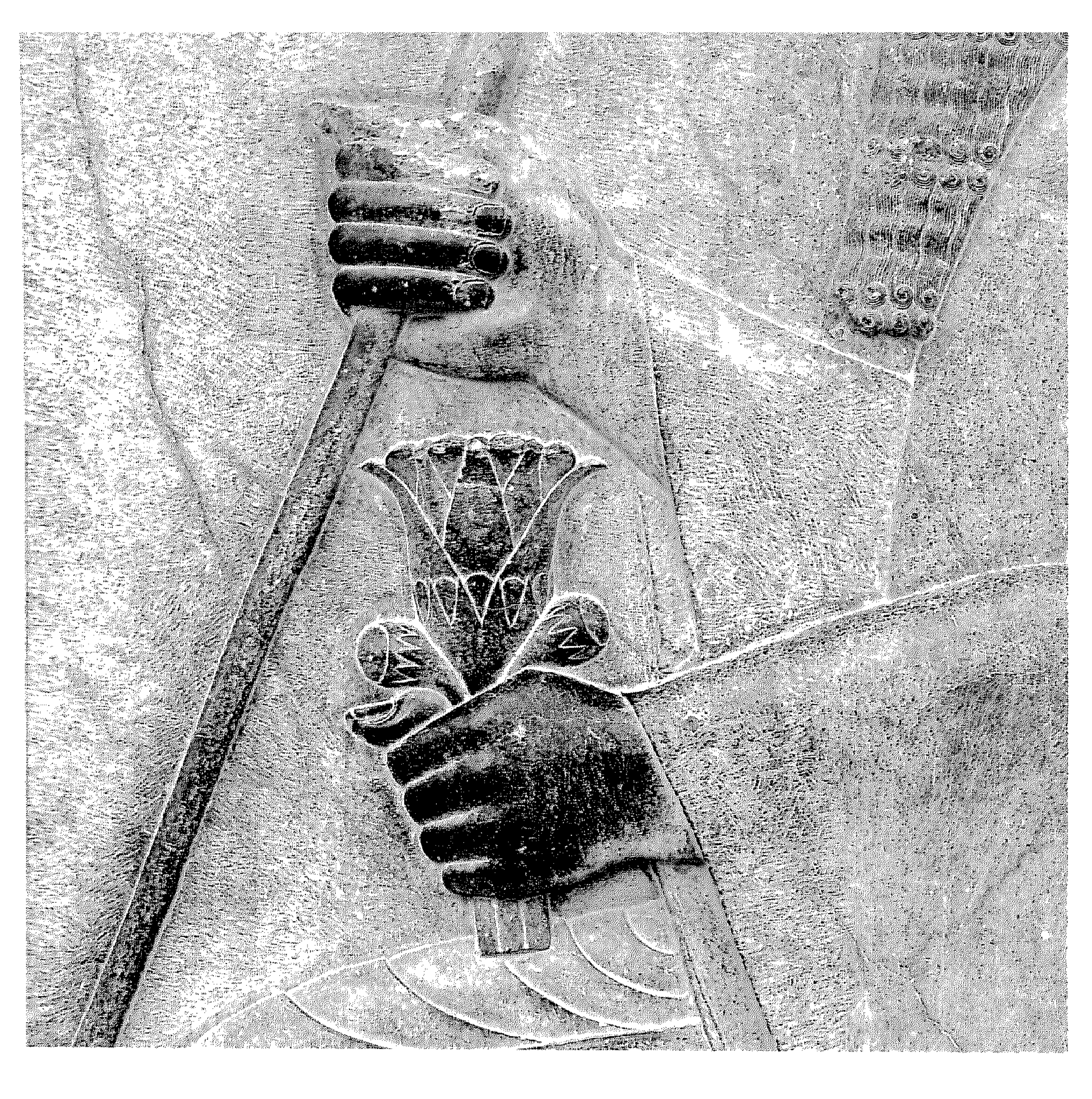
خزانه . جزئیات نگارهٔ بارعام ، دست نگهبانان درفش دار



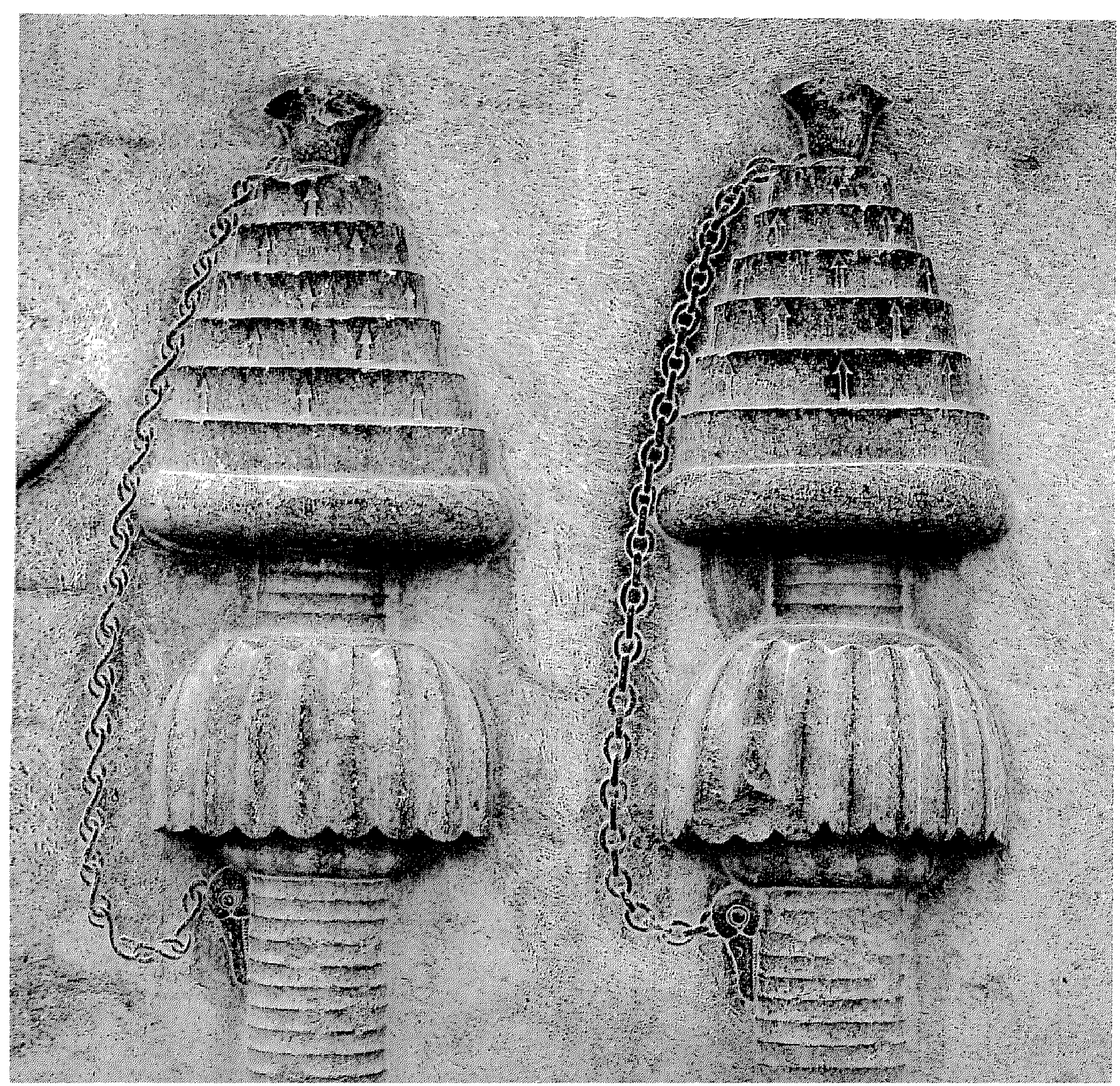
نگهبانی که سطل ذغال برای عود سوز حمل می‌کند، دست دیگررا به حالت احترام روی هم گذاشته است



خزانه. جزئیات نگاره بار عام داریوش. دو نگهبان درفش دار



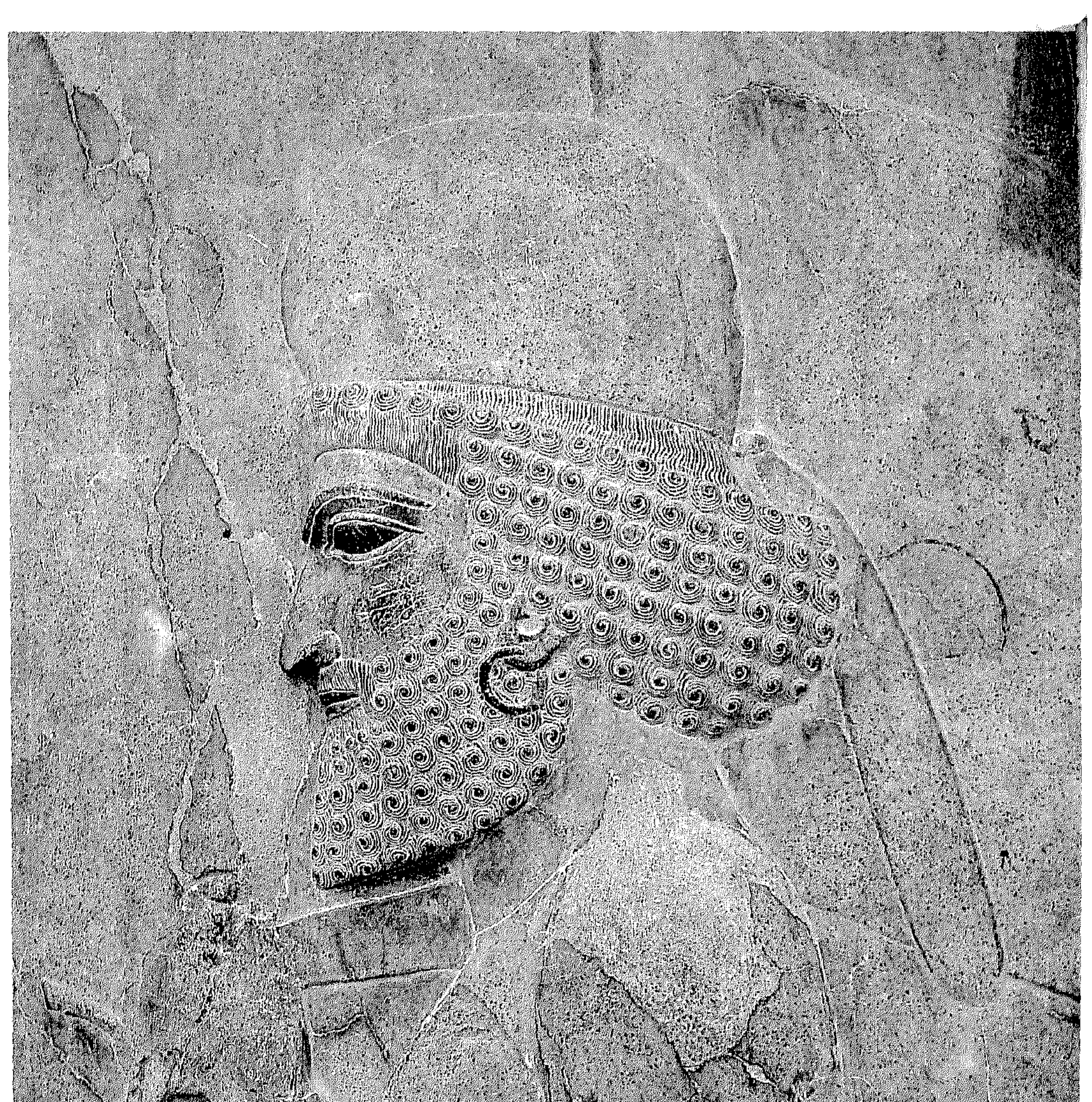
خزانه - بخشی از نقش برجسته بر تخت نشستن داریوش در مراسم نوروزی . داریوش شاه عصای سلطنت را در دست راست و گل نیلوفر(گل زندگی) را دردست چپ دارد.



خزانه . جزئیات نگارهٔ بارعام داریوش . آتشدانهای مقابل شاه



خزانه . جزئیات نقش بـر جسته بار عام نوروزی داریوش. ملازم مخصوص شاه



خزانه جزئیات نقش‌برجسته بارعام نوروزی داریوش. افسر مادی اسلحه دارشاه

اسلحه‌دار کمبوجیه در لشکرکشی او به مصر بود. ما با مدارک دیگری که در دست داریم با اسپَه‌چَنا (اسپه‌ثینس)، پسر پرکشاسپه، یکی از بلند پایگان مادی دربار داریوش بزرگ به ظن قوی یکی از ۶ یاران داریوش در جریان کشتن بردیا و به فرمانروایی رسیدن او و رئیس تشریفات خشیارشا از سال چهارم تا سال نوزدهم حکومت او آشنا هستیم. هرودت این نام را به صورت اسپه‌ثینس آورده است. به گزارش هرودت به دستور کمبوجیه، پرکشاسپه (پدر اسپه‌چنا)، بردیا، برادر کمبوجیه را به قتل رساند. پرکشاسپه از بیم ایرانیان پس از کشتن بردیا، به رقم وعده‌هایی که گئوماته به او داد، خودکشی کرد. پس از این جریان پسرش اسپه‌چنا به داریوش پیوست. در حالی که هرودت اسپه‌چنا را یکی از ۶ یاران داریوش می‌شناسد، خود داریوش در سنگ نبشتهٔ بیستون در اشارهٔ به یارانش به جای او از اردومنیش پسر وهوکه نام می‌برد. بنا بر این گزارش هرودت نمی‌تواند قابل دفاع باشد. مگر اینکه نقش ۶ نفری که سه به سه در دو طرف آرامگاه ایستاده‌اند مربوط به ۶ یاران داریوش نباشد. در این صورت باید بپذیریم که به دلیل نامعلومی اسپه‌چنا جای اردومنیش را گرفته است. در سنگ نگارهٔ آرامگاه داریوش در نقش رستم اسپه‌چنا در مقام جامه‌دار داریوش، زیر گئوبَرَه گوبریاس، نیزه دار شاه، در حال حمل ترکش و کمان و تبرزین داریوش نقش بسته است. در نبشتهٔ مربوط به او به خط میخی آمده است: «این اسپه‌چنا، جامه‌دار، ترکش داریوش شاه را حمل می‌کند». در مقایسه با سنگ نگارهٔ آرامگاه داریوش، اسلحه‌داری که در سنگ نگارهٔ بیستون، پشت سر داریوش و میان گئوبره و او نقش بسته است نیز می‌توانست اسپه‌چنا باشد، اما با توجه به لباس او، این امر با حقیقت سازگار نیست. نقش مهر اسپه‌چنا که اثر آن در لوحهای گلی تخت جمشید بر جای مانده است، در میان دو نخل یک «پهلوان شاه» با لباس پارسی و تاجی داندانه دار نقش شده، که با دو دستش گریبان دو شیری را که در دو طرفش ایستاده‌اند گرفته است. در قسمت بالای این مجلس تصویر سمبولیک اهورمزدا، همان تصویری که در سنگ نگارهٔ بیستون نیز به چشم می‌خورد، معلق است. بر روی این مهر به فارسی باستان و عیلامی نوشته شده بود *«من داریوش...»*، ظاهراً «شاه شاهان». بقیهٔ متن مهری که اثرش در دست است خوانا نیست. گاهی شاهان هخامنشی مهر خودرا به بلند پایگان بزرگی مانند اسپه‌چنا می‌بخشیدند، تا این افتخار را داشته باشند که از آن به منزلهٔ مهر خدمت خود استفاده کنند. اسپه‌چنا در لوحهای گلی تخت جمشید به عیلامی به صورت اَشبَزَنَه آمده است. بنا بر این، با مقامی که اسپه‌چنا داشته شاید می‌توانسته دشنه‌ای چنین مزین داشته باشد.

پشت سر وزیر تشریفات دو نگهبان ایستاده‌اند. در دست نگهبان سمت چپ سطلی به چشم می‌خورد که احتمالاً محتوای آن زغال مورد نیاز عودسوزهایی است که باید همواره افروخته باشند. بدنهٔ سطل دارای شیارهایی افقی است. این شیارها، همان گونه که در بدنهٔ عودسوزها نیز به چشم می‌خورند، در هنر هخامنشی برای تزیین ظروف و مخصوصاً ظروف فلزی بسیار متداول بوده است.
قسمت اصلی سایبان هر دو نگارهٔ خزانه از میان رفته‌اند. دیرک‌های پشت سر وزیر تشریفات و اسلحه دار شاه دیرک‌های سایبانند. پلوتارک از سایبانی نام می‌برد که اسکندر زیر آن و بر تخت داریوش سوم نشسته بوده است. سایبان پارچه‌ای بوده است ارغوانی با گلدوزی و طلاکاری، که شاهان ایران علاقهٔ خاصی به آن داشته‌اند. یک کلاف نخ طلایی در ویرانه‌های خزانه به دست آمده است. آتِنائوس گزارش می‌دهد که تختی که شاه ایران به هنگام رسیدگی به امور کشور بر آن می‌نشست از طلا بود و چهار

دیرک طلایی مرصع داشت که بر روی آن پارچهٔ ارغوانی گلدوزی شده گسترده بود.

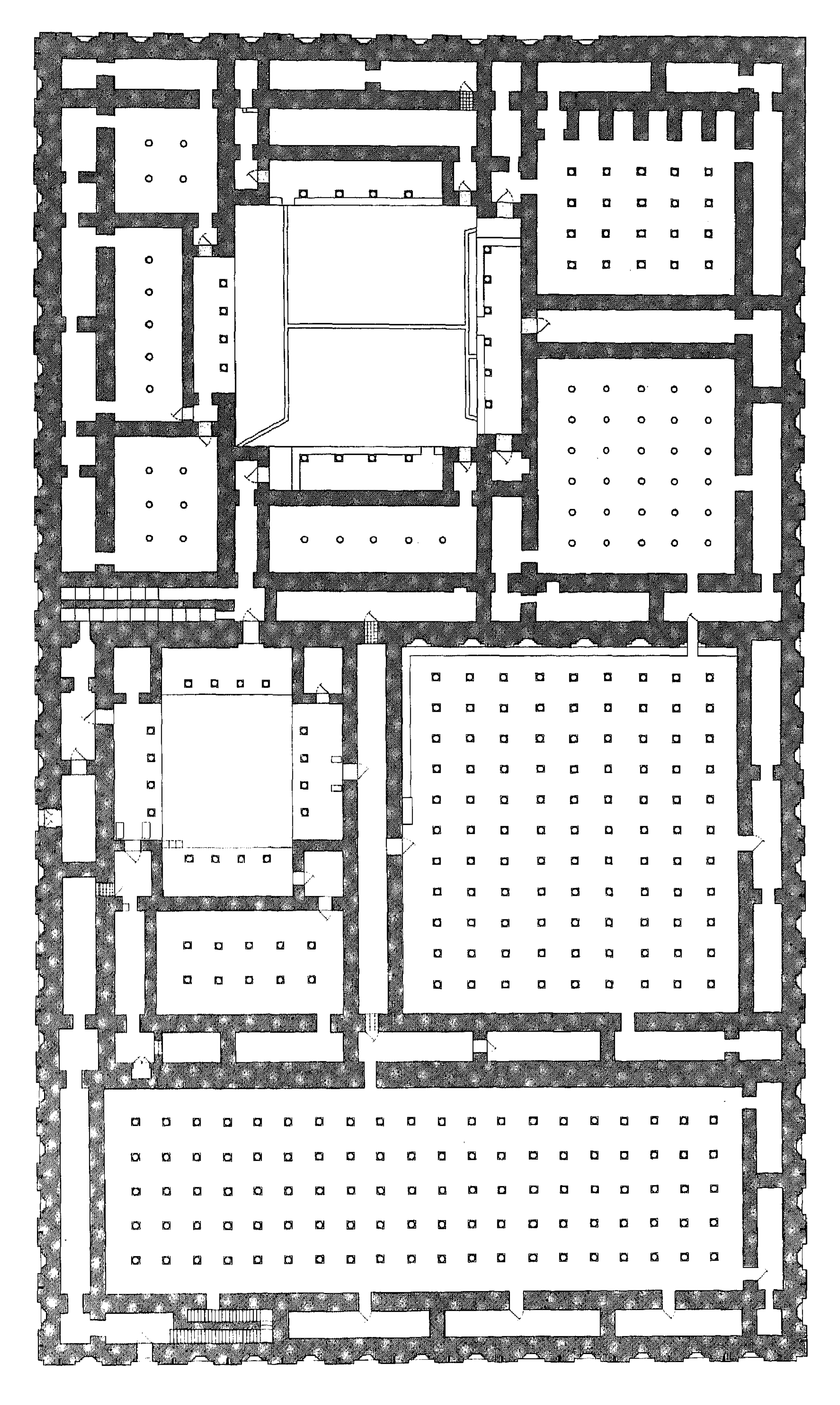
بخش‌هایی از نگاره‌های خزانه که سالم مانده‌اند حاشیه‌ای با نقش گل ۱۲ پر دارند. بدون تردید، مانند مجلس بار در تالار تخت، این طرح تمام پیرامون مجلس نگاره را احاطه کرده بوده است. همچنین در مقابل درگاه مرکزی ایوان غربی و در شمال آن مجسمه‌هایی از جانوران را نصب کردند. امروز فقط ردی از آن‌ها بر روی زمین باقی است. به قول خانم کُخ فضای حیاط را چنان آراسته بودند که بیننده محو تزیینات بیرونی بنا شود و چندان به آنچه در پس درهای بسته بود نیندیشد.
پشت درها اتاق‌های رابط راهرو مانند قرار داشت. تمام درهایی که از حیاط دیده می‌شدند به غنی‌ترین وجه ممکن آراسته بودند. بقایایی از رنگ آمیزی چهارچوب درگاه‌های حیاط درونی به دست آمده است.درها حاشیه‌ای به رنگ آبی براق داشتند، که نوار سرخ رنگی دور آن می‌گردید و گل میخ‌های سفید با مرکزی فیروزه‌ای در آن نشانده بودند. دندان موشی‌های ظریفی گل میخ‌ها را قاب می‌گرفت. این طرح در درهای تخت جمشید و تزیینات به فراوانی به کار برده شده است. در نخستین تغییرات خزانه ورودی‌های دیگری در سمت شمال به بنا افزوده شد، که در حقیقت راه تردد مقامات بلند پایه بود. در بقایای این درها نیز نشانه‌هایی از این نقاشی‌های تزیینی به دست آمده است. احتمالاً درهای دیگر هم، حد اقل درهای اصلی، با همین روش تزیین شده بوده‌اند که البته اثری بر جای نمانده است.
در سال ۱۹۳۵ هیئت باستان شناسی به ریاست اشمیت در جنوب شرقی صفه به چیزی بر خوردند که هرگز تصوری از آن نداشتند. تا این زمان کسی از وجود عمارت خزانه آگاه نبود. آنچه که باستان شناسان موفق به رویارویی با آن شدند، چیزی بود که اسکندر و سربازانش در حملهٔ سال ۳۲۰ پ م از خود به یادگار گذاشته بودند. یونانیان تمام آن چیزهایی را که موفق به بردنشان نشده بودند طعمهٔ لهیب آتش غرور و تعصب خود کرده بودند. به گزارش کوینتوس کورتیوس، چون سربازان اسکندر قادر به بردن همهٔ آن چیزهایی که پیش روی داشتند نبودند اشیاء را به تصادف برنمی‌گرفتند، بلکه تنها چیزهای پر ارزش را انتخاب می‌کردند. آن‌ها لباس‌های شاهانه را می‌دریدند تا هر یک صاحب قطعه‌ای از آن شوند. ظرف‌های بی‌بدیل را با تبر خورد می‌کردند و هر چیز را که قادر به حملش نبودند سالم رها نمی‌کردند. هر کسی بخشی از مجسمه‌ای را که شکسته بود با خود می‌برد (کتاب ۷، بند ۶).
دستاوردهای باستان شناسان در حفاری‌های تخت جمشید و مخصوصاً عمارت خزانه گزارش کوینتوس کورتیوس را تایید می‌کنند. برای نمونه از مجسمه‌ای یونانی ساخت آسیای صغیر می‌توان نام برد، که تنه‌اش در راهروی دراز شمالی - جنوبی قسمت میانی خزانه، بسیار دورتر از محل اصلی، پیدا شد و دستش در تالار بزرگ. دیگر قسمتهای این مجسمه پیدا نشدند.

برای اینکه تصوری از موقعیت خزانه به هنگام حملهٔ اسکندر داشته باشیم، از گزارش دیودروس سیسیلی کمک می‌گیریم: «سقف‌ها آکنده بودند از طلا و نقره، که در جمع بندی نهایی اگر طلا را به نقره محاسبه کنیم، جمعاً بالغ بر ۱۲۰ تالان نقره می‌شود» (کتاب ۱۷، بند ۱۷). همین مورخ دربارهٔ شگفتی‌های تخت جمشید می‌نویسد: «ثروتمندترین شهر زیر آسمان! خانه‌های خصوصی در طول سال‌ها از ثروت و جلال انباشته بود... بسیاری از خانه‌های افراد عادی از انواع مبل و لباس مملو بود. از تخت جمشید نقرهٔ زیادی برده شد و طلای غارت شده هم کم نبود. لباس‌های گرانبهای زیادی به رنگ

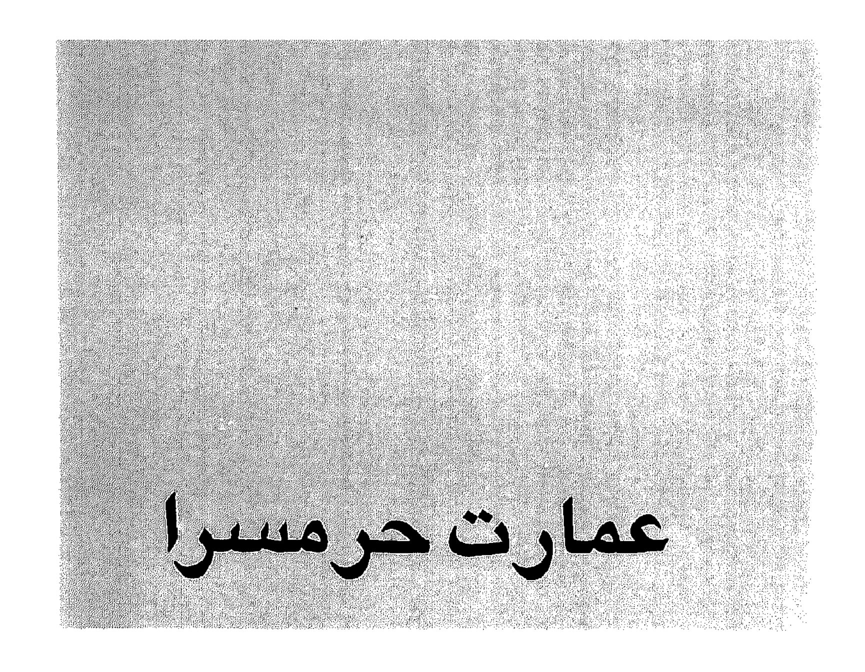
ارغوانی و طلاکاری شده پاداش فاتحان بود» (کتاب ۱۷، بند ۷). استرابن تاکید می‌کند که «طلا و نقره بیشتر برای ساختن اشیای قیمتی به کار گرفته می‌شود، نه برای ضرب سکه و آن‌ها (پارس‌ها) طلا و نقره را بیشتر مناسب ساخت هدایای قیمتی می‌دانند، که در انبارهای خزانه نگه‌داری می‌شوند» (کتاب ۱۵، بند ۳).

خزانهٔ تخت جمشید تنها خزانهٔ هخامنشی است که از زیر خاک بیرون آمده تا با خزاین خود ما را اندکی با روزگاران به سامان خود آشنا کند. در مقایسه با دیگر بناهای تخت جمشید، که هر کدام، پیش از حفاری، با بقایای ستون و یا بخشی از یک درگاه و پنجرهٔ از خاک بیرون مانده قابل تشخیص بود، آثار موجود عمارت خزانه در میان آوار دیوارهای فرو ریخته و خاک حاصل از خشت خام باروی بلند جانب شرقی کاملاً مدفون مانده بود و کسی از وجود آن خبر نداشت. امروز هر قدر هم که با تاریخ ایران باستان و اوضاع و احوال حاکم بر تخت جمشید آشنا باشیم، تصور کاخ‌های مسکونی و اداری برایمان دشوار است. اینک تنها به کمک بقایای ناچیزی از خزاین، که به هنگام غارت در اطراف پراکنده شده و از لهیب آتش در امان مانده می‌توان حدس زد که در اینجا، در عمارت خزانهٔ تخت جمشید، واقعاً چه حجم بزرگی از اشیای گران بها وجود داشته است. از آن میان: کندر، عاج، جواهر، قالی، لباس، چادر، نیمکت و تخت‌های گران بها، ظرفهای طلا و نقره، اسلحه، ادویه و ابریشم و پرگامنت. از بخش‌های شمالی، عمارت خزانه از بابت این بقایا غنای خاصی دارد. چنین استنباط می‌شود که عمارت خزانه تا سقف انباشته از کالا بوده است. حتی ناگزیر ایوان‌های عمارت اول را دیوارکشیده و از آن‌ها به جای انبار استفاده می‌کردند. در این دوره شاید دیگر خزانه حتی مقر دیوان اداری نیز نبوده است. شاید بخشی از عمارت خزانه طبقهٔ دومی نیز داشته که دفتر کار مسئولان را با انباشته شدن خزانه به آنجا انتقال داده بودند. در عمارت خزانه همچنین تعداد زیادی سلاح جنگی انبار شده بوده است. با اینکه سلاحهای جنگی نیز، که گاهی با طلا تزیین شده بودند، به غارت مهاجمان رفته بوده است، با این همه حفاران با صدها سرنیزهٔ پراکنده در اتاق‌ها و تالارها و راهروها رو به رو شدند، که در میان شعله‌های آتش تبدیل به گلوله شده بودند.

□ □ □



نقشه نهائی خزانه



عمارت حرمسرا

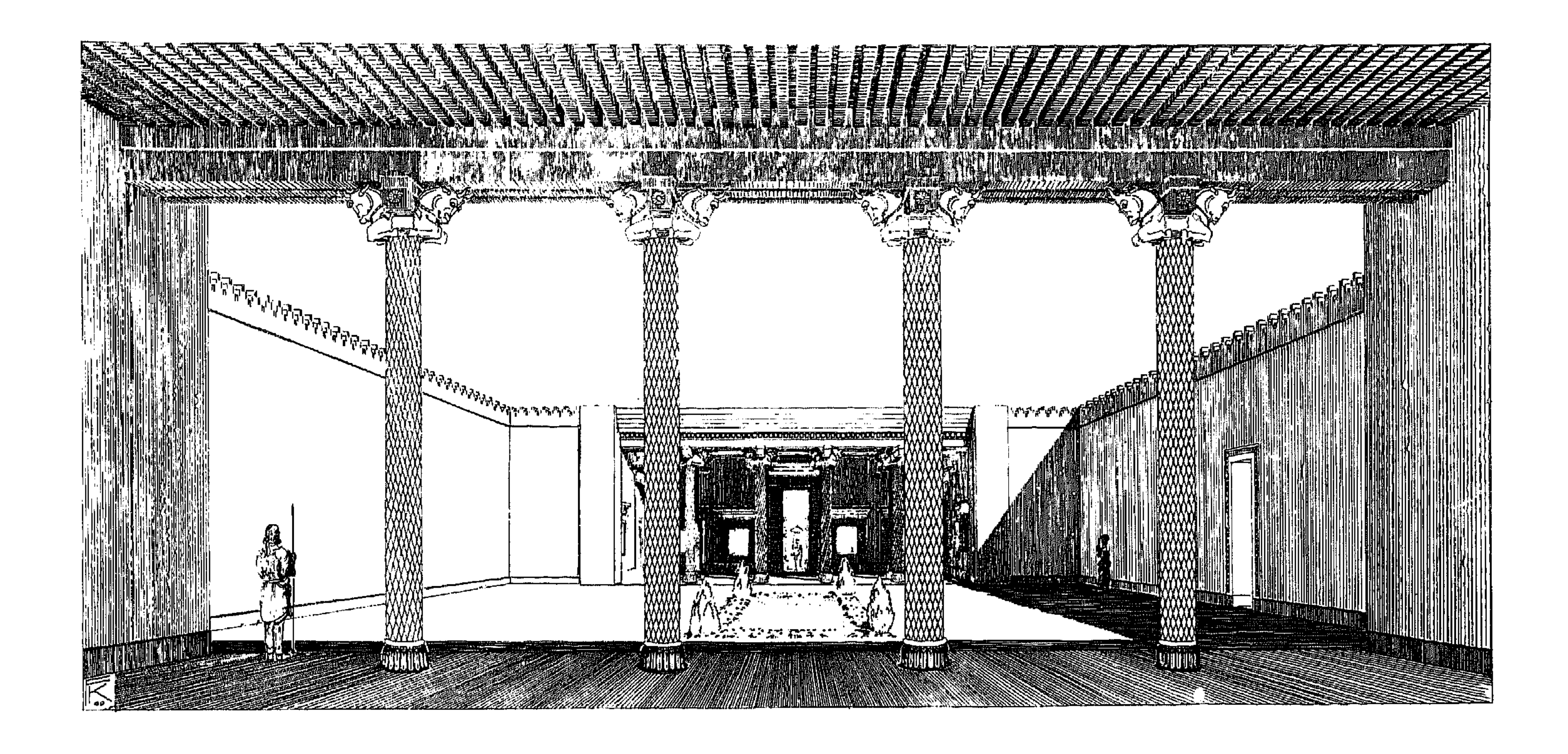
□پروفسور هرتسفلد مجتمع ساختمانی بزرگی را که در لبهٔ جنوبی صفهٔ تخت جمشید قرار داشته است، با توجه به ساختار عمومی بنا، حرمسرای خشیارشا نامید. این بنا دارای چندین دستگاه آپارتمان متحدالشکل مستقل است، که به ردیف در کنار یکدیگر قرار گرفته اند. هر آپارتمان از یک اتاق بزرگ با یک یا دو اتاق کوچک تر تشکیل شده است. در خاکبرداری هرتسفلد دو پایهٔ عظیم و پهن در درگاه و پنجره و طاقچهٔ سنگی از زیر خاک بیرون آمد. سمت شرقی عمارت حرمسرا، که بخش اصلیش به صورت شمالی جنوبی ساخته شده است، به وسیلهٔ خیابانی از بنای هم سطح خود، عمارت خزانه جدا می‌شود، اما در غرب خیابان غربی حرمسرا، کاخ تخت و کاخ دیگری که به کاخ D معروف است قرار دارند که سطحشان از حرمسرا کمی بلندتر است. به کمک بخشی از بنای حرمسرا که به وسیلهٔ کرفتر، برای استفاده اعضای هیئت باستان شناسی پروفسور هرتسفلد بازسازی شده است، می‌توان برداشت خوبی از بناهای صفهٔ تخت جمشید داشت. امروز از این بنا به صورت موزهٔ تخت جمشید استفاده می‌شود. البته در این تجدید بنا، برای استفادهٔ بهتر، دگرگونی‌هایی در راه‌های رفت و آمد داده شد و همچنین ترتیبی تا نور لازم تأمین شود.

سنگ بنای (XPf) حرمسرا را نیز هرتسفلد در گوشهٔ جنوبی بخش غربی حرمسرا به دست آورد. در این سنگ نبشته خشیارشا پس از اشارهٔ به آفرینش زمین، آسمان مردم و شادی به وسیلهٔ اهورمزدا می‌نویسد:

[اهورمزدا] داریوش را که پدر من بود در این زمین (شاید: سرزمین) ***شاه کرد. هنگامی که داریوش شاه شد بسیار خوب بنا کرد.***

خشیارشا گوید: *داریوش را پسران دیگری بودند، [اما] به میل اهورمزدا داریوش که پدرم بود، پس از خود مرا بزرگ ترین کرد. هنگامی که پدرم از تخت رفت (مرد) به خواست اهورمزدا من به جای پدر شاه شدم. وقتی که من شاه شدم، بسیار خوب بنا کردم. آنچه را که پدرم کرده بود من پاییدم و کار دیگری افزودم. آنچه من بنا کردم و آنچه را که پدرم بنا کرد، همه را به خواست اهورمزدا کردیم.*

اهمیت این سنگ نبشته، علاوه بر اشارهٔ خشیارشا به برگزیده شدنش به ولیعهدی، در این است که به کمک آن می‌توان تردیدی نداشت که حرمسرا از بناهای خشیارشا است. پس از پیدا شدن این نبشته، نسخهٔ بابلی هم که متفاوت از نسخهٔ اصلی است به دست آمد. از متن بابلی، برخلاف نظر هرتسفلد،



طرح تجدید بنای حیاط حرمسرا

چنین بر می‌آید که داریوش از فرمانروایی کناره گیری نکرده، بلکه پس از درگذشت او خشیارشا بـر تخت نشسته است.

چون کف جناح اصلی بنای حرمسرا روی کفی قدیمی و سـرخ رنگ بـنا شـده است، نـخست گـمان می‌رفت که خشیارشا حرمسرا را در جایی که زمانی حرمسرای داریوش بوده ساخته است، اما بعدها با خاکبرداری عمارت خزانه معلوم شد که خشیارشا، برای ساختن بنای حـرمسرا، قسـمتی از عـمارت خزانه را بریده است.

پلکان‌هایی که بناهای حرمسرا، تالار شورا و تالار تخت را به یکدیگر مربوط می‌کند، تنها وسیلهٔ ارتباط حرمسرا با دیگر بناهای پیرامون است.

بخش مرکزی عمارت حرمسرا دارای یک تالار مرکزی باشکوه با ۱۲ ستون چوبی و یک ایوان رو به حیاط بزرگ بوده است. به گمان سر ستون‌های تالار اصلی، همین طور که در عمارت بازسازی شده می‌بینیم، از چوب و به شکل سر دوگاو بوده است. هر چهار درگاه این تالار دارای نگارهٔ سنگی است. بر بدنهٔ درگاه جنوبی خشیارشا نقش بسته است. در این نگاره سوراخ‌های مخصوص نصب جواهر و تاج شاهی به چشم نمی خورد و به نظر می‌رسد که شاه به جای لباس رسمی لباس راحتی بر تن داشته باشد. طرح این لباس نیز نشان از توجه و وسواس خاص طراحان بناهای تخت جمشید در طرح نگاره‌ها را دارد. خشیارشا در این نگاره در حال ورود از حیاط اندرونی کوچکی به تالار است. او عصا یا دبوس ویژه فرمانروایی را در دست دارد. بر لبه آستین لباس شاه یک ردیف شیر نقش بسته است. نقش اصلی لباس گل محصور سرخی است که تمام لباس را فراگرفته است. در اینجا نیز طرح‌ها فقط برای راهنمایی نقاشی که باید لباس شاه را رنگ می‌زده است خط اندازی شده اند. از آثار رنگ که در تالار تخت و نگاره‌های آرامگاه‌های سلطنتی در نقش رستم به دست آمده است چنین بر می‌آید که همهٔ نگاره‌ها و دست کم بیشتر آن‌ها رنگ آمیزی شده بوده اند. پشت سر شاه دو ملازم با مقیاسی کوچک تـر قـرار دارند. لباس شاه و ملازمان لباس پارسی است. یکی از این دو ریش ندارد و باید که خواجه باشد. او مگس پران مخصوص شاه را بالای سر او نگه داشته است و در دست دیگر یک حوله دارد. آن ملازم دیگر که ریش دارد دست‌هایش را روی هم نهاده است. کفش شاه ساده است، کفش ملازمان، مانند کفش دیگر نگاره‌های تخت جمشید سه بند و قلاب دارد.

بر بدنه‌های درگاه شمالی که به ایوان و حیاط اندرون حرمسرا گشوده می‌شود، شاه در حالی که زیـر سایهٔ چتر آفتابی قرار دارد، در حال بیرون رفتن از تالار نشـان داده شـده است. یک بـار دیگـر طـرح نگاره‌ها حامل پیام اند. به هنگام ورود شاه به تالار از مگس پران استفاده شده است و لابد که داخل بنا مگس داشته است و به هنگام ترک تالار از چتر آفتابی. آیا در طول اقامت شاه در حرمسرا مگس پران همواره در کنار شاه بوده است؟! چیزی نمی‌دانیم، جز آنکه ملازم مخصوص مگس پران و حوله دار شاه خواجه بوده است.

از دیگر نگاره‌های تالار اصلی حرمسرا نگاره‌های درگاه‌های شرقی و غـربی است. در درگـاه شـرقی خشیارشا، در حالی که رو به غرب یعنی درون تالار دارد، در نبرد با شیردال است که روی دو پا ایستاده و دمی به شکل کژدم دارد. شاه دشنهٔ خود را به شکم شیر فرو برده و با دست دیگر شاخ پیچیده وسط پیشانی حیوان را گرفته است. از ریش بلند و مستطیل شکل پهلوان در حال نـبرد، کـه بـاشلقی شـبیه

ملازمان دارد و دامنش را برای نبرد بالا زده است، پی می‌بریم که او شاه است. این نگاره در دو بدنه درگاه طوری کنده شده است که انگاری تصویر یک بدنه در آینهٔ بدنهٔ دیگر افتاده است. در درگاه‌های غربی نیز با همین نگاره رو در روی هستیم، الا اینکه در این جا شاه از کاکل پیشانی شیر گرفته است. نگاره‌های درگاه‌های شمالی و جنوبی که پیش تر به آن‌ها اشاره کردیم نیز در دو بدنه درگاه‌ها به صورت تصویر در آینه اند، با این تفاوت که شاه عصا یا دبوس سلطنتی را همیشه در دست دارد و ملازم چتر به دست نیز در دو تصویر چتر را با دست راست خود روی سر شاه نگه داشته است.
چهار طاقچه سنگی در دیوار جنوبی تالار و در هر یک از دیوارهای شرقی و غربی سه طاقچه سنگی قرار دارد. هر طرف درگاه‌های شمالی دارای دو پنجره است. از نگارهٔ دو نگهبان پارسی که بر هر یک از بدنه‌های درگاه‌های شرقی و غربی نقش بسته‌اند چنین بر می آید که در دو طرف ایوان اتاق‌های نگهبانی وجود داشته است. در هر طرف ایوان یک طاقچهٔ سنگی نیز وجود دارد. بر دیوار جنوبی تالار اصلی و در دیوار جنوبی ایوان تالار دو طرح مفصل و زیبا از یک سوار بلند پایهٔ ساسانی به چشم می‌خورد. طرح هر دو سوار مربوط به یک نفر است که شاید با توجه به کلاهش اردشیر اول، بنیان گذار فرمانروایی ساسانی باشد. آدمی از خود می‌پرسد که این بنا در زمان ساسانیان از چه وضعیتی برخوردار بوده است که سوار بلند پایه را وادار به در انداختن خود ساخته است. اگر این سوار اردشیر بابکان است، آیا او می‌دانسته است،که این کاخ و دیگر کاخ‌های صفهٔ تخت جمشید از آن شاهان هخامنشی بوده است؟ و اگر می‌دانسته پس چرا اقدام به بازسازی نکرده است؟ یا اگر بازسازی صورت گرفته، آیا این کاخ در دوره‌های بعدی به دست مهاجمی دیگر از نو ویران شده است؟ در کاخ داریوش نیز تصویر ایستادهٔ یک شاهزادهٔ ساسانی به چشم می‌خورد که هرتسفلد آن را تصویر شاپور پسر بابک و برادر اردشیر اول می‌داند. در هر حال گمان نمی رود که نگاره‌های ساسانی تنها حاصل صاف بودن محل برای انداختن نقش بوده باشد. چه دلیلی داشته است که شاهان ساسانی که در فارس دست به ساختن کاخ‌های فراوانی زدند، از کاخ‌های قابل بازسازی چشم پوشیدند؟ در شرق و غرب تالار اصلی راهروهایی وسیلهٔ ارتباط تالار با اتاق‌های کارکنان بوده‌اند. با کیفیتی که این تالار دارد می‌توان گمان برد که این جا محل سکونت ملکه بوده است.



حرمسرای خشیارشا ، نگارهٔ درگاه شمالی ، شاه به هنگام خروج از ساختمان ، همراه دو ملازم خود



فضای داخلی موزهٔ تخت جمشید، همراه با نگاره درگاه شمالی و پنجره ها

فهرست اعلام
فهرست منابع و مآخذ

پاره ای از منابع کتاب.

ابن بلخی، فارسنامه، به کوشش گای لسترنج و رینولد نیکلسون، تهران، ۱۳٦۳ ش؛ اشمیت، اریش ف . ، تخت جمشید، ترجمهٔ عبدالله فریار، تهران ۱۳٤۲ ش؛ تیلیا، آن بریت، بررسی و مرمت در تخت جمشید و دیگر اماکن باستانی فارس، ترجمه کرامت الله افسر، رم، ۱۹۷۲ م؛ دیولافوا، ژان، سفر نامه، خاطرات کاوش های باستان شناسی شوش، ترجمهٔ ایرج فره وشی، تهران ، ۱۳۵۵ ض ؛ گدار، آ.، هنر ایران ، ترجمه بهروز حبیبی، تهران ۱۳۵۸ ش؛ گیرشمن، ر.، هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، ترجمه عیسی بهنام، تهران، ۱۳٤٦ ش؛ مسعود سعد سلمان، دیوان، به کوشش رشید یاسمی، تهران ۱۳۳۹؛ مصطفوی، محمد تقی. «امانت داری خاک»، بررسیهای تاریخی، شماره مخصوص، سال یازدهم، اسفند ۱۳۵۵؛ واندنبرگ، ل. باستانشناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، تهران ، ۱۳٤۸ ش. و نیز

Barnett, R. D., "Persepolis", Iraq, vol. XIX; Calmeyer, P., "Zur Genese altiranischer Motive", AMI, Berlin, 1976, 1985, vol., IX, XVIII; Cameron, G.G., "Darius the Great and his Scythian (Saka) Campaign", Acta Iranica, Leiden, 1975, vol., IV; Herzfeld, E., Iran in the Ancient East, New York, 1941; Hinz,W., Neue Wege im Altpersischen, Wiesbaden,1973;id, Altiranische Funde und Forschungen, Berlin,1969; Kent,R., Old Persian, New Haven, 1953; Koch,H., "Einige Überlegungen zur Bauplanung in Persepolis", AMI, Berlin, 1978, vol. XX; id. "Einige Überlegungen zur Bauplanung in Persepolis", AMI, Berlin, 1987, vol., XX; id. Es Kündet Dareios der König, Mainz, 1994; id. Achämeniden-Studien, Wiesbaden, 1993; Krefter, F.,"Mit Ernst Herzfeld in Pasargadae und Persepolis", AMI, Berlin, 1979,vol.,XII; id., "Persepolis im Model", AMI, Berlin, 1969, vol. II; Mayrhofer, Handbuch des Altpersischen, Wiesbaden, 1964; Nylander, C.,"Old Persian and Greek Stonecutting and the Chronology of Achaemenian Monuments" Roaf, M.,"Sculptures and Sculptors at Persepolis", Iran, London,1983, vol. XXI; Schefold, K.,"Die Gestaltung des Raumes in der frühen iranischen und griechischen Kunst", AMI, Berlin, 1968, vol. I Stronach, D., "The Apadana: A Signature of the Line of Darius I", De l'Indus aux Balkans, ed.J.-L. Huot, M. Yon, Y. Calvet, Paris, 1985; id Pasargadae, Oxford, 1978; Vachtsmuth, F.,"Achaemenid Art", A Survey of Persian Art, ed. A. Pope, Tokyo, 1967, vol. I.







ISBN 964-306-202-3
9789643062026